

ادبیات شاید نتواند جلوی جنگ و خونریزی را بگیرد، شاید نتواند جلوی مرگ کودکی را بگیرد، اما می تواند کاری کند که دنیا به آن فکر کند.

ژان پل سارتر - فطابه ی نوبل



جزوه ی جامع ادبیات

داریوش راوش

## فهرست:

### آرایه های ادبی

|                            |       |
|----------------------------|-------|
| تشبیه                      | 6     |
| استعاره ی مصرحه            | 10    |
| استعاره ی مکنیه            | 11    |
| پیوست واژگان استعاری       | 12    |
| مجاز                       | 17    |
| کنایه                      | 21    |
| واج آرایی                  | 23    |
| تکرار و تصدیر              | 24    |
| سجع                        | 24    |
| جناس                       | 26    |
| اشتقاق                     | 27    |
| موازنه و ترصیع             | 28    |
| ایهام و ایهام تناسب        | 29-30 |
| پیوست واژگان ایهام برانگیز | 31    |
| تضاد و تناقض               | 38-39 |
| حسن آمیزی                  | 40    |
| اغراق                      | 41    |
| مراعات نظیر و تناسب        | 42    |
| تضمین و تلمیح              | 43    |
| لف و نشر                   | 44    |
| اسلوب معادله               | 45    |
| حسن تعلیل                  | 46    |

## دستور زبان

51..... قواعد ترکیب

52..... جمله ی ناقص و مستقل

### گروه فعلی و نوع جمله

55 ..... ساختمان فعل

56 ..... معلوم و مجهول

58..... نمودار درختی

59 ..... روش های پیدا کردن نهاد

65 ..... جملات استثنائی

66 ..... شمارش جملات

### واج - تکواژ - واژه

69 ..... واج

72..... فرایندهای واجی

74 ..... تکواژ

78 ..... واژه

81 ..... ساختمان واژه

83 ..... تجزیه ی مرحله به مرحله ی واژه ها

84 ..... آرشيو وندهای فارسی

87 ..... نظام معنایی زبان

90 ..... ویرایش

### گروه اسمی :

96 ..... تشخیص انواع گروه و راه های پیدا کردن هسته

97 ..... وابسته های پیشین

100..... وابسته های پسین

103..... وابسته های وابسته (وابسته ی درجه ی 2)

106..... رسم نمودار پیکانی

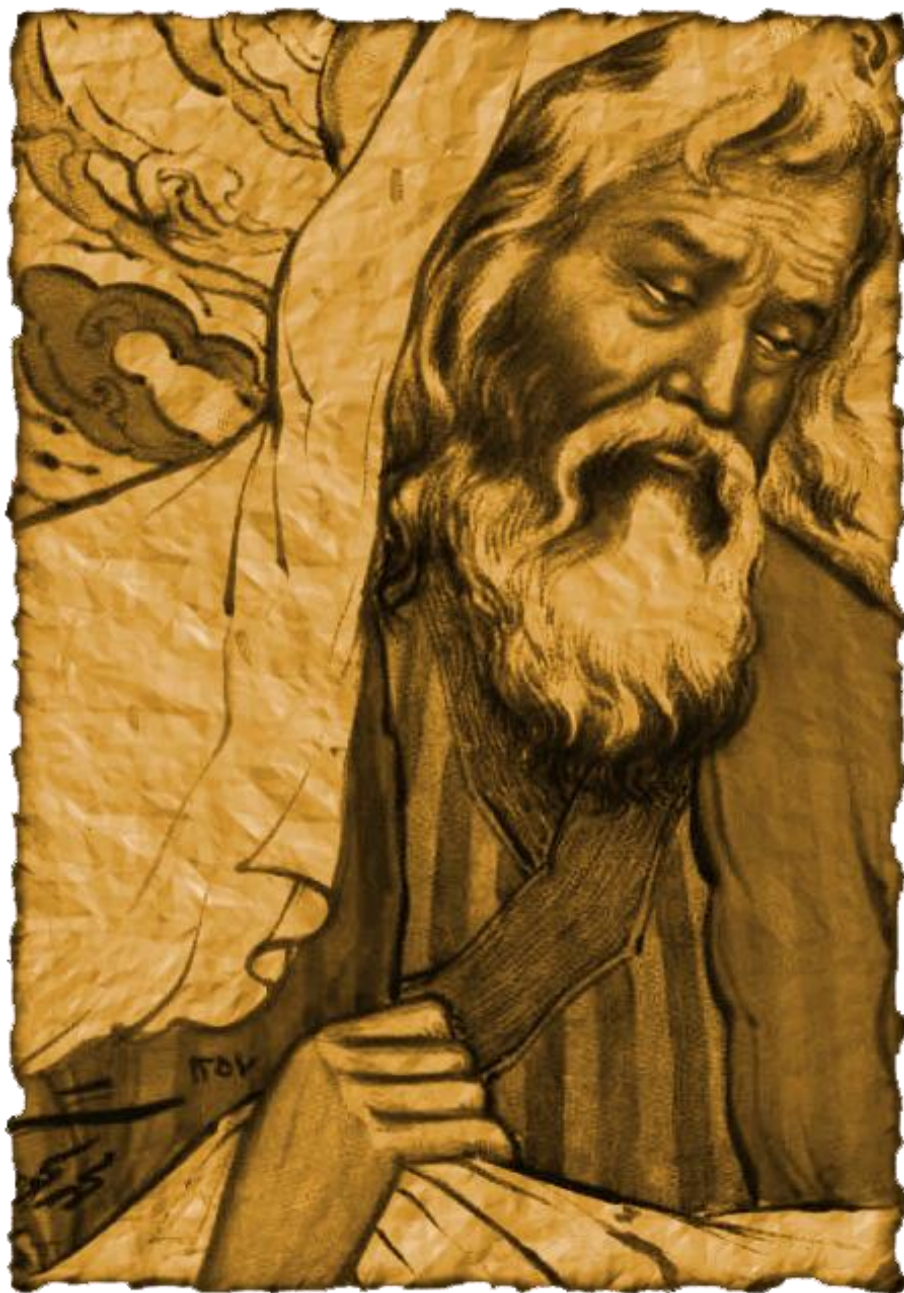
107 ..... نقش های تبعی

|     |       |                            |
|-----|-------|----------------------------|
| 110 | ..... | املاي همزه                 |
| 112 | ..... | شيوه ي عادي و شيوه ي بلاغي |
| 113 | ..... | جهش ضمير                   |
| 115 | ..... | انواع ( را )               |
| 117 | ..... | انواع حذف                  |
| 120 | ..... | گروه قيدي                  |
| 122 | ..... | تست هاي تركيبی دستور زبان  |

## قربت معنایی

|     |       |                                  |
|-----|-------|----------------------------------|
| 125 | ..... | روش هاي درست خواني شعر           |
| 125 | ..... | بخش نخست: حرکت گذاري             |
| 131 | ..... | بخش دوم: درنگ                    |
| 133 | ..... | بخش سوم: استفهام انكاري و تأكيدي |
| 135 | ..... | بخش چهارم: تشخيص منادا           |
| 136 | ..... | قربت معنایی در میان واژگان       |
| 142 | ..... | تست هاي آموزشي و پيام ها         |
| 156 | ..... | آيه در قربت                      |
| 164 | ..... | قربت در متن و داستان             |

شاعران از خدا الهام می گیرند تا زیبایی بیافرینند.  
افلاطون - رساله ی ایون



آرایه های ادبی

داریوش راوش

# تشبیه



**تعریف:** مانند کردن چیزی یا کسی به چیزی یا کسی دیگر

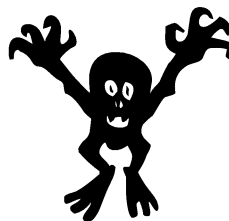
**ترتیب یافتن ارکان تشبیه:**

1- ادات تشبیه

2- مشبه به

3- مشبه

4- وجه شبه



شبی چون شبه روی شسته به فیر

چون آینه جان نقش تو در دل بگرفته      دل در سر زلف تو فرو رفته چو شانه

**تشبیه بلیغ:**

1) اسنادی: مسند باید جنسش اسم باشد و جمله را غیر واقعی کند: عالم ایجاد عشرت خانه ی جزو و کل است

☑ نمونه تست: کدام گزینه تشبیه اسنادی ندارد؟ (55 %)

1- وفا مصاحب دیرینه ی محبت ماست      2- به جور تو که محبت خلاف عادت ماست

3- بوریا خواهد نیستان شد به ذوق شگرت      4- چراغ خلوتم آخر نگاه پیر کنعان شد

2) اضافی (اضافه ی تشبیهی)      سیل غم      لب لعل      تابوت پست خاک

✓ نمونه تست: در کدام بیت تشبیه بلیغ وجود ندارد؟ (40 %)

(1) پی ثنای تو سر بر زند جواهر نطق (2) بیداد لطیفان همه لطف است و عنایت

(3) در شجاعت شیر ربانیستی (4) در محیط عشق او سر در گریبان برده ایم

انواع ترکیبات  
-1  
-2  
-3  
-4  
-5

نکته ی بسیار مهم: اگر شباهت میان مشبه و مشبه به را حس نکردیم یا به آن شک داشتیم، سراغ مضاف

می رویم؛ در صورتی که مضاف

تمرین: نوع اضافه های زیر را مشخص کنید.

|                |             |              |                   |
|----------------|-------------|--------------|-------------------|
| شراب عرفان ←   | لب جو ←     | کوه صبر ←    | بهار توبه شکن ←   |
| جام عقیق ←     | طفل شعله ←  | آبروی فقر ←  | خانه ی وهم حباب ← |
| بت پندار ←     | غم هجران ←  | قصر آرزو ←   | سر تعظیم ←        |
| وعده ی دیدار ← | دام جان ←   | کشتی مغرور ← | بهار عمر ←        |
| روح شعر ←      | پای بطلان ← | اقلیم وجود ← | چشم آینه ←        |
| تیر آه ←       | دست رد ←    | پرده ی غیب ← | گریبان مکاشفه ←   |

✓ نکات:

(1) در تشبیه اسنادی فعل به هر صورتی بیاید (مثبت، منفی، پرسشی، امری و...) باید معنای مثبت داشته باشد:

✓ نمونه تست: در کدام گزینه تشبیه نمی بینید؟

1- نیست جز مژگان حجابی را که بر داریم ما 2- لب توست یا چشمه ی کوثر است؟!

3- پرنده باش که از آسمان گذر بکنی 4- آدم نمی توان گفت آن را که خر نباشد

(2) ارکان تشبیه می توانند به قرینه ی جملات و بیت های قبل حذف شوند.

☑ نمونه تست: در بیت « به سان پلنگی که بر پشت گور / نشیند برانگیزد از گور شور » کدام یک از

ارکان تشبیه حذف شده است؟ (20 %)

|             |             |          |                |
|-------------|-------------|----------|----------------|
| (1) وجه شبه | (2) مشبه به | (3) مشبه | (4) ادات تشبیه |
|-------------|-------------|----------|----------------|

(3) در تشبیهات چند طرفه به تعداد مشبه یا مشبه به تشبیه داریم:

مركب: آن شاخه های نارنج اندر میان ابر چون پاره های اخگر اندر میان دود

تسویه: این آب و نان چرخ چو سیل است بی وفا

جمع: از بس که کوتاه است و سیه زلف یار من گویی که روز من بود و روزگار من

(4) (چون/چو) به عنوان ادات تشبیه باید فقط معنای (مانند) بدهد:

آب چون در روغن افتد می کند شیون چراغ

بگفت از جان صبوری چون توان کرد

عاقبت چون شعله خاکستر به فرق ما نشست

☑ نمونه تست: چون در کدام گزینه حرف اضافه است؟ (30 %)

(1) چون ببینی کن ز حال ما بیان (2) چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد...

(3) خویشتن آرای مشو چون بهار (4) نداند که چون کردی آغازشان

(5) شبیه مرجع: شاعر در این گونه تشبیه، مشبه را به مشبه به ترجیح می دهد و آن را در واقع بالاتر از

مشبه به می داند.

با رخس لاله ندانم به چه رونق بشکفت با قدش سرو ندانم به چه یارا برخاست

پیش روی او که آتش رنگ می بازد ز شرم آینه از ساده لوحی می زند نقشی بر آب

👉 راه یابی به تشبیه

1- ادات تشبیه 2- اضافه تشبیهی 3- افعال اسنادی 4- جایگزین کردن (مانند)

☑ تست: در کدام بیت آرایه های تشبیه بیشتر است؟ (60 %)

(اختصاصی انسانی خارج از کشور 91)

(1) از درون تو بود تیره جهان چون دوزخ دل اگر تیره نباشد همه دنیااست بهشت

(2) تبخال ها به ناله در آیند چون جرس (= زنگ) از درد چون شود به فغان آشنا لیم

(3) گر هست در دماغ تو را باد نخوتی آماده ی شکستن خود چون حباب باش

(4) دجله ی اشک از بهار شوق طغیان کرده است رازهای سینه را خاشاک طوفان کرده است

✓ تست: در کدام بیت تشبیه بیشتری به کار رفته است؟ (50 %)

- |                                      |                                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| 1) آتش عشقت ز غیرت بر دلم            | تاختن آورد همچون شیر مست           |
| 2) ز بهر دانه ی خالت همیشه مرغ دلم   | به دام زلف تو گر مبتلاست گو می باش |
| 3) خواهم ز پس پرده ی تقوا به در افتم | چندی به زبان همه کس چون خبر افتم   |
| 4) آتشم تیز مکن ورنه دهانم بگشا      | چند چون دیگ کنم ناله ی سرپوشیده    |
- (5)

✓ تست: در بیت « رویم از بس ظلمت و اندوه و غم چون قیر شد / شیر رویم قیر گشت و قیر مویم شیر شد » چند تشبیه وجود دارد؟ (70 %)

- 1) سه (2) چهار (3) پنج (4) شش

✓ تست: ردیف، در کدام بیت وجه شبه نیست؟ (80 %)

- |                                          |                                         |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| 1) آن چنان کز رفتن گل خار می ماند به جا  | از جوانی حسرت بسیار می ماند به جا       |
| 2) نیست از کردار ما بی حاصلان را بهره ای | چون قلم از ما همین گفتار می ماند به جا  |
| 3) نیست غیر از رشته ی طول امل چون عنکبوت | آن چه از ما بر در و دیوار می ماند به جا |
| 4) می کشد حرف از لب ساغر می پرزور عشق    | در دل عاشق کجا اسرار می ماند به جا      |

✓ تست: در کدام بیت تمام ارکان تشبیه به کار رفته است؟ (70 %) (سنجش 87)

- |                                      |                                  |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| 1) قد همه دلبران عالم                | پیش الف قدت چو نون باد           |
| 2) چو پیلی به اسب اندر آورد پای      | بیاورد چون باد، لشگر ز جای       |
| 3) نی مپندار که حرفی به زبان آرم اگر | تا به سینه چو قلم باز شکافند سرم |
| 4) اهل دنیا سه فرقه بیش نی اند       | چون طعام اند و همچو دارو و درد   |

✓ تست: در شعر زیر چند آرایه ی تشبیه به کار رفته است؟ (70 %) (سنجش 87)

دست هر کودک ده ساله ی شهر / شاخه ی معرفتی ست / مردم شهر به یک چینه چو نان می نگرند / که به یک شعله به یک خواب لطیف / خاک موسیقی احساس تو را می شنود / و صدای پر مرغان اساطیر می آید در باد

- 1) پنج (2) دو (3) سه (4) چهار

عشق خیره شدن به یکدیگر نیست؛ بلکه همراه هم به سمتی یگانه در بیرون نگرستن است.

آنتوان دو سنت آکزوپری

# استعاره - تشخیص



استعاره: هرگاه از تشبیه تام ادات تشبیه و یکی از طرفین تشبیه را حذف کنیم دو نوع استعاره به وجود

می آید:

تشبیه تام ← (دارای.....رکن تشبیه) لیخند مانند گل بر چهره اش شکفت

استعاره ی مصرحه ← (.....را نگه می داریم) گل بر چهره اش شکفت

استعاره ی مکنیه ← (.....را نگه می داریم) لیخند بر چهره اش شکفت

توجه: اگر (مشبه) و (مشبه به) هر دو وجود داشته باشند تشبیه است و استعاره ای در کار نیست:

- اشکیم ولی به پای عزیزان چکیده ام -  
- دل در این پیرزن عشوه گر دهر میند

نکات استعاره ی مصرحه:

1- استعاره با اسم های خیالی سروکار دارد و آن اسم باید بتواند به تشبیه تبدیل شود :

- کدام اسم خیالی است؟

جراغ آسمان خاموش گشته  
جراغ شهر را خاموش کردند

ساختن تشبیه ← ..... مانند چراغ است

☑ نمونه تست : (شیر) در کدام گزینه استعاره است؟ (40 %)

- |                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| 1) شیر از جنگل گریخت        | 2) اگر شیری بیا با هم بجنگیم |
| 3) نجیبید یک شیر بر پشت زین | 4) شیر سلطان جنگل است        |

2- هرگاه اسم علم جمع بسته شود نمادی از شخصیت آن اسم بوده و استعاره ی مصرحه است:

چه فرهادها مرده در کوه ها      چه حلاج ها رفته بر دارها

فرهاد ← نماد و استعاره از؟ عاشقان واقعی      حلاج ← نماد و استعاره از؟ عارفان واقعی

3- استعاره ی مصرحه خودش می تواند به صورت یک اضافه ی تشبیهی بیاید:

ای صبحدم ببین که کجا می فرستمت      نزدیک آفتاب وفا می فرستمت      (استعاره از یار و اضافه تشبیهی)

**راه یابی به استعاره ی مصرحه (و مجاز!)**

الف) یافتن اسم های خیالی (ب) یافتن منظور واقعی (ج) ساختن تشبیه (آیا منظور مانند اسم خیالی است؟) (

نجنبید یک شیر بر پشت زین

الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

به جستجوی تو یک شهر در به رد می گشت

الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست؟

الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم

الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

☒ نمونه تست: در کدام گزینه استعاره وجود ندارد؟ (50 %)

1) چو آن آهین کوه آمد به دشت همه رزمگه کوه فولاد گشت

2) بجز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها

3) چنین آن دو ماهر در آداب ضرب ز هم رد نمودند هفتاد حرب

4) چو غلتید در خاک آن ژنده فیل بزد بوسه بر دست او جبرئیل

استعاره مکنیه: حذف (مشبه به) و نسبت دادن یکی از ویژگی های آن به (مشبه)

**راه یابی به استعاره مکنیه**

1) منادای غیر انسان ← ای نسیم - ای عشق - ای آسمان

2) اضافه ی استعاری ← چهر عمر - وجدان غم - کنگره ی عرش - پایتخت شعر

3) نسبت دادن ویژگی یک اسم به اسمی دیگر در جمله ← قضا چون ز گردون فرو هشت پر

شب ایستاده بود (مثل چی؟) ( می تراود مهتاب (مثل چی؟) (

تیغ می بارد (مثل چی؟) ( جهان را تلاوت کنیم (مثل چی؟) (

بخز در لاکت ای حیوان که سرما نهانی دستش اندر دست مرگ است

**نکته:** اگر منظور واقعی شاعر از صدا کردن یک غیر انسان، انسانی واقعی باشد، استعاره از نوع مصرحه است

و تشخیص هم نخواهد داشت و اگر منظورش همان غیر انسان بود استعاره ی مکنیه بوده و تشخیص دارد :

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست ؟ ← استعاره ی ..... و تشخیص.....  
 ای گل به دستمال هوس پیشگان مرو ← استعاره ی ..... و تشخیص.....

---

### درجات بلاغت:

1) استعاره مکنیه (الف- تشخیصی) ← (ب- غیر تشخیصی) ← 2) استعاره مصرحه ← 3) تشبیه بلیغ ← 4) تشبیه غیر بلیغ

☑ نمونه تست: کدام بیت از دیگر ابیات بلیغ تر و مؤثر تر است ؟ (50 %)

1) کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب      2) شمس و قمرم آمد وان سیم برم آمد

3) چو دریای خون شد همه دشت و راغ      4) طومار ندامت است طبع من

---



طعنه بر طوفان مزین ایراد بر دریا مگیر      بوسه بگرفتن ز ساحل موج را دیوانه کرد!

### 👉 راه یابی به تشخیص ( personification )

- 1) ویژگی انسان به غیر انسان ( آدم نمایی) ← درخت مهربان - مرا معلم عشق تو شاعری آموخت -
- 2) ویژگی انسان به اعضای خودش ( آدم نمایی) ← ای دل - چشم هایش می خندید و ...
- 3) ویژگی جاندار به غیر جاندار ( جان بخشی به اشیا) ← نفس باد صبا - دست طبیعت - ابرها بر کوه خفته اند

**نکته:** هر تشخیصی یک استعاره (مکنیه) است اما هر استعاره (مکنیه) ای تشخیص نیست

بام دهر ← استعاره      چشم دهر ← استعاره + تشخیص

---

✓ تست: در کدام ابیات زیر آرایه ی تشخیص یافت می شود؟ (65 %) (سنجش 91)

- |                                        |                                      |
|----------------------------------------|--------------------------------------|
| الف) تو را ز کنگره ی عرش می زنند صغیر  | ندانمت که در این دامگه چه افتاده است |
| ب) ای دل من تو را بشارت باد            | که تو را من به دوست خواهم داد        |
| ج) تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد    | خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است  |
| د) نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است | فدای قد تو هر سرو بن که بر لب جوست   |
| ه) صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد      | که چون شکنج ورق های غنچه توبرتو است  |
- (1) ب، ج، ه (2) ب، ج، د (3) الف، ب، د (4) الف، ج، د

✓ تست: بر کدام گزینه همه ی ترکیب ها اضافه ی استعاره ی اند؟ (60 %) (سراسری 89- تجربی)

- 1) لب استخر، گل همیشه بهار، سایش بال، عطر الهام
- 2) دست مهربان مرگ، درخت عزیز، گل خیال، غرفه ی بلند آسمان
- 3) سینه ی کویر، آغوش خوش بختی، سقف شب، دست طبیعت
- 4) پرنده ی خیال، چشمه ی مواج نوازش، سایه ی پرواز، زبان گویای خدا

✓ تست: نوع استعاره در کدام بیت با دیگر ابیات تفاوت دارد؟ (70 %) (سنجش 88)

- |                                           |                                     |
|-------------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) همه کس طالب آن سرو روان است این جا     | آب حیوان ز نفس سوختگان است این جا   |
| 2) بساط سیزه لگدکوب شد به پای نشاط        | ز بس که عارف و عامی به رقص برجستند  |
| 3) سرو از آن پای گرفته است به یک جای مقیم | که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید |
| 4) مگر ز ناله ی من گرم می شود دل کوه      | که می دهد به زبان صدا جوابم را      |

✓ تست: بر کدام بیت آرایه ی استعاره بیشتر به کار رفته است؟ (70 %) (سراسری زبان- 87)

- |                                       |                                        |
|---------------------------------------|----------------------------------------|
| 1) پرتو خورشید عشق بر همه افتاد و لیک | سنگ به یک نوع نیست تا همه گوهر شود     |
| 2) یک سر به پای همت از این دامگاه دیو | چون مرغ برپرید و مَقَر بر قَمَر کنید   |
| 3) به خنده ای بت بادام چشم شیرین لب   | شکر بریزد از آن پسته ی دهان که تو راست |
| 4) چون بگویی بفشانی گهر از حقه ی لعل  | چون بخندی بنمایی شکر از مروارید        |

✓ تست: بر کدام گزینه استعاره وجود ندارد؟ (70 %)

- |                                    |                                 |
|------------------------------------|---------------------------------|
| 1) آینه ات دانی چرا غماز نیست      | زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست   |
| 2) کمان برگرفتند و تیر خدنگ        | ببرند از روی خورشید رنگ         |
| 3) کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست | عالم تمام غرقه ی دریای خون شدی  |
| 4) سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند | همدم گل نمی شود میل چمن نمی کند |

تا زمانی که به قله ی کوه نرسیده ای بلندای کوه را اندازه نگیر، تنها آن هنگام در میایی که کوه چه کوتاه بوده !

« راک هامر شولر »

# پیوست - واژگان کلیشه ای برای استعاره ی مصرحه



✽ ادبیات غنایی

✽ استعاره های مربوط به عشق

□ گنج / گوهر / مروارید / کیمیا / بند / زنجیر / آب / دریا / سیل / طوفان / گردباد / آتش / سراب / بال / آفت / شراب / شربت / شراب روحانی / برق ← **خود عشق**

□ مرگ / فنا / ساحل و کنار / دروازه / صبح / روز / گور ← **وصال**



✽ استعاره های مربوط به معشوق و اندامش

□ سنگ / آفتاب / ماه / شمع / گل / بهار / صنم، بت / ملک / نگار / آهو / سرو / شمشاد / صیاد / خونریز ← **خود معشوق**

□ آبشار / کمند / سنبل / زلفین / زنجیر / سلسله / مشک ← **مو - گیسو**

□ کمان / محراب / هلال / طاق ← **ابرو** □ تیر خدنگ / ناوک / خنجر / تیر ← **مژه و نگاه**

□ نرگس / مست / هندو / جام زجاجی / حبه ی انگور / دختر رز / بادام / جادو / پنجره ← **چشم**

□ گل / ماه / سیم / نقره / سمن - یاسمن / گلبرگ ← **چهره و پوست روشن**

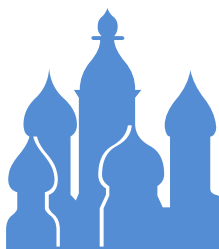
□ پسته / غنچه / عناب / ارغوان / خون - خون شقایق / چشمه نوش / آب حیات / لعل / حقه ی لعل ← **لب و دهان**

□ مروارید / لؤلؤ / تگرگ ← **دندان** □ فندق / هلالک ← **ناخن** □ خار / سنگ / زخم ← **جفا و غم یار**



### ✿ استعاره های مربوط به عاشق و متعلقانش

- پروانه / شب پره / صید / بلبل / اسیر / کشته / اسفند / شقایق / بیدل / قطره / ذره / ماهی / مجنون ← **خود عاشق**
- دریا / رود / سیل / نیل / لؤلؤ / عرق / عرق گل / باران / ژاله / خون / ارغوان ← **اشک**
- خرابه / خرابات / صدف / متاع / قلب (سکه ی قلبی) / نقد / سکه / آینه ← **دل عاشق**
- سنگ / خاک سر کوی / غبار / خاکستر / کاه / گدا ← **عاشق خاکسار و فروتن**
- شرر / خار و خس / طفل شعله / مگس ← **عاشق دروغین و عشق زودگذر**



### ✿ استعاره های ادبیات عرفانی

- اکثر استعاره های مربوط به عاشق و معشوق و عشق، در مورد عابد و معبود و عبادت نیز کاربرد دارد.
- نی / قطره / ذره / سیمرغ / رهرو / ماهی ← **سالک و عارف**
- نیل / دریا / سراب / بحر فنا / بیابان / تیه گمراهی / ظلمات / قاف ← **راه رسیدن به مقصود**
- خاک / مس / زندان / لباس ← **جسم خاکی و بی ارزش**
- زر – طلا / گوهر / مرغ گرفتار / اسیر ← **روح و وجود ارزشمند انسان**
- پیر / خضر / چراغ / شمع / طلایه دار / موسی / نوح / هدهد / ناخدا / کشتی بان ← **رهبر و راهنما**
- خواب / گرد / رنگ تعلق / تار / مردار / لاشه / شب ← **جهل و تعلقات دنیوی**
- زندان / گلشن / سرای سپنج / کاروان سرای دو در / گلستان / باغ / چاه / دامگه / کهنه رباط / بازار / استخوان ← **این دنیا**
- سرای دیگر / منزل جاودان / صبح عدالت / دادگاه / وقت درو ← **آن دنیا – قیامت** □ نامه / کشته ← **اعمال انسان**
- چرخ گردون / گنبد مینا، خضرا، سبز، نیلی / سقف / مزرع سبز / طاق فیروزه / چرخ نیلوفری / رواق نیلی ← **آسمان**
- حجاب / پرده / نقاب / خاک ← **جسم انسان و زیبایی های ظاهری**



### ✿ استعاره های ادبیات تعلیمی

- گل / نو گل / غنچه / بهار / مرغ زیبا / گنج ← **جوانی** □ پر زاغ / مُشک ← **موی مشک** □ باد ← **غرور**
- خزان - زمستان / کمان / برف - کافور ← **پیری - پشت خمیده - موی سپید** □ خانه ی استخوانی ← **جسم ناتوان**
- شرق / اشراق / نور / دریا ← **دانش** □ تاریکی ، ظلمت / بیابان ← **جهل** □ مروارید، لؤلؤ ← **سخن سنجیده**



### ✿ استعاره های ادبیات حماسی

- شیر / پلنگ / ازدها / غضنفر / نهنگ / ژنده فیل / کوه ← **پهلوان: (رستم- سهراب - اسفندیار...)**



### ✿ استعاره های ادبیات پایداری

- شب / تاریکی / زمستان / صیاد / فرعون / قابیل / اهریمن / نرون / زندان / غروب ← **استبداد- ستمگران- اسارت**
- روز / سپیده، صبح / طلوع / مشرق / بهار ← **آزادی** □ هابیل / شب زده / شب گرفته ← **ستمدیدگان**

### نمونه هایی از کاربرد استعاره در شعر فارسی (زیر استعاره های مربوط خط بکشید)

|                                           |                                                               |
|-------------------------------------------|---------------------------------------------------------------|
| دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی | یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی (دنیا)                |
| خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان          | کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست؟ (روح انسان - وجود خدا) |
| ساقیا بده جامی زان شراب روحانی            | تا دمی بیاسایم زین حجاب ظلمانی (عشق - جسم خاکی)               |
| مگر خضر مبارک پی تواند                    | که این تنها به آن تنها رساند (راهنما و مرشد)                  |
| صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را            | که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را (پیام رسان- معشوق)     |
| صدف وار گوهر شناسان راز                   | دهان جز به لؤلؤ نکردند باز (سخن سنجان- سخن سنجیده)            |

|                                                 |                                                                  |
|-------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------|
| بته دارم كه گرد گل ز سنبل سايبان دارد           | بهار عارضش خطى به خون ارغوان دارد (يار - چهره - گيسو - لبان سرخ) |
| هر كه جز ماهى ز آبش سير شد (عاشق - عشق)         | به فندق گل و ارغوان را بخت (ناخن - چهره - لب)                    |
| مرا برف باريده بر پرّ زاغ (موى سفيد و موى سياه) | بهاران كه شاباش ريز سپهر (باران)                                 |
| آينه ات داني چرا غمّاز نيست؟                    | زان كه زنگار از رخس ممتاز نيست (دل - گناه)                       |
| چون بگويى بفشاني گهر از حقه ي لعل               | چون بخندى بنمايى ز شكر مرواريد (سخن - دهان - لب - دندان)         |
| سبك تيغ تيز از ميان بركشيد                      | بر شير بيدار دل بردريد (استعاره از سهراب)                        |
| اى طلب در وصل هم مشكن غبار جستجو                | آتشم گر زنده مى خواهم ز پا منشان مرا (عشق)                       |
| گل عزيز است غنيمت شمريش صحبت                    | كه به باغ آمد از اين راه و از آن خواهد شد (عمر - اين جهان)       |
| جواني نكو دار كاين مرغ زيبا                     | نمّاند در اين خانه ي استخوانى (جواني - جسم)                      |
| نشسته ام در انتظار اين غبار بى سوار             | دريغ كز شبى چنين سپيده سر نمى زند (ستم - آزادي)                  |
| هيچ شك نيست كه روزى اثرى خواهد كرد              | تير آهى كه به وقت سحر انداخته ام (دعاى صبحگاهى)                  |
| مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو                   | يادم از كشته ي خويش آمد و هنگام درو (اعمال - روز قيامت)          |
| گلبرگ را ز سنبل مشكين نقاب كن                   | يعنى كه رخ بپوش و جهاني خراب كن (چهره - مو)                      |

## حقيقت و مجاز



**مجاز:** اسمى كه به خاطر رابطه ي ويژه اش با اسمى ديگر، به جاى آن به كار رود و واقعيت نداشته باشد.

سر آن ندارد امشب كه برآيد آفتابى      محل تصميم و اندیشه در سر است؛ پس ← سر مجاز از قصد

این روابط اصطلاحاً **علاقه** نامیده می شوند که عبارتند از:

|                                                 |   |                                       |
|-------------------------------------------------|---|---------------------------------------|
| 1. کل یک چیز به جای بخشی از آن (کلیه)           | ← | دست در حلقه ی آن زلف دو تا نتوان کرد  |
| 2. بخشی از یک چیز به جای کل آن (جزئیّه)         | ← | نشاید پس مرگش الحمد خواند             |
| 3. مکان یک چیز به جای محتوای آن (محلّیه)        | ← | سراسر همه دشت بریان شدند              |
| 4. محتوای یک چیز به جای مکان آن (محلّی وارون)   | ← | باده ی ناب دست تو                     |
| 5. وسیله ی یک کار به جای نام خود آن کار (آلیّه) | ← | دهخدا قلم خوبی داشت                   |
| 6. جنس یک چیز به جای خود آن چیز (جنسیت)         | ← | آن که جان بخشید و ایمان خاک را        |
| 7. همراه یک چیز به جای خود آن چیز (لازمیّه)     | ← | محتاج قصه نیست گرت قصد خون ماست       |
| 8. علت بوجود آمدن چیزی به جای خودش (سببیّه)     | ← | این دم شنو که راحت از این دم شود پدید |
| 9. مشبه به، بجای مشبه (استعاره مصرحه) (شباهت)   | ← | فتنه انگیز جهان نرگس جادوی تو بود     |

**قرینه در مجاز:** پی بردن به اینکه اسمی در معنای حقیقی یا مجازی به کار رفته است، بر پایه ی نشانه هایی در جمله است که (قرینه) نام دارد.

|                                        |                                               |
|----------------------------------------|-----------------------------------------------|
| اگر این قرینه در کلام آورده شود ← لفظی | اگر فقط از روی شرایط و لحن دریافت شود ← معنوی |
| طاقت <u>سر</u> بریدنم باشد             | وز حبیبم <u>سر</u> بریدن نیست                 |
| حقیقت ← سر اول                         | قرینه ← طاقت بریدن                            |
| مجاز ← سر دوم                          | قرینه ← بریدن از حبیب                         |

**نکته ی تستی:**

☑ **تست:** (جهان) در همه ی گزینه ها به جز گزینه ی ..... به عنوان صنعت مجاز به کار رفته است. (% 50)

- |                               |                                       |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| 1) جهان، متفق بر الهیتش       | 2) جهان ز درد و فراق تو آه و ناله کند |
| 3) جهان ای پسر ملک جاوید نیست | 4) جهان دل نهاده بر این داستان        |

**نکته ی تستی:**

☑ **تست:** در کدام گزینه مجاز وجود ندارد؟ (% 60)

- |                                   |                               |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| 1) ذات او دروازه ی شهر علوم       | زیر فرمانش حجاز و چین و روم   |
| 2) به یاران گفت کز خاکی و آبی     | ندیدم کس بدین حاضر جوابی      |
| 3) کز نیستان تا مرا ببریده اند    | از نفیرم مرد و زن نالیده اند  |
| 4) صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد | و آغاز مکر با فلک حقه باز کرد |

**نکته ی تستی:** اگر میان مجاز و تشخیص شک کردیم اولویت با آرایه ی خیال انگیز تر (تشخیص) است:

چشمیت به غمزه مارا خون خورد و می پسندی

چشم از یک دیدگاه جزئی از وجود معشوق است (پس مجاز است) و از دیدگاه دیگر خون می خورد (پس تشخیص است) اما دومین آرایه اولویت دارد.

الف) یافتن اسم خیالی (ب) یافتن منظور (ج) ساختن تشبیه (منظور مانند اسم خیالی است؟)

1. بله ←

2. خیر ←

جو آشامیدم این پیمانه را پاک در افتادم ز مستی بر سر خاک  
الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

یکی درخت گل اندر میان خانه ی ماست که سروهای چمن پیش قامتش پستند  
الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

پیش دیوار آن چه گویی هوش دار تا نباشد در پس دیوار گوش  
الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

ماه‌م این هفته برون رفت و به چشم سالی ست حال هجران تو ندانی که چه مشکل حالی ست  
الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

الف) اسم خیالی؟ ..... (ب) منظور؟ ..... (ج) ..... مانند ..... است؟ ..... آرایه ←

✓ **تست:** با توجه به نظم ابیات زیر علاقه های مجاز در کدام گزینه درست آمده است؟ (80 %) (سنجش 91)

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند؟  
فصل گل می گذرد هم نفسان بهر خدا بنشینید به باغی و مرا یاد کنید  
به یاد خم ابروی گل رخان بکش جام در بزم می خوارها  
هرکسی را سر چیزی و تمنای کسی است ما به غیر تو نداریم تمنای دگر

الف) سببیه، جزئیّه، آلیه، کلیه (ب) کلیه، محلیه، سببیه، آلیه  
ج) لازمیّه، جزئیّه، محلیه، کلیه (د) لازمیّه، کلیه، محلیه، کلیه

✓ **تست:** در کدام بیت « سر » معنای مجازی ندارد؟ (60 %)

1) سر هم نبرد اندر آرد به گرد (2) زبان خامه ندارد سر بیان فراق  
3) سر آن ندارد امشب که برآد آفتابی (4) سر ما نداری سر خویش گیر

✓ **تست:** در کدام گزینه مجاز وجود ندارد؟ (65 %)

1) تهمتن گز اندر کمان راند زود (2) از دست تو هیچ دست بالاتر نیست  
3) همی ریخت آب و همی خست روی (4) همچون بنفشه سر به گریبان کشیده ام

✓ **تست:** در کدام گزینه مجاز وجود ندارد؟ (60 %)

1) همی کند سودابه از خشم روی (2) بر او انجمن گشت بازارگاه  
3) هرگو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز (4) چه باید مرا جنگ زابلستان

پیوست- واژگان کلیشه ای برای مجاز

#### جزئییه

محمل ← کاروان فصل گل ← بهار  
نگین ← انگشتر حلق ← دهان  
چشم- سر- دل ... ← وجود انسان  
ابر ← آسمان

#### کلیه

جهان ← نعمت ها- مادیات... سر ← بخشی از سر- موی سر ... دست ← انگشتان

#### محلیه

آوردگاه ← جنگ  
جام- ساغر- قرابه- پیاله- پیمانه... ← شراب  
سر ← تصمیم و اندیشه  
جهان- دشت- شهر- ایران... ← مردم  
زهره- جگر- دل... ← شهامت- احساس

#### آلیه

قلم- کلک- خامه... ← شعر- فرمان  
گوش- زبان ... ← شنونده- گوینده  
بر- دست ← قدرت و کارها  
شمشیر- گرز- پتک ... ← جنگ  
چشم ← باور  
کمان، تیر- شمشیر ... ← تیراندازی و شمشیر زنی

#### سببییه

دم - نفس ← سخن صفرا ← خشم شراب ← مستی

#### لازمیه

خون ← کشتن تاج و تخت ← پادشاهی

#### جنسیت

گزن- خدنگ- شاخ گوزن ... ← تیر و کمان خاک- گل ← انسان- زمین- گور  
آب انگور ← شراب  
آهن ← تیشه- دست بند ... آب ← اشک

۱

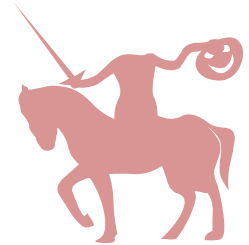
نادان، نه می پخشند نه فراموش می کند ساده، می پخشند و فراموش می کند

خردمند، می پخشند ولی فراموش نمی کند

« توماس ساثر »

# کنایه

**کنایه:** واژه یا عبارتی که معنای ظاهری آن منطقی نیست و برداشتی که از آن می شود منظور نویسنده است:



بگفتا گر به سر یابیش خشنود      بگفت از گردن این وام افکنم زود

معنای ظاهری ← دین خود را ادا می کنم      منظور اصلی ← جان خود را فدا می کنم

🕯 کنایه منظور خود را با نشانه، دلیل، نمونه، و یا بخشی از عمل بیان می کند:

|                            |                                              |
|----------------------------|----------------------------------------------|
| هنوز از دهن بوی شیر آیدش   | (نشانه ی کودکی و خامی)                       |
| که بر کینه اول که بندد کمر | (بخشی از عمل آماده شدن)                      |
| گندم از گندم بروید جو زجو  | (نمونه ای از اینکه هر عمل نتیجه خود را دارد) |
| دستم زیر سنگ است           | (دلیل برای گرفتاری)                          |

## نکات:

1- ضرب المثل ها همگی خارج از معنای ظاهری خود به کار می روند و کنایه دارند.

هر که بامش بیش برفش بیشتر      کنایه از ← هرچه پولدار تر در دسر هم بیشتر

2- فعل های مرکب کنایی خارج از معنای ظاهری خود به کار می روند و کنایه دارند:

بالا گرفتن ← شدت یافتن      چشم پوشیدن ← نادیده گرفتن      سر باز زدن ← انجام ندادن

3- فعل ← بی ربط به نهاد      صفت ← بی ربط به موصوف

|                                          |                                             |
|------------------------------------------|---------------------------------------------|
| - ز دوستان مجازی چو دشمنان بر میدم ←     | - کس نداند کز غمت چون سوختم ←               |
| - بده آن مرد تُرُش را قدحی ای شه شیرین ← | - می رنگین به جام انداز و عارض ارغوانی کن ← |

4- بیرون کشیدن یک عبارت کنایی:

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید:

فرمول: [بخشی از جمله + مصدر فعل جمله]

عبارت کنایی ←      منظور ←

|                                     |               |         |
|-------------------------------------|---------------|---------|
| اگر پای در دامن آری چو کوه          | عبارت کنایی ← | منظور ← |
| سرت ز آسمان بگذرد در شکوه           | عبارت کنایی ← | منظور ← |
| بر آتش من زد سخن سرد تو آب          | عبارت کنایی ← | منظور ← |
| نشسته ام در انتظار این غبار بی سوار | عبارت کنایی ← | منظور ← |

### 👉 راه یابی به کنایه

- 1- ضرب المثل ها    2- فعل های کنایی    3- فعل بی ربط به نهاد    4- صفت بی ربط به موصوف    5- عبارات کنایی
- کسی را نبد بر زمین جایگاه ( )    آب اگر یک جا بماند می گندد ( )
- اگر سری برود بی گناه در پایی ( )    وحشی ز بس آزرده‌گی، زهر از زبانم می چکد ( )
- بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزادست ( )    به پاس یک دل ابری دو چشم بارانی ( )
- اگر خار کاری سمن ندروی ( )    دم در نیار و دفتر بی هوده پاره کن ( )
- پیش ازین که این خانه رو نهد به ویرانی ( )    نشوم یک دل و یک رنگ تو را ( )
- شیران زده دم بر زمین پیش سگان کوی او ( )    تا بر شتر نبندد محمل به روز باران ( )

☑ تست: در همه ی ابیات به جز بیت ..... معنای کنایی وجود دارد. (60 %) (سنجش 90)

- |                                      |                                  |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| 1) گر من آلوده دامنم چه عجب          | همه عالم گواه عصمت اوست          |
| 2) به کنجی درون رفت بنشست مرد        | جگر گرم و آه از تف سینه سرد      |
| 3) آمد کار من و رشته ی تسبیح یکی است | که ز صد ره گذرم سنگ به سر می آید |
| 4) خُنگ آنکه آسایش مرد و زن          | گزیند بر آسایش خویشتن            |

☑ تست: در همه ی ابیات به جز بیت ... دو بار آرایه ی کنایه به کار رفته است. (80 %) (سنجش 88)

- |                                       |                                     |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) عمرها در زیر دامن برد سعدی پای صبر | سر ندیدم کز گریبان وفا برداشتن      |
| 2) جهان چو حادثه ای پای در رکاب آرد   | عنان فتنه بدان چشم نیم خواب دهد     |
| 3) بر درگاه عشق گر مرا بار افتد       | کاری بکنم که پرده از کار افتد       |
| 4) گل ز شبنم نتوانست عرق کردن خشک     | بس که در کوی تو بازار تماشا گرم است |

عشق در لحظه په وجود می آید و دوست داشتن در امتداد... «رومن رولان»

# آرایه های لفظی 1



واج آرای: تکرار دست کم 3 بار یک واج به فاصله ی نزدیک به هم را گویند:

یار مرا غار مرا عشق جگر خار مرا      یار تویی غار تویی خواجه نگه دار مرا  
واج آرای در ← ی / ا / ر / م

لله برای شنیدن نغمه ی حروف (واج آرای) بهتر است از گوش کمک بگیریم نه چشم!  
بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است      بیار باده که بنیاد عمر بر باد است  
واج آرای در ← ب / ر / س / ی / د / ت / ا /

## ☑ نکات واج آرای

- 1- به مصوت هایی که نوشته نمی شوند اما خوانده می شوند دقت کنیم: تتابع اضافات، واو عطف...  
برید و درید و شکست و بیست...  
واج آرای ← ا / ب / د /  
و قنديل سپهر تنگ میدان/ به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود پنهان است      واج آرای ← ا / ب / ن / ت /  
2- در واج آرای واج مهم است؛ یعنی صورت آوایی؛ پس داشتن چند شکل نوشتاری برای یک واج از نغمه ی حروف  
جلو گیری نمی کند:  
اذان ظهر در ضیافت مؤذن زاده ← ز /

- 3- هنری ترین واج آرای آن است که صدای واج تکرار شده با معنای عبارت و شعر داشته باشد:  
صدای سنگین سکوت در سرسرا پیچیده بود      / / — تداعی کننده ←  
خروش از خم چرخ چاچی بخاست      / / — تداعی کننده ←  
مکن از خواب بیدارم خدا را / که دارم خلوتی خوش با خیالش      / — تداعی کننده ←  
من از گفتن می مانم/ اما زبان گنجشکان/ زبان جمله های جاری جشن طبیعت است «فروغ»      / — تداعی کننده ←  
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار / چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم      / — تداعی کننده ←

موسیقی باغ مکالمه ای در ذهن خداوند است در آستانه ی آفرینش

« گوته »



**تکرار:** اگر واژه ای با شکل کاملاً یکسان حداقل 2 بار در متنی بیاید، در صورتی

که معنای متفاوت داشته باشد **جناس تام** و اگر معنای یکسان داشته باشد آرایه ی **تکرار** است:

|                                        |                                      |
|----------------------------------------|--------------------------------------|
| خیال روی کسی در سر است هرکس را         | مرا خیال کسی کز خیال بیرون است       |
| بار بی اندازه دارم بر دل از سودای عشقت | آخر ای بی رحم باری از دلم برگیر باری |

#### تصدیر

تکراری که در اول و آخر بیت یا در اوایل مصراع اول و اواخر مصراع دوم بیاید، **تصدیر** نام دارد:

|                                       |                                   |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| گل آن جهانی است نگنجد در این جهان     | در عالم خیال چه گنجد خیال گل      |
| چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی | تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد |



**سجع:** در لغت به معنی آواز کبوتران و در اصطلاح آوردن واژه های آهنگین در

پایان دو یا چند جمله را گویند:

هرکه را زر در ترازوست زور در بازوست. ردیف سجع ← است      واژه های سجع ← ترازو - بازو

#### انواع سجع

- 1- **مطرف:** اشتراک در حروف پایانی (هم وزن نباشند) // هر چه در دل فرو آید در دیده نگو نماید
- 2- **متوازن:** اشتراک در وزن (حروف پایانشان یکسان نباشد) // توحید در شرع اصل بود و حسن الظن فرع
- 3- **متوازی:** اشتراک در وزن و حروف پایانی: // یکی را لاله و ورد سزاوار است و دیگری را ناله و درد

که انواع این سجع ها را بگویید:

|                 |                  |                 |                  |
|-----------------|------------------|-----------------|------------------|
| راز/ نیاز ←     | آسمان / مهربان ← | صحرا / دریا ←   | مرگ / باغ ←      |
| پناه / بارگاه ← | توانگر/ قناعت ←  | شیطان / انسان ← | تنگ دستی/ مستی ← |

#### نکات سجع

1- اگر شباهت یا تفاوت دو واژه، تنها در تکواژهای تصریفی باشد، نمی توانند با هم سجع برقرار کنند، بلکه باید پس از حذف این گونه تکواژها چیزی برای سجع شدن باقی مانده باشد:

|                      |                 |              |                     |
|----------------------|-----------------|--------------|---------------------|
| ستاره ای/ ستاره ها □ | ماندم / شکستم □ | نگفت / گفت □ | همسایگان / بندگان □ |
|----------------------|-----------------|--------------|---------------------|

2- سجع مخصوص نثر است، اما در شعر نیز اگر در پایان هر نیم مصراع واژه هایی هم آهنگ (تنها متوازی

و مطرف) بیاید «سجع در شعر» نامیده می شود. (حتی اگر نیم مصراع ها جمله های کاملی نباشند.)

اول به بانگ نای و نی آرد به دل پیغام وی و انگه به یک پیمانه می با من وفاداری کند

✓ تست : با توجه به عبارت زیر دو کلمه ی هر گزینه به جز گزینه ی ... دارای سجع است. (70 %)

«فلان عزم کرده است و نیت جزم، که بقیت عمر معتکف نشیند و خاموشی گزیند. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و

راه مجانبت پیش.»

1- عزم، جزم □ 2- نیت، بقیت □ 3- نشیند، گزیند □ 4- پیش، خویش □

سجع متواتر : آوردن چند سجع پشت سر هم و در چند جمله:

«به نام آن که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است و سلام او در وقت صباح مؤمنان را صبح است و

ذکر او مرهم دل مجروح است و مهر او بلانشینان را کشتی نوح است.»

تضمین المزدوج : آوردن سجع ها در کنار هم و در یک جمله را گویند:

به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش»

تمرین : انواع سجع را مشخص کنید:

- مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال ←
- به یاد یار و دیار آن چنان بگریم بگریم زار ← که از جهان ره و رسم سفر بیندازم ←
- هنر چشمه ی زاینده است و دولت پاینده ←
- ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح ←
- جوانی چست، لطیف، خندان و شیرین زبان در حلقه ما بود که در دلش از هیچ نوع غم نیامدی و لب از خنده فراهم ←
- روشنی روز تویی شادی غم سوز تویی ← ماه شب افروز تویی ابر شکر بار بیار ←

تو نمی توانی مانع پرواز پرندگان اندوه پر بالای سرت شوی اما می توانی

مانع لانه گذاشتن شان در میان موهایت شوی !

« ضرب المثل چینی »

# آرایه های لفظی 2



**جناس** آوردن دو یا چند واژه ی یکسان و یا همسان با معنی متفاوت در شعر و نثر را گویند

**انواع جناس** — **تام:** 2 واژه با شکل کاملاً یکسان و معنای متفاوت: نالم به دل چو نای من اندر حصار نای  
**ناقص** — **اختلافی:** دو واژه تنها در یک حرف اختلاف دارند ← پوست / دوست  
**حرکتی:** دو واژه تنها در مصوت کوتاه با هم اختلاف دارند ← مَلِك / مَلِك / مُلِك / مُلِك  
**افزایشی:** دو واژه که یکی از آن ها یک حرف بیشتر دارد ← رخت / درخت  
**قلب:** دو واژه با حروف یکسان که جای حرف ها عوض شده ← زر / رز  
**اشتقاقی:** دو واژه با ریشه ی یکسان و اختلاف در یک حرف ← عشق / عاشق  
**لفظی:** دو واژه با تلفظ یکسان و املاي متفاوت ← خوار / خار

تمرین: انواع جناس را مشخص کنید:

مردم / مرد ( ) نشیند / نبیند ( ) گزیر / گریز ( ) کمین / کمان ( )  
 مهر / مهر ( ) خویش / خیش ( ) شعر / شعور ( ) امهال / اهمال ( )  
 جان / جهان ( ) گل / دل ( ) رحمت / حرمت ( ) کیسه / کنیسه ( )

## نکات

1- افزوده شدن تکرارهای تصریفی یا ضمائر پیوسته، حالت جناس را برهم نمی زند و می توان با جدا کردن و یا نگه داشتن آن ها به حالت جناس رسید :

بوستان

دوستان

پوست

بگفت اندازم این سر زیر پایش

- بگفتا گر خرامی در سرایش

سیه نادیده کی داند سپیدیست؟

- نبینی نور، چون دانی؟ تو کوری

- پرده هایش پرده های ما درید

- بادهای یادی ز یارم نمی آرند

- آدمی که با مداد سواد یادم بداد

✓ تست: در کدام بیت جناس تام به کار نرفته است؟ (85%) (سراسری 90- انسانی)

- |                                         |                               |
|-----------------------------------------|-------------------------------|
| 1) نیک خواها در آتشم بگذار              | وین نصیحت مکن که بگذارش       |
| 2) مگر می نبینی که در را و دام          | نینداخت جز حرص خوردن به دام   |
| 3) سعدی که داد وصف همه نیکوان بداد      | عاجز بماند در تو زبان فصاحتش  |
| 4) درد بی عشقی ز جانم برده طاقت ورنه من | داشتم آرام تا آرام جانی داشتم |

2- اگر دو واژه بیش از یک حرف اختلاف داشته باشند جناس نخواهند داشت:

(راز / نیاز) (ساحر / شاعر) (شانه / کاشانه) (ترک / تریاک)

3- در حالت افزایش یک حرف اگر معنا یکسان باشد جناس نیست بلکه اشتقاق خواهد بود:

شنید / شنیده - افتاد / فتاد

4- جناس مرکب: یک یا چند واژه همزمان با دو یا چند واژه جناس برقرار می کند: سیمرغ / سی مرغ

- |                                        |                                      |
|----------------------------------------|--------------------------------------|
| - هر خم از زلف پریشان تو زندان دلی است | - تا ندانی که اسیران کمند تو کمند    |
| - عاج است بنا گوش تو یا سیم است آن     | - یک بوسه اگر دهی کم از سی مستان!    |
| - بر روم اگر امیر و گر بر چینی         | - هر تخم که کشته ای همان بر چینی     |
| - گر نسیم سحر از خلق تو بویی آرد       | - جان فشانیم به سوغات نسیم تو نه سیم |

**اشتقاق**: کلمات هم ریشه (هم خانواده) را گویند: آسوده / بیاساییم / آسایش / آسودگی / بیاسا...

طلوع: طلعت / طالع / مطلع / طلیعه      پر: پرش / پرنده / می پر / پران / پرپر

**جناس ناقص اشتقاقی**: جناس هایی که ریشه‌ی مشترك داشته باشند را گویند: فعل و فاعل شعر و شعور

**نکته 1**: دو واژه ی هم ریشه که اختلافشان بیش از یک حرف است تنها اشتقاق دارند و جناس ندارند:

عاشق / معشوق      هدی / هدایت      جمع / مجموع

**نکته 2**: دو کلمه اشتقاقی می‌توانند از يك ریشه باشند اما حروف اصلي مشترك نداشته باشند. (مهم مصدرشان

است):

دیدي / می بینی (مصدر ← دیدن)      بگسل / گسست (مصدر ← گسستن)



**موازنه** : دو یا چند جمله که کلماتشان 2 به 2 با هم سجع متوازن داشته باشند :

چرخ ار چه رفیع خاک یابیت      عقل ار چه بزرگ طفل راحت  
گر بنوازی به لطف ور بگدازی به قهر      حکم تو بر من روان زجر تو بر من رواست

**نکته**: اگر همه ی واژه ها سجع متوازن باشند و یکی دو واژه ی آخر با هم جور نباشند موازنه بهم می خورد:

گر عزم جفا داری سر در رخت اندازم      ور راه وفا گیری جان در قدمت ریزم



**ترصیع** : در لغت به معنای جواهر نشان کردن است و در اصطلاح دو یا

چند جمله که کلماتشان 2 به 2 با هم سجع متوازی باشند؛ با کلمات تکراری کاری نداریم:

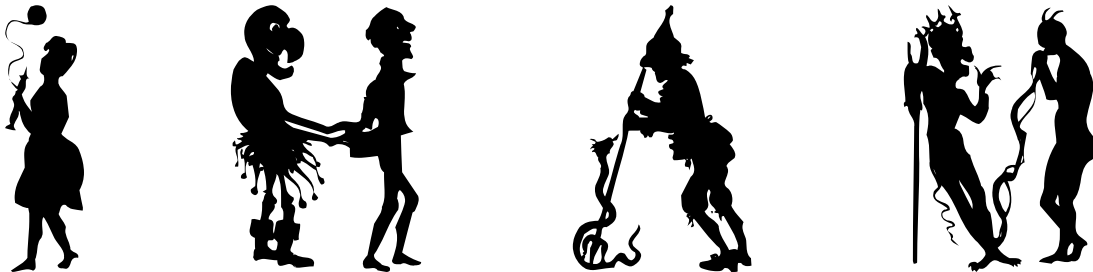
هم حرکاتش متناسب به هم      هم خطواتش متقارب به هم

☑ **نکته** : اگر بین کلمات 2 مصراع حتی يك كلمه هم سجع متوازي نباشد و سجع متوازن باشد ترصیع نیست و موازنه است.

|                                                              |                                      |       |        |
|--------------------------------------------------------------|--------------------------------------|-------|--------|
| نشان و صف تو گفتن که تو در فهم ننگی                          | نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی | ترصیع | موازنه |
| جبریل مقیم آستانت                                            | افلاك حريم بارگاهت                   | ترصیع | موازنه |
| برگ بی برگ بود ما را ملال                                    | مرگ بی مرگی بود ما را حلال           | ترصیع | موازنه |
| عقل گفت : من دبیر مکتب تعلیم. عشق گفت : من عبیر نافه ی تسلیم |                                      | ترصیع | موازنه |
| دانه باشی مرغکانت برچندند                                    | غنچه باشی کودکانت برکنند             | ترصیع | موازنه |
| گر چون پلنگ پای نهی بر سر جبال                               | ور چون نهنگ جای کنی در بن بحار       | ترصیع | موازنه |
| ای منور به تو نجوم جمال                                      | وی مقرر به تو رسوم کمال              | ترصیع | موازنه |

آرامش، رهایی از توفان نیست بلکه آرام زندگی کردن در میان توفان است.

## ایهام و تناسب



**ایهام** در لغت به معنی به گمان افکندن و در اصطلاح آوردن واژه یا عبارتی دو معنایی که هر 2 معنای آن در جمله کاربرد داشته باشد:

اگر دو چشم تو مست مدام خواهد بود      خروش و مستی ما بر دوام خواهد بود  
 مدام ← همیشگی ☐ شراب ☐ ایهام.....

**نکته 1)** در صورتی که تنها یک معنا در جمله پذیرفتنی باشد ایهام وجود ندارد:

بوی جوی مولیان آید همی      بوی یار مهربان آید همی  
 بو ← عطر ☐ آرزو ☐ ایهام.....

**نکته 2)** ایهام همچنین می تواند در یک عبارت باشد:

|                               |                               |    |    |
|-------------------------------|-------------------------------|----|----|
| دور از تو مرا چهره ی زردی است | دور از تو ←                   | 1- | 2- |
| دلیر جوان سر به گفتار پیر     | بداد و ببود این سخن دل پذیر ← | 1- | 2- |

### 👉 راه یابی به ایهام

الف) یافتن واژه یا عبارت چند معنایی ب) بررسی جمله با هر دو معنا

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد      شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

واژه ی 2 معنایی ← .....      معنای 1 ← .....      معنای 2 ← .....      ایهام.....

چون خاک در هوای تو از پا افتاده ام      چون اشک در قفای تو با سر دویده ام

واژه ی 2 معنایی ← .....      معنای 1 ← .....      معنای 2 ← .....      ایهام.....

☑ نمونه تست : در کدام گزینه ایهام نیست؟ (60 %)

- |                                           |                                       |
|-------------------------------------------|---------------------------------------|
| 1) گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید         | گفتم که ماه من شو گفتا اگر برآید      |
| 2) دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر     | گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست   |
| 3) امید هست که روی ملال در نکشد           | ازین سخن که گلستان نه جای دل تنگی است |
| 4) ماه من ار خنجر کشد شیطان مسلمان می شود | از فیض بی پایان او آتش گلستان می شود  |

☑ نمونه تست: در کدام گزینه ایهام نیست؟ (70 %)

- |                                      |                                 |
|--------------------------------------|---------------------------------|
| 1) هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید | در رهگذار باد نگهبان لاله بود   |
| 2) بر کام دل به گردش ایام دل میند    | کاین چرخ کج مدار نه بر آرزو رود |
| 3) گره را ز راز جهان باز کن          | که آسان کند باده دشوارها        |
| 4) چشم چپ خویشتن برآرم               | تا روی نبیندت به جز راست        |

**ایهام تناسب** وجود واژه ای 2 یا چند معنایی که تنها یک معنای آن پذیرفتنی باشد و معنای دوم آن با واژه یا

واژه هایی دیگر تناسب (مراعات نظیر) برقرار کند:

- |                              |                                      |
|------------------------------|--------------------------------------|
| در مجلس دهر ساز مستی پست است | نه جنگ و نه قانون و نه دف بر دست است |
| چنگ ← 1- ساز چنگ □           | 2- پنجه □ تناسب با ← .....           |

📌 **نکته:** در صورتی که واژه ای 2 معنایی باشد اما هر 2 معنا پذیرفتنی باشد نوبت به ایهام تناسب نمی رسد حتی اگر یکی از معناها با واژه ای تناسب برقرار کند:

- |                                   |                                            |
|-----------------------------------|--------------------------------------------|
| بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است | وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است          |
| مهر ← 1- محبت □                   | 2- خورشید □ تناسب با ← ..... آرایه ← ..... |

📌 **نکته:** اگر معنای پذیرفتنی بتواند با واژه ای تناسب برقرار کند اما معنای ناپذیرفتنی هم چنان بی کار بماند ، نه ایهام داریم نه ایهام تناسب!

- |                                   |                                            |
|-----------------------------------|--------------------------------------------|
| هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید | در رهگذار باد نگهبان لاله بود              |
| مهر ← 1- محبت □                   | 2- خورشید □ تناسب با ← ..... آرایه ← ..... |

👉 **راه یابی به ایهام تناسب**

- |                                |                               |                                |
|--------------------------------|-------------------------------|--------------------------------|
| الف) واژه چند معنایی را بیابید | ب) کدام معنایش جواب نمی دهد؟  | ج) با کدام واژه تناسب دارد؟    |
| مردم چشمم به خون آغشته شد      | در کجا این ظلم بر انسان کنند  |                                |
| واژه ی چند معنایی ← .....      | کدام معنا جواب نمی دهد؟ ..... | با کدام واژه تناسب دارد؟ ..... |
| جان که دور از یگانگی باشد      | دان که چون مرغ خانگی باشد     |                                |
| واژه ی چند معنایی ← .....      | کدام معنا جواب نمی دهد؟ ..... | با کدام واژه تناسب دارد؟ ..... |

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او      زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند  
 واژه ی چند معنایی ← ..... کدام معنا جواب نمی دهد؟ ..... با کدام واژه تناسب دارد؟ .....

✓ تست: در کدام گزینه ایهام تناسب به کار نرفته است؟ (85 %)

- (1) هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی      چه حاجت است که گوید شکر که شیرینم
- (2) مدامم مست می دارد نسیم جعد گیسویت      خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت
- (3) زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت      کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد
- (4) ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم      ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

✓ تست: در کدام گزینه ایهام تناسب نیست؟ (90 %)

- (1) چون شبنم افشاده بدم پیش آفتاب      مهمرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
- (2) روی و چشمی دارم اندر مهر او      کاین گهر می ریزد آن زر می زند
- (3) چون آینه جان نقش تو در دل بگرفته است      دل در سر زلف تو فرو رفته چو شانه
- (4) پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم      قبله ی اهل دل منم سهو نماز می کنی

ما چه برقصیم چه نرقصیم احمقیم؛ پس بهتر است برقصیم!

« ضرب المثل ژاپنی »

## پیوست واژه های ایهام بر انگیز

کام      خواسته و آرزو  
 دهان

باقی      بقیه  
 ماندگار

دام      حیوان  
 تله

بهشت      گذاشت  
 فردوس

خویش      خود  
 خویشاوند

خطر      کار خطرناک  
 کار مهم

رخ — چهره  
مهره ی شطرنج

باد — جریان هوا  
باشد (فعل دعایی)

دوش — دیشب  
شانه

مدام — همیشه- جاوید  
شراب

هزار — 1000  
بلبل

آیت — نشانه  
آیه

کیمیای سعادت — رمز خوشبختی  
نام کتابی از غزالی

راه زدن — دزدی  
نواختن

سهل — آسان  
هموار

لاله — گل لاله  
نوعی چراغ

چنگ — پنجه  
نوعی ساز

دل سیه — بد دل  
درون سیاه

شیرین — مزه شیرین، دلچسب  
معشوقه ی خسرو

جولان — تاخت و تاز  
نام تپه های فلسطین

مردم — انسان ها  
مردمک

رهی — رهرو  
تخلص رهی معیری

لب — عضوی از دهان  
کنار، ساحل

شکر — خوراکی  
معشوقه ی خسرو

بی خبر — بی اطلاع  
مدهوش

دیوانگان — بد سرشتان  
کم خردان

رشته — نوعی بیماری  
نخ و ریسمان

خاک لاله رو — خاک زیبارو  
خاک لاله روینده

دیوان — دفتر شعر  
هیولاها

وفا و مهر — معنای ظاهری  
نام داستانی به همین نام

کی — چه وقت؟  
پادشاه

جهان — جهنده و کوتاه مدت  
دنیا

دوراندیش — آینده نگر  
جدایی طلب

ضحاک / خندان / ماردوش در شاهنامه  
 عزیز / بزرگوار / سمتی در دربار مصر  
 عود / نوعی ساز / چوب خوش بو

محیط / احاطه کننده و مسلط / اقیانوس  
 زبان آتشین / سخن سوزناک / استعاره از فتیله ی شمع  
 تنگ / فشرده، باریک / بار و محموله

از گردن افکندن / از گردن جدا کردن سر / ادا کردن، به جا آوردن  
 ضرب / ضربه / ریتم  
 ولی / اما / رهبر

بر باد رفتن / نابود شدن / با باد رفتن (حرکت کردن)  
 نقش بر آب زدن / نقاشی کردن بر آب / کنایه از کار بیهوده  
 بو / آرزو / رایحه

جمعیت، مجموع / توده ی مردم / آسایش آسودگی  
 دور از تو / از تو دور باد / از دوری تو  
 دیده / چشم / صفت مفعولی

عبدالله / بنده ی خدا / خواجه عبدالله انصاری  
 پریشان / آشفته / بهم ریخته  
 گلستان / گلزار / کتاب سعدی

متولی / مدافع / ستایشگر  
 بس / کافی / بسیار  
 صبر / گیاه دارویی تلخ / شکیب

افتاده / فروتن / بر زمین افتاده  
 گرم / دمای گرم / صمیمی و مهربان  
 خمش / خاموش، فعل امر / تخلص مولانا

بیدل / عاشق / تخلص بیدل دهلوی  
 حبیب / دوست / تخلص میرزا حبیب  
 بهایی / ارزشمند / تخلص شیخ بهایی

عراقی — نام ساز  
تخلص شاعر

مخفی — پنهان  
تخلص زیب النسا

دارا — دارنده و ثروتمند  
داریوش

رنگ — رنگ (صبغه)  
بز کوهی

گل دسته — دسته گل  
مناره

فلک — آسمان  
گونه ای تنبیه بدنی

وزن — سنگینی  
وزن شعر (عروض)

نهان — پنهان  
در تبعید

عهد — پیمان  
روزگار

نقطه — نشانه ی پایان جمله  
مکان

بادیه — بیابان  
کاسه

سرگرم — مشغول  
مست و شاد

قربان — قربانی  
تیردان

خراسان — نام ساز  
شهر خراسان

پیمودن — طی کردن  
نوشتن

بادیه پیما — صحرا نورد  
شراب نوشنده

برآید — در توان باشد  
طلوع کند

نگران — نگاه کننده  
دلواپس

صرف — خوردن  
علم صرف واژگان

زال — پدر رستم  
پیرزن سفید موی

بدر — ماه کامل  
جنگ بدر

تالیان — پیروان  
قزائت کنندگان

دستور — فرمان  
وزیر

آخرت — قیامت  
آخرینت

تو ام راه نمایی — تو راهنمایم هستی  
تو راه را نشانم بدهی

عَبَر — عبرت  
اشک

داغ — سوزنده  
سوگ

عقده — گره  
کینه روحی

گور — گور خر  
قبر

خواندن — فراخواندن  
قرائت کردن

میان — وسط  
کمر

نابراذر — برادر ناتنی  
ناجوانمرد

میچ — گرفتار مشو  
تاب مخور

بیدار — خفته  
آگاه

شوکت — هیبت  
خار

در نمی گیرد — آتش نمی گیرد  
اثر نمی کند

خشت — آجر  
نیزه

کنار — پهلوی  
ساحل

حرف اضافه — سخن بی هوده  
حرف اضافه ی دستوری

پست — خوار  
پایین

شکستن — خرد کرد  
نقض پیمان

بدیع — نو  
علم بدیع (آرایه ادبی)

خودبینی — خود را دیدن (در آینه)  
تکبر

روزی — رزق  
یک روز

راست — سمت راست  
درست، مستقیم

قصور — کوتاهی  
جمع قصر

رضوان — بهشت  
نام دربان بهشت

مالک — صاحب  
نام دربان جهنم

سرافراز کردن — مفتخر کردن  
به دار کشیدن

دیدار — ملاقات  
چهره

بکش جام — شراب بنوش  
جام را بگردان

سر — مجاز از قصد  
کله

نهاد — سرشت  
گذاشت

آهنگ — قصد  
موسیقی



روی — فلز روی  
— چهره  
— امکان و احتمال

شکسته — نام گوشه ای در آواز  
— خراب  
— نوعی رسم الخط  
زدن — ضربه زدن  
— نوازش کردن  
— نواختن

رود — رودخانه  
— فرزند  
— نوعی ساز

موجی — دیوانه  
— یک موج (خیزاب)  
— موج رادیو

آهو — غزال  
— ناپسند  
— عیب

زاد — توشه  
— عمر  
— بن ماضی زادن

هوا — هوای آسمان  
— هوس و آرزو  
— حمایت

روان — روح  
— جاری و در حرکت  
— رایج

بار — اجاره ی ورود به دربار  
— محموله ، سنگینی  
— دفعه  
— میوه

باری — یک بار  
— محموله ای  
— خلاصه به هر حال  
— خدا

دستان — نام پدر رستم  
— داستان، افسانه، فریب  
— دست ها  
— سرود

قلم — وسیله ی نوشتن  
— استخوان

شام — شب  
— غذای شب  
— سوریه ی سابق

کشیدن — سیگار کشیدن  
— تحمل کردن  
— گرداندن جام  
— وزن (پیمانه) کردن  
— رسم کردن  
— حرکت دادن

آدم — بشریت  
— حضرت

بی مغز — پوک  
— نادان

تمام — کافی  
— کامل  
— پایان

ارادت — احترام و علاقه  
— خواست و تصمیم

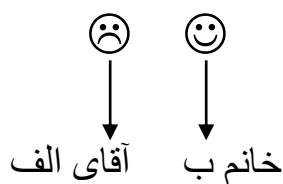
تاب — شکیبایی  
— پیچ و تاب  
— تابش (تابیدن)

## 📖 نمونه هایی از ایهام در شعر فارسی

|                                          |                                                                |
|------------------------------------------|----------------------------------------------------------------|
| کور شد این دل فتاد در چه تاریک غم        | باد ازین کورتر گر <u>نگران</u> تو نیست                         |
| خانه زندان است و تنهایی ظلال             | هر که چون سعدی <u>گلستانیش</u> نیست                            |
| ای دمت عیسی دم از دوری مزین              | من غلام آن که <u>دوراندیش</u> نیست                             |
| جان ریخته شد با تو آمیخته شد با تو       | چون <u>یوی</u> تو دارد جان، جان را هله بنوازم                  |
| نرگس مست نوازش گر <u>مردم</u> دارش       | خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد                              |
| ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم          | ای بی خبر ز لذت شرب <u>مدام</u> ما                             |
| چشمه ی خورشید تویی سایه گه بید منم       | چون که <u>زدی</u> بر سر من پست و گدازنده شدم                   |
| میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس | <u>زبان آتشینم</u> هست لیکن در نمی گیرد                        |
| صائب مدد خلق نمودیم به همت               | در ظاهر اگر <u>مالک دینار</u> نگشتیم (کسی که به همین نام بوده) |
| شبی پرسیدم از دلبر چه فن از عاشقی خوش تر | فشاند آن زلف چون عنبر به رخ یعنی <u>پیشانی</u>                 |
| پهلوانی نیست قلب دوستان بر هم شکستن      | به که <u>قلب</u> دشمنان هم بشکنی گر می توانی                   |
| ای شرر از مهره‌ها غافل مباش              | فرصت ما نیز <u>یاری</u> بیش نیست                               |
| نادره کبکی به جمال تمام                  | <u>شاهد</u> آن روضه ی فیروزه فام                               |
| گفت اگر بر آستانم آب خواهی زد ز اشک      | هم به مژگانیت بروب آن خاکِ در، گفتم <u>به چشم</u> !            |

ما انسان ها همچون خارپشتانی هستیم که برای گرم شدن به یکدیگر می چسبند!  
« شوپنهاور »

## تضاد و تناقض



تضاد (طباق - مطابقه) آوردن دو واژه با دو مفهوم و معنای مخالف هم

انواع تضاد:   
 ظاهری (لفظی): سفید ←   
 باطنی (معنایی): مگس ←   
 دوست ←   
 کوتاه ←   
 شب بو ←   
 قهوه خانه ←

**تضاد ظاهری:** شامل دو واژه ی ذاتا متضاد می شود، به طوری که با شنیدن یه واژه بلافاصله بتوانیم متضاد آن را بگوییم.

**تضاد باطنی:** شامل دو واژه می شود که ظاهرا با هم تضاد ندارند اما شاعر آن دو را به گونه ای روبروی هم قرار می دهد که نقطه ی مقابل هم باشند.

مگسا عرصه ی سیمرغ نه جولانگه توست

لای این شب بو ها / پای آن کاج بلند

گرچه بیرون تیره بود و سرد هم چون ترس      قهوه خانه گرم و روشن بود هم چون شرم

**نکته 1)** برخی تضاد ها تناسب نیز دارند:

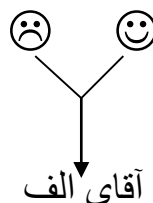
- از نفیرم مرد و زن نالیده اند      - فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

**نکته 2)** در تضاد ظاهری فعل با فعل تضاد برقرار می کند ، اسم با اسم و صفت با صفت.

همه بیشنی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

## Paradox

**تناقض (متناقض نما)** جمع شدن 2 مفهوم متضاد در یک چیز و یک شخص یا نسبت دادن 2 واژه یا حالت متضاد به شخص یا چیز.



میان خنده می گریم!

👉 **راه یابی به تناقض**

1) دو واژه ی متضاد ظاهری که میانشان کسره (ـِ) آمده باشد: دولت فقر - ارتفاع پست - صدای سکوت - رندان پارسا

2) دو واژه با مفهوم یکسان که میانشان (بی - نا - لا) آمده باشد: برگ بی برگ - مرد نامرد - مذهب لا مذهب

3) دو واژه ی یکسان با معنای یکسان که دومی اولی را نقض کند: بر بساطی که بساطی نیست

4) دو واژه یا مفهوم متضاد که بر هم حمل یا به یکدیگر اسناد داده شوند: سرچشمه ی نور، شب است.

5) دو عمل متضاد که هم زمان از یک شخص یا یک چیز سربزند: با پرچم سفید دم از جنگ می زنم

6) خواستن عملی متضاد با ذات یک چیز: کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

✓ تست: در همه ی ابیات به جز بیت ..... متناقض نما وجود دارد. (75 %)

- |                                           |                                   |
|-------------------------------------------|-----------------------------------|
| (1) من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست | کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم |
| (2) بازار گل فروش ندارد غم کساد           | یعنی رواج گریه ی ما کم نمی شود    |
| (3) ما هیچ متاعان خجل از قدر رواجیم       | در کشور ما رونق بازار کسادی است   |
| (4) با سر زلف تو مجموع پریشانی دل         | کو مجالی که یکایک همه تقریر کنم   |

نکته: برخی از تناقض ها تضاد هم دارند؛ اما برخی فقط تناقض هستند(رابطه ی عموم و خصوص من وجه):

- |                                        |                                                              |
|----------------------------------------|--------------------------------------------------------------|
| همچو نی زهری و تریاقی که دید           | <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> تناقض |
| این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است       | <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> تناقض |
| پایان شب سیه سپید است                  | <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> تناقض |
| وسعت ملک لا مکان بینی                  | <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> تناقض |
| عشق را دریای غم غمناک نیست             | <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> تناقض |
| دولت فقر                               | <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> تناقض |
| ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی | <input type="checkbox"/> تضاد <input type="checkbox"/> تناقض |

سادگی نهایت پیچیدگی است! «لئوناردو داوینچی»

## حس آمیزی

حس آمیزی یعنی آمیختن مصادیق حواس

مصادیق حواس پنج گانه:

بساوایی: خشک، سخت، زبر، لطیف، گرم، داغ و ...

بینایی: رنگ ها، نور، تاریکی، تیرگی، تصاویر و ...

شنوایی: آهنگ، سخن، سکوت، صدا و ...

چشایی: شیرین، تلخ، شور، چشیدن، طعم و ..

بوایی: عطر، رایحه، بو، بوییدن و ...

مصادیق حواس معنوی و امور انتزاعی : دعا، مناجات، عشق، شهادت، مرگ، خوشبختی، زندگی، دوستی، عقل، گناه، شعر...

دیدم که گفت ← بینایی+شنوایی      عقل سرخ ← انتزاعی+بینایی      سلام گرم ← شنوایی+بساوایی  
مزه ی خوشبختی ← چشایی+معنوی      آواز مخملین ← شنوایی+بساوایی      شعر عنبرین ← انتزاعی+بوایی  
اخلاق نرم ← انتزاعی+بساوایی      عطر تیرگی ← بوایی+بینایی      عشق شیرین ← معنوی+چشایی

☑ نمونه تست: در همه ی گزینه ها به جز ..... آرایه ی حس آمیزی وجود دارد. (30 %)

- 1) بوی دهن تو از چمن می شنوم      رنگ تو ز لاله و سمن می شنوم
- 2) به ترانه های شیرین به بهانه های رنگین      بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
- 3) هیچ جوینده ندانست که جای تو کجاست      آخر ای خانه برانداز سرای تو کجاست
- 4) شیرین تر از آبی به شکر خنده که گویند      ای خسرو خوبان تو که شیرین زمانی

## اغراق

اغراق زیاد روی در یک کار، ویژگی یا رفتار را گویند که به دو صورت می آید:

- 1) بسیار بزرگ جلوه دادن چیز های كو چك: اگر رنگ از رخ گل می پرد بیدار می گردم!
- 2) بسیار كوچك جلوه دادن چیزهای بزرگ: خورشید شعله ای ست كه در آسمان گرفت

👉 راه یابی به اغراق

در چه ویژگی یا عدد یا عمل یا حالت زیاده روی شده است؟

- گر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را      از نازکی آزار رساند بدنش را      (زیاده روی در لطافت)  
با ساربان بگوئید احوال آب چشم      تا بر شتر نبدد محمل به روز باران      (زیاده روی در اشك)  
هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن      (زیاده روی در پیمودن راه)      نبندد مرا دست چرخ بلند (زیاده روی در نیرو)

☑ نمونه تست: در کدام بیت آرایه ی اغراق نداریم؟ (70 %)

- 1) ملك جمشید ندارم كه ز تو بوسه خرم      اینك اینك من و دل گر به دلی خرسندی
- 2) يك ره ز لب دجله منزل به مداین كن      وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
- 3) به بار گاه تو چون باد را نباشد بار      كی اتفاق مجال سلام ما افتد
- 4) هر بزرگی كه به فضل و به هنر گشت بزرگ      نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان

روزی که قرار بشود پشدر در کوچه ی درچه یک سفر کند و ادبیات (کتاب) در واگن کالا،  
دخل دنیا آمده است!

صدسال تنهایی - مارکز

## مراعات نظیر و تناسب

مراعات نظیر و تناسب: زیرمجموعه های هر گروه که دارای ویژگی های مشترکند، رابطه ی مراعات نظیر دارند.



تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز ...

نمونه هایی از مراعات نظیر:

- گروه گل ها: سوسن، نسرین، ارغوان، شقایق، نرگس، سمن، لاله، چمن ...
- عناصر چهارگانه: آب، باد، خاک و آتش
- طالع بینی: اختر، ستاره، کوکب، هور، ماه، منجم، طالع، بخت، سعد، نحس و...
- شطرنج: پیاده، رخ، اسب، فیل، فرزین، بیذق، عرصه، مات، کیش و ...
- می گساری: می، مست، خُمار، خَمَار، باده، دُرد، جام، پیمانه، پیاله، قرابه، قدح، خُم، سبو، صراحی، نوشیدن، کشیدن، ساقی، دور...
- موسیقی: زُهره، مطرب، نی، چنگ، عود، دف، قانون، رباب، بربط، ره، پرده، زدن، گوشه، ردیف، شکسته، شور، شهناز، همایون...

تناسب: خود گونه ای مراعات نظیر است و به طور دقیق تر مراعات نظیری است که 2 واژه بیشتر ندارد:

(گاهی نام مراعات نظیر و تناسب به جای هم به کار می رود که اهمیت چندانی ندارد!)

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو      یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت      یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم

**نکته:** برخی مراعات نظیر ها با هم تضاد نیز دارند:

سبز و زرد / گل و خار / مرد و زن / شب و روز / سر و پا /...

## تضمین و تلمیح

**تضمین** آوردن خود آیه، حدیث، شعر، یا نوشته ای از شخصی دیگر را گویند:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم      کز نسیمش (حافظ) «بوی جوی مولیان آید همی» (رودکی)

🕯 برای تضمین نیازی به آوردن کامل متن تضمین شده نیست؛ آوردن بخشی از کلام (بدون تغییر) نیز تضمین است:

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت      شیوه ی جنات تجری تحتها الانهار داشت

**تضمین آشکار:** گاهی شاعری که می خواهد از کسی تضمین کند، نام شاعر دیگر را پیش از آوردن شعرش بیان می کند؛ در این حالت بیتی که نام شاعر در آن گفته شده تلمیح و بیت بعد که شعر آن شاعر نامبرده است تضمین دارد:

سعدی ← چه فوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک بار؛      آرایه ←

فردوسی ← «مبازار موری که دانه کش است      که جان دارد و جان شیرین خوش است»      آرایه ←

شهریار ← چه زخم پو نای هر دم ز نوای شوق او دم که لسان غیب فوشر بنوازد این نوا را؛      آرایه ←

حافظ ← «همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی      به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»      آرایه ←

**تلمیح** در لغت یعنی به گوشه ی چشم اشاره کردن و در اصطلاح آوردن واژه یا واژه هایی است که خواننده را به یاد

داستان، آیه، حدیث، رویدادی تاریخی، باوری اجتماعی، شعر شاعری دیگر و ضرب المثل ببیند.

بگفتا دوری از مه نیست درخور      بگفت آشفته از مه دور بهتر

(تلمیح به یکی از خرافات قدیمیان: دیوانه اگر به ماه خیره شود دیوانه تر می شود!)

👉 **راه یابی به تلمیح**

- 1- نام اشخاص معروف (به جز تخلص خود شاعر یا نویسنده): پادشاهان، پیامبران، عشاق، ثروتمندان و ...
  - 2- نام شخصیت های افسانه ای و مذهبی اعم از انسان و حیوان: سیمرغ، زال، دیو سپید، هدهد، رستم و ...
  - 3- اشاره به مفهوم آیات، احادیث و باورهای مذهبی، یا آوردن یکی دو کلمه از متون یاد شده. (در حد کتاب درسی)
  - 4- اشاره به داستان ها و رویداد های مشهور. (در حد کتاب درسی)
  - 5- اشاره به ضرب المثل ها و باورهای اجتماعی، خرافی و ...
- نکته:** واژه های (خسرو، شیرین، شکر، مصطفی و مجتبی) اگر تنها در معنای لغوی خود به کار روند تلمیح ندارند!
- چو خسرو شدی بندگی را بکوش - قافله سالار ما فخر جهان مصطفاست

### نمونه هایی از تلمیحات رایج

- |                                                 |                                                                     |
|-------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------|
| ای هدهد صبا به سبا می فرستمت                    | بنگر که از کجا به کجا می فرستمت (اشاره به ← عشق سلیمان و بلقیس)     |
| دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند                  | واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند (اشاره به ← عمر جاودان خضر)         |
| آن قصر که جمشید در او جام گرفت                  | آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت (اشاره به ← زوال حکومت جمشید)          |
| همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی              | (اشاره به ← تعز من تشاء و تذل من تشاء)                              |
| آسمان بار امانت نتوانست کشید                    | قرعه ی کار به نام من دیوانه زدند (اشاره به ← انا عرضنا الامانة ...) |
| که گر عرشی به فرش آبی و گر ماهی به چاه افتی     | (اشاره به ← ماه نخشب)                                               |
| بر آن شانه که پیامبر پای ننهاد کودکان را نشاندی | (اشاره به ← بت شکستن امام علی و پیغمبر)                             |
| آب چه دانست که او گوهر گوینده شود               | خاک چه دانست که او غمزه ی غمازه شود (اشاره به ← آفرینش از گل)       |

## لف و نشر

**لف و نشر:** آوردن دو یا چند واژه در بخشی از جمله: ( لف ) + آوردن توضیحی مرتبط با آن ها در بخش دیگر: ( نشر )

برید و درید و شکست و ببست      یلان را سر و سینه و پا و دست  
 فرو رفت و بر رفت روز نبرد      به ماهی نم خون و بر ماه گرد

اگر نشر ها به ترتیب لف ها باشند، لف و نشر مرتب و اگر به ترتیب نباشند، لف و نشر مشوش نام دارد.

- چنگی حزین و جامی، بنواز یا بگردان ( )
  - آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است ( )
  - در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود      کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد ( )
- نکته:** هر درنگ میان- مصراعی و یا قرینه ی هم واقع شدن چند واژه با او عطف در دو مصرع لزوما نشان دهنده ی

لف و نشر نیست زیرا بخش دوم حتما باید بخش اول را توضیح دهد یا با آن تناسب داشته باشد:

این قافله بر قافله، پویان سوی آن مرحله چون بر نمی گردد سرت؟ چون دل نمی جوشد تو را؟

عشق و سودا و هوس در سر بماند صبر و آرام و قرار از دست رفت

**نکته:** هر تشبیه مرکب یک لف نشر نیز هست؛ مثبه ها لف و مثبه به ها نشر هستند.

آن قطره ی باران که برافتد به گل سرخ چون اشک عروسی است بر افتاده به رخسار

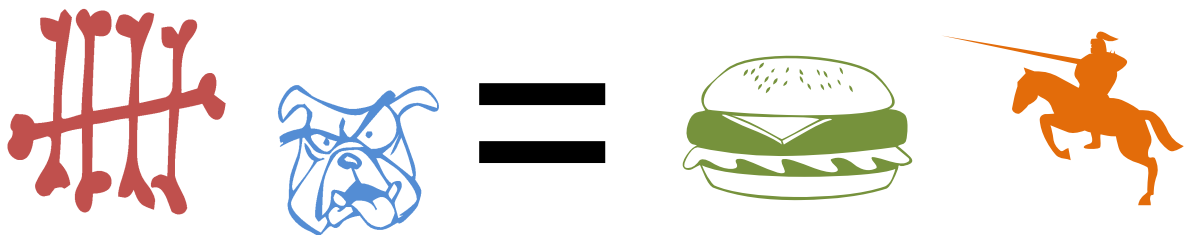
✓ تست: در کدام گزینه لف و نشر به کار نرفته است؟ (75 %)

- |                                         |                                       |
|-----------------------------------------|---------------------------------------|
| 1) سایه ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد | ما بدو محتاج بودیم او به ما مشتاق بود |
| 2) نظم و لفظش چو گوهر منظوم             | نثر و خطش چو دُر منثور است            |
| 3) دل و کشورت جمع و معمور باد           | ز ملکت پراکندگی دور باد               |
| 4) ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز | فرصتت باد که خوش صبحی و شامی داری     |

## اسلوب معادله و حسن تعلیل

**اسلوب معادله:** آوردن مثال (ضرب المثل) برای یک موضوع

به لقمه دشمن خونخوار مهربان نشود به استخوان سگ دیوانه اکتفا نکند



مصرع اول ←

مصرع دوم ←

**7 شرط کلیدی برای اسلوب معادله:**

- 1) هر دو مصرع از نظر دستوری از هم مستقل باشند، نه در ادامه ی هم. (بتوان در پایان هر دو نقطه گذاشت)
- 2) عناصر به کار رفته در دو مصرع با هم متفاوت باشند.
- 3) بتوان برای عناصر هر مصرع مصداقی در مصرع دیگر یافت.
- 4) معمولاً یکی از 2 مصرع جدی تر و معقول است و پیام دارد و دیگری غیر جدی، محسوس شبیه ضرب المثل است.
- 5) بتوان میان دو مصرع مساوی (یا همانطور که) گذاشت.
- 6) بتوان جای دو مصرع را عوض کرد بی آنکه معنای بیت عوض شود.
- 7) در اواخر مصرع اول یا ابتدای مصرع دوم حروف ربط در معنای زیرا نباشد (که- چون- زان رو- چو- تا ...)

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را

دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

### مصراع اول ←

### ← مصراع دوم

☑ نمونه تست: در کدام گزینه اسلوب معادله وجود ندارد؟ (70 %)

- |                                         |                                        |
|-----------------------------------------|----------------------------------------|
| 1) خاکساران از بلای آسمانی ایمنند       | ماهی زیر زمین را کس نمی آرد به دام     |
| 2) علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود بیدل | به شبنم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را  |
| 3) به استقبال جانان عاشق دیوانه می آید  | به هر جا شمع روشن می شود پروانه می آید |
| 4) جان می دهم نهفته که دل پی نمی برد    | خون می خورم چنان که لبم تر نمی شود     |

☑ لزومی ندارد همیشه مصراع اول پیام باشد و مصراع دوم مثال؛ برعکس این حالت هم ممکن است:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه ی اطفال را (مثال)      عشرت امروز بی اندیشه ی فردا خوش است (پیام)

☑ می تواند هر دو مصراع مثالی (ضرب المثلی) برای دیگری باشد و هیچ کدام پیام مستقیم نباشند:

دستی که ریزشی نکند شاخ بی بر است (مثال)      نخلی که میوه ای ندهد خشک بهتر است (مثال)

### 👉 راه یابی به اسلوب معادله

مصراع مستقل موضوع + همانطور که + مصراع مستقل مثال = اسلوب معادله

🕯 منظور از مستقل، استقلال دستوری و محتوایی دو مصراع از هم دیگر است به طوری که در نگاه اول به نظر بی ربط بیایند!

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود      موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود

☑ نمونه تست: در همه ی ابیات به جز بیت ..... اسلوب معادله وجود دارد. (75 %) (سراسری 89 زبان)

- |                                          |                                      |
|------------------------------------------|--------------------------------------|
| 1) شراب گرد کدورت نبرد از دل ما          | چو دانه سوخته باشد چه از سحاب آید    |
| 2) دو منزلند دل و دیده، هر دو خانه ی تو  | چه حاجت است که من گویمت کجا بنشین    |
| 3) در خزان از عندلیبان بانگ افسوسی نخاست | چون ورق برگشت چشم یاری از یاران مدار |
| 4) دیده بستن ز جهان فیض و گشایش دارد     | چون گدا کور شود برگ و نوایی ببند     |

**حسن تعلیل** آوردن دلیلی شاعرانه و خیالی (بی ربط!) برای یک پدیده (ی خیالی یا واقعی)

باران همه بر جای عرق می چکد از ابر      پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد



حسن تعلیل یک جور پرسش و پاسخ درونی و غیر مستقیم است که گاهی نیز مستقیماً مطرح می شود:

به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری؟ جواب داد که آزادگان تهی دستند

### 👉 راه یابی به حسن تعلیل

الف) چرا + یک پدیده ی طبیعی یا خیالی      ب) زیرا (به خاطر) + یک دلیل بی ربط

خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده      که اندر خاک می جویند ایام جوانی را

🕯 پس از گذاشتن (چرا و زیرا) اگر جمله ها نیاز به ویرایش داشتند آن ها را ویرایش می کنیم:

هزار پیرهن از شوق می کند پاره      به گوش غنچه چو بانگ هزار می آید

🕯 پرسش و پاسخ (چرا و زیرا) جای ثابتی ندارند و حتی ممکن است هر دو در یک مصراع باشند.

### 📖 تمرین: (پرسش و پاسخ) و (پدیده و علت) را در بیت های زیر بیابید:

..... دلم خانه ی مهر یار است و بس      ..... از آن می نگنجد در آن کین کس

پدیده:      علت:

..... بنالد جامه ..... چون از هم بدری      ..... بگرید رز ..... چو شاخ او

بری

پدیده:      علت:

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست      ..... که از دروغ ..... سیه روی گشت صبح نخست

پدیده:      علت:

..... رسم بد عهدی ایام چو دید ابر بهار      ..... گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد

پدیده:      علت:

..... آن نه شبنم بود ایام لیالی هر صباح      ..... آسمان شب تا سحر بر حال مجنون می گریست

پدیده:      علت:

..... گر پر از لاله ی سیراب بود دامن کوه      ..... مرو از راه ..... که آن خون دل فرهاد است

پدیده:      علت:

..... از مه او مه شکافت ..... دیدن او برنتافت      ماه چنان بخت یافت او که کمینه گداست

پدیده:      علت:

حروف ربط که معنای (زیرا و برای آن که) می دهند مانند (تا، چون ، که ، زان رو، از آن ...) در ابتدا یا وسط یک

مصراع باید توجه ما را نسبت به احتمال حسن تعلیل بیشتر جلب کند:

تا درد و ورم فرو نشیند                      کافور بر آن ضماد کردند

از آن مرد دانا دهان دوخته است                      که بیند که شمع از زبان سوخته است

---

☑ نمونه تست: در کدام بیت حسن تعلیل نیست؟ (75 %)

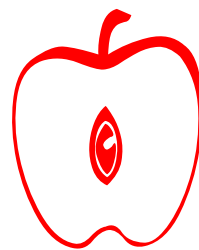
- |                                       |                                     |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) در این چمن که ز پیری خمیده شد کمرم | ز شاخ های بقا بعد ازین چه بهره برم؟ |
| 2) عجب نیست از خاک اگر گل شکفت        | که چندین گل اندام در خاک خفت        |
| 3) خورشید فروزنده شبی پرده نشین شد    | کامد به در از پرده مه چارده تو      |
| 4) تا نه تاریک بود سایه ی انبوه درخت  | زیر هر برگ چراغی بنهد از گلنار      |

مثل سیب سرخ قصه ها  
عشق را از میان دو نیمه می کنیم

نیمه ای از آن برای تو  
نیمه ی دگر برای من  
بعد ، نیمه ها هم از وسط دو پاره می شوند

پاره ای از آن برای روح  
پاره ی دگر برای تن

« حسین منزوی »



برای نبرد با تاریکی تیغ بر نمی کشم؛ چراغی بر می افروزم.

زرتشت



دستور زبان پیشرفته

داریوش راوش

## قواعد ترکیب

قواعد واجی: پرهیز از نادرست قرار گرفتن واج ها در کنار هم ← وبپ، کگک، شچجد ...

قواعد هم نشینی: پرهیز از نادرست قرار گرفتن واژه های یک گروه ← تاریک کوچه ، جفت کفش دو، مهاجر مردم آن...

قواعد نحوی: پرهیز از نادرست بودن ساختار جمله ← من هر ماه با حمید به سینما می رویم. رفتارم از منش شما متفاوت است.

قواعد معنایی: پرهیز از به کار بردن جمله های بی معنا ← شب را با چشم خاموش کردم. پرندۀ ها را گره بزَن به دیوار لال اتاق.

قواعد کار بردی: پرهیز از به کار بردن جملات بی ربط ← نتیجه ی فوتبال چی شد؟ پسر شد! خدا رحمتش کند!

تمرین: در هر عبارت کدام یک از قواعد ترکیب رعایت نشده است؟

الف) داغ چای فَنجان دو (ب) وبپ، شچجد

ج) دست هایم را در باغچه می کارم. (د) لشگر حمله کردند.

هـ) روزی چند ساعت مطالعه داری؟ خانه ی ما شلوغ است.

✓ تست: در جمله ی «چوپانان آسمان آبی را رسانیدند» کدام یک از قواعد ترکیب زبان رعایت نشده است؟ (30%) (سنجش 88)

1) قواعد واجی      2) قواعد نحوی      3) قواعد معنایی      4) قواعد کاربردی

✓ تست: قاعده ی رعایت نشده در کدام گزینه با دیگر گزینه ها متفاوت است؟ (80 %)

- 1) نمی توان حرف تلخ هایتان را فراموش کرد.
- 2) نمی توانم حرف های تلختان را فراموش کرد.
- 3) نمی توان حرف های تان تلخ را فراموش کرد.
- 4) نمی توان حرفتان تلخ ها را فراموش کرد.

✓ تست: شعر و ضرب المثل « خانه ام ابری است » و « آدم باید جایی جیک جیک کند که بلبل نباشد » به ترتیب

به کدام یک از قواعد ترکیب نزدیکی دارد؟ (70 %)

1) نحوی، کاربردی      2) کاربردی، نحوی      3) معنایی، نحوی      4) معنایی، کاربردی

# جمله ی ناقص و جمله ی مستقل

**انواع جمله** ناقص : معنای کامل و روشنی ندارد: تا تو نیایی

**مستقل** : معنای کامل و روشنی دارد **ساده (1 فعل):** من شام نمی خورم.

**مرکب (بیش از 1 فعل):** تا تو نیایی من شام نمی خورم.



**جملات وابسته :** این جمله ها با پیوند های وابسته ساز (حروف ربط) ساخته می شوند که عبارتند از:

که، تا، چون، زیرا، به خاطر اینکه، اگر، چنانچه، به شرط اینکه، با اینکه، تا اینکه، همین که، گرچه،  
زان رو، از آن، وقتی، وقتی که، هرگاه، آن گاه، مگر اینکه، همانطور که، چنان که، هم چنان که، درحالی که و ...  
□ جمله یا جمله هایی که این پیوندها را به خود می گیرد جمله ی پیرو (وابسته) و جمله ای که این پیوند را ندارد  
جمله ی پایه (هسته) نام دارد.

□ هیچ یک از جمله های پایه و پیرو مستقل نیستند بلکه بر روی هم یک جمله ی مستقل را می سازند.

گرچه سر در پی سایه ی پرنده ای گذاشته بود که از آسمان می گذشت!

ابر نازا وقتی چشمش به رود افتاد اشک در چشمش حلقه زد.

آدم تشنه وصیت کرد در سراب به خاکش بسپارند.

نهال گفت عاشق تک درختی هستم که از جنگل تقاضای پناهندگی می کند! (بالا رفتن درخت از گریه: پرویز شاپور)



**جملات هم پایه:** 2 یا چند جمله که با پیوندهای هم پایه ساز، هم پایه شده اند. این پیوند ها عبارتند از:

(1) و، یا، اما، ولی، ولیکن، بلکه (2) هم ... هم ...، چه ... چه ...، یا ... یا ...، خواه ... خواه ...، نه تنها ... بلکه ...

### چند جمله و از چه نوع جمله ها با هم همپایه شده اند؟

فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه، اما یگانه بود و هیچ کم نداشت. .... جمله ی .....  
سکوت و فریاد آن چنان با هم تصادف کردند که فریاد سکوت کرد و سکوت فریاد کشید. .... جمله ی .....

**نکته:** هرگاه در ابتدا یا در میان دو جمله هیچ حرف ربط یا عطفی وجود نداشته باشد، برای آزمایش، (و) یا (که / تا) را جایگزین می کنیم. هر کدام که معنا داد، نوع ارتباط 2 جمله مشخص می شود:

سال ها پیش نوعروسی سپید پوش در این دریای تیره غرق شده بود و ما هر شب کنار ساحل جمع می شدیم .... ساز می نواختیم و آواز می خواندیم .... کمی دلمان از سنگینی آن خاطره رها شود.  
بدیهی است .... ترجمه، برگردانی از یک زبان به زبان دیگر نیست که تنها به معنی واژه ها اکتفا کرده .... مفهوم را کنار بنهد.

### تمرین: جملات هسته، وابسته و مستقل را نشان دهید.

بومیان کلمبیا اگر گرگی را بکشند، لاشه اش را بر سفره ای قرار می دهند و قلب حیوان را در می آورند و هرکس که در کشتن حیوان شرکت کرده است باید چهار لقمه از آن بخورد و سپس بر سر جنازه ضجه می زنند و می گویند: «ای وای گرگ! دوست بزرگ ما!» و آن گاه لاشه اش را در سفره ای می پیچند و به همراه کمان یا تفنگی که گرگ با آن کشته شده است دفن می کنند.

فرد بومی نام کوچک خود را نه تنها لقب و نشان بلکه عضو مشخصی از خود، همچون چشم و دندان هایش می داند و معتقد است همچنان که زخمی شدن جزئی از بدنش به او گزند می رساند، رفتار بدخواهانه با اسم او نیز مسلماً موجب آسیب دیدنش می شود.

درباره ی زنی که تجسم الهه بود و مردی او را قربانی می کرد که خود نیز لباس و صورتک آن الهه را بر تن داشت و بلافاصله پس از قربانی کردن زن، سر خون چکان او را به دست می گرفت و می رقصید، چه می توانیم گفت؟

(با اندکی تغییر و تلخیص برگزیده از کتاب ماندگار شاخه ی زرین: پژوهشی در جادو و دین- جیمز جرج فریزر)

☑ **تست:** در عبارت « ژاک لکان با قاطعیتی که از تجربیات بالینی خود به دست آورده بود نشان داد آرزومندی

تنها در حیطه ی قانون، محدودیت و ممنوعیت است که جنبه ی وجودی به خود گرفته تجلی می یابد.» چند جمله ی

مستقل هست؟ (80 %)

یک (1) دو (2) سه (3) چهار (4)

✓ تست: عبارت « علت این که می گویند در عالم عشق هیچ نکته ی آموختنی وجود ندارد این است که مردم

گمان می کنند مشکل عشق مشکل فقدان معشوق است نه مشکل استعداد! » چند جمله ی مستقل دارد؟ ( % 90)

(برگزیده از کتاب هنر عشق ورزیدن: اریک فروم)

(1) یک (2) دو (3) سه (4) چهار

✓ تست: در عبارت « به باور اریک فروم آرزوی شخص این نبوده و نیست که به آغوش گرم مادر بازگردد، بلکه

می خواهد به زهدان او که همه ی هستی آدمی را در بر می گیرد و در خود پنهان می سازد پناه ببرد. » به ترتیب

چند جمله ی پایه و چند جمله ی پیرو وجود دارد؟ ( % 110)

(برگزیده از کتاب هنر عشق ورزیدن: اریک فروم)

(1) دو پایه ، سه پیرو (2) سه پایه ، سه پیرو (3) دو پایه ، چهار پیرو (4) سه پایه ، چهار پیرو

✓ تست: در عبارت زیر جمله ی هسته کدام است؟ ( % 90)

( هفدهمین المپیاد ادبی )

اگر کسی از ما بپرسد : «امروز به کجا می روی؟» و ما در پاسخ بگوییم: « شیشه شکستی است. » قواعد کاربردی زبان را زیر پا گذاشته ایم.

(1) جمله ی دوم (2) جمله ی سوم (3) جمله ی چهارم (4) جمله ی پنجم

✓ تست: در عبارت « شخص دیوانه یا کسی که خواب می بیند، به هیچ وجه نمی تواند از دنیای خارج از خودش

تصوری عینی داشته باشد؛ ولی همه ی ما کم یا بیش دیوانه ایم یا خوابیم، همه ی ما تصویری غیر عینی از دنیا

داریم که در نتیجه ی خودفریفتگی ما آشفته و تحریف شده است. » چند جمله ی مستقل ساده و چند جمله ی مستقل

مرکب هست؟ ( % 100)

(برگزیده از کتاب هنر عشق ورزیدن: اریک فروم)

(1) یک، دو (2) دو، دو (3) دو، سه (4) سه، سه

✓ تست: در متن زیر به ترتیب چند جمله ی هسته و چند جمله ی وابسته وجود دارد؟ ( % 70) (سنجش 93)

«برای روشن کردن اصول آدمیت و اخلاقی که در این روزگار باید راهنمای تربیتی ما باشد، لزومی ندارد به کمک

خارجیان متوسل شویم. اگر ایرانی خدمتی به جهان کرده باشد، بیش از همه چیز در روشن کردن اصول آدمیت و

اخلاق است.»

(1) یک، چهار (2) دو، سه (3) سه، دو (4) چهار، یک

# گروه فعلی و نوع جمله

«ساختمان فعل»



**1- ساده:** بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد (تنها یک بخش معنادار داشته باشد)

رفتن ← رو      خواهیم نوشت ← نویس      گسسته باشد ← گسل      داشتیم می رسیدیم ← رس

**2- پیشوندی:** تکواژ وابسته (بر- در- ور- وا- باز- پس- فرا- فرو) + فعل ساده:

درگرفت ← درگیر      فراخواندیم ← فراخوان      بازسرود ← باز سرا      برافراشتن ← برافراز

□ افزودن تکواژهای اشتقاقی گاهی باعث تغییر معنا می شود و گاهی تنها جنبه ی تأکیدی یا ادبی بیشتر دارد:

✓ **تست:** در کدام گزینه افزودن پیشوند اشتقاقی منجر به تغییر معنا نشده است؟ (60 %)

1) برگزیدن، درنوردیدن      2) وارفتن، درنوشتن      3) فروپاشیدن، باز فرستادن      4) پس گرفتن، فرا گرفتن

✓ **تست:** ساختمان کدام یک از فعل های زیر را می توان هم ساده و هم پیشوندی دانست؟ (80 %)

1) واپس راندن      2) بازفراخواندن      3) باز پس گرفتن      4) دربرگرفتن

**3- مرکب:** یک یا چند تکواژ آزاد + فعل ساده یا پیشوندی:

دراز کشیدن ← دراز کش      نام داشتن ← نام دار      طرح کردن ← طرح کن      یکه خوردن ← یکه خور

فعل های مرکب را نباید خارج از جمله بررسی کرد زیرا ممکن است فعلی در جمله ای مرکب و در جمله ی دیگر ساده باشد:

آن دهقان فداکار ریز علی خواجه ی نام دارد (فعل: مرکب) چه کسی پیش از تولد خودش نام دارد؟! (فعل: ساده)



نکاتی پند در هر بوندس لیگا      اندر ملکایت تشفیص فعل مرکب از ساده:

## 1- نقش پذیری:

او در حالی که با سرعت به خط پایان نزدیک می شد

زمین خورد. نقش ← متمم (به زمین) توپ از زمین بیرون افتاد. نقش ← قید

پدر دارد غذا می خورد. نقش ← مفعول دیشب باران گرفت. نقش ← نهاد

## 2- گسترش پذیری

صفت + (تر / ترین)  
اسم + (ی نکره / ها، ان، ات... / صفت / مضاف الیه)

|                                           |         |               |
|-------------------------------------------|---------|---------------|
| پلیس مردم را از صحنه دور کرد.             | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| غرق در افکار گوناگون روی تختم دراز کشیدم. | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| دیگر با هم حرف نزدیم.                     | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| برای اثبات ادعایم سوگند نمی خورم.         | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| محمد بن زکریای رازی الکل را کشف کرد.      | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| به سخنان آموزگارم ایمان آوردم.            | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| جمله های خود را کمی ساده کنید.            | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| راننده ی خواب آلود یک گربه را زیر گرفت.   | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| از رخدادهای آزارنده چشم پوشیدم.           | گسترش ← | ساختمان فعل ← |
| حالا دیگر فعل مرکب را یاد گرفته اید!      | گسترش ← | ساختمان فعل ← |

✓ تست: در کدام گزینه فعل مرکب می بینید؟ (50 %)

- 1) ناخدای کشتی بادبان ها را بالا برد.
- 2) آن ها از دشمنان انتقام گرفتند.
- 3) جلوی پایت را نگاه کن.
- 4) دین گریزی از دوره ی رنسانس پدید آمد.

## ✓ نکات فعل مرکب (ویژه المپیاد)

1- اگر تنها راه گسترش فعل، ضمیر متصل باشد، نباید سریع گسترش پذیری را پذیرفت و گفت ساختمان فعل ساده است، بلکه باید به نقشی که آن ضمیر گرفته نگاه کرد.

اگر نقش ضمیر: الف) متمم / مفعول بود ← فعل مرکب ب) مضاف الیه بود ← فعل ساده است

|                                  |                         |            |
|----------------------------------|-------------------------|------------|
| می دانم که پدر دوستش دارد.       | نقش ضمیر ← مفعول        | فعل ← مرکب |
| درستی این فرضیه را نشانت می دهم. | نقش ضمیر ← متمم (به تو) | فعل ← مرکب |
| شاخه گلی دستم داد.               | نقش ضمیر ← مضاف الیه    | فعل ← ساده |
| رهایم کن.                        | نقش ضمیر ← مفعول        | فعل ← مرکب |

2- پس از گسترش دادن، معنای فعل نباید تغییری کند و اگر تغییر کند گسترش پذیری مورد قبول نیست:

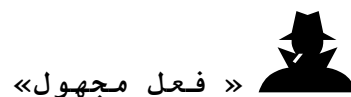
|                                                     |                             |
|-----------------------------------------------------|-----------------------------|
| پدر و مادرم در همین خانه ی قدیمی <u>یا گرفتند</u> . | معنای فعل ← بزرگ شدند       |
| گسترش می دهیم ← پای برادرم را گرفتند                | معنای ← تغییر کرد           |
| کشتی گیر ایرانی از کشتی گیر روسی <u>یا گرفت</u> .   | معنای فعل ← با دست گرفتن پا |
| گسترش می دهیم ← پای چپش را گرفت                     | معنا ← تغییر نکرد           |
|                                                     | ساختمان فعل ← ساده          |

3- **فعل مرکب کنایی:** فعل هایی که ساختمان مرکب دارند و معنای ظاهری آن ها منظور گوینده را نمی رساند:

|                                    |                              |
|------------------------------------|------------------------------|
| از این کار <u>سر باز بزن</u> .     | معنای فعل ← خودداری کردن     |
| با دوستانم خیلی <u>گرم گرفتم</u> . | معنای فعل ← صمیمی شدن        |
| بهتر است <u>کوتاه بیایی</u> .      | معنای فعل ← گذشت کردن        |
| مبادا <u>دست از پا خطا کنید</u> .  | معنای فعل ← اشتباه کردن      |
| برنامه ها را <u>از سر گرفتند</u> . | معنای فعل ← دوباره شروع کردن |

AA 6- اجزای فعل مرکب می توانند با فاصله از هم بیایند (که این نکته در شمارش واژه نیز اهمیت بسیاری دارد):

|                         |       |                                  |       |
|-------------------------|-------|----------------------------------|-------|
| دست از این کارها بردار. | فعل ← | نور این چراغ رو به کاستی نهاد.   | فعل ← |
| گوش به این حرف ها نده.  | فعل ← | ما دست به این سلاح نخواهیم یافت. | فعل ← |



» فعل مجهول«

فعلی را که انجام دهنده ی آن (= فاعل) مشخص نیست، مجهول گویند. تنها فعل هایی می توانند مجهول شوند که گذرا به مفعول باشند.

روش مجهول کردن

1- مجهول کردن فعل، بیرون جمله:

(الف) ساختن صفت مفعولی از فعل مورد نظر (ب) ساختن فعل کمکی از مصدر (شدن) مطابق با شخص و زمان آن فعل

|               |                |                |
|---------------|----------------|----------------|
| پرسید ←       | می فروخت ←     | نمی شناسم ←    |
| فشرده بودیم ← | خواهید شناخت ← | داری می بینی ← |
| بگسلد ←       | بیاموز ←       | نوشته ای ←     |

2- مجهول کردن فعل، در جمله:

(الف) حذف نهاد جمله  
(ب) نهاد قرار دادن مفعول پیشین  
(ج) ساختن صفت مفعولی از فعل اصلی  
(د) ساختن فعل کمکی از مصدر (شدن) و هماهنگ کردن زمانش با فعل نخست و هماهنگی شناسه ی آن با نهاد تازه

ما برای او غصه می خوریم ← برای او غصه خورده می شود.

امسال کشاورزان گندم نکاشته اند ← امسال گندم کاشته نشده است.

### ☑ نکات:

1- اگر نهاد جمله ی مجهول بی جان باشد، شناسه ی فعل کمکی معمولا مفرد می آید (اما این نکته بیشتر شنیداریست)

گوساله هفته ای پنجاه کیلو شیر می خورد. ← هفته ای پنجاه کیلو شیر خورده می شود.

پست چی نامه ها را رساند ← نامه رسانده شد / نامه ها رسانده شدند.

2- فعل های دو وجهی در حالتی که مفعول دارند معلوم، و هنگامی که مفعول ندارند مجهول به شمار می آیند:

باد شاخه را شکست ( معلوم )      شاخه شکست ( مجهول )

دستم برید ( مجهول )      چاقو دستم را برید ( معلوم )

😊 نکات مؤدبانه!!! - برخی از فعل ها برای مجهول شدن به فعل دیگری تبدیل می شوند :

دادن ← یافتن : صادرات غیر نفتی اقتصاد ما را رونق خواهد داد ← اقتصاد ما رونق خواهد یافت. (≠ داده خواهد شد)

کردن ← شدن : قصاب گوسفندان را قربانی کرد ← گوسفندان قربانی شدند. (≠ کرده شدند)

دادن ← خوردن : دشمن ما را شکست نمی دهد ← ما شکست نمی خوریم. (≠ داده نمی شویم)

زدن ← خوردن : ناظم زنگ مدرسه را زده است ← زنگ مدرسه خورده است. (≠ زده شده است)

تمرین: جملات زیر را مجهول کنید:

کارمندان برای رئیس سه نامه نوشته اند.

بچه آب لیوان را ریخت.

فدراسیون ورزشکاران را به مسابقات المپیک نمی فرستد.

استاد درس ها را ارائه کرد



### نمودارهای درختی در ساختمان جمله

هر جمله از دو بخش اصلی ساخته می شود: نهاد و گزاره. هسته ی گزاره فعل آن است که از لحاظ شخص و شمار باید با نهاد جمله مطابقت داشته باشد:

پدر نقاشی مرا دید.      پدر و مادر نقاشی مرا دیدند.      شما نقاشی مرا دیدید.

پس تنها با تغییر در نهاد است که شناسه ی فعل نیز تغییر می کند و تغییر اجزای دیگر جمله تأثیری بر شناسه ندارد:

تو نقاشی مرا دیدی.      تو نقاشی های او را دیدی.      تو کدام نقاشی مرا دیدی؟



## پیدا کردن نهاد:

نهاد اول شخص و دوم شخص (مفرد و جمع) راحت پیدا می شود و معمولاً ما را به اشتباه نمی اندازد زیرا به ترتیب به (من/ ما) و (تو / شما) برمی گردد:

ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شناسم. نهاد پیوسته ← م نهاد جدا ← من (محذوف)

هر گاه فعل جمله سوم شخص بود از روش زیر بهره می گیریم:

(چه چیزی؟ / چه کسی؟) یا (چه چیزهایی؟ / چه کسانی؟) + فعل جمله = نهاد

در هاله ی نور خود زمل سوخته است. چه چیزی سوخته است؟ زحل (= نهاد)

🔗 در جمله های طولانی و شلوغ هنگام پیدا کردن نهاد ، متمم ها را که با حرف اضافه می آیند و مفعول را که با نقش نمای (را) می آید کنار بگذارید و بعد سوال فوق را از جمله بپرسید .

هجوم اعراب در پایان دوره ی ساسانی، شاعران وفادار بعلری و بیشتر از همه ی آن ها فردوسی را به پوشیده گوئی و جنگی فرهنگی کشاندر.

چه چیزی کشاندر؟ هجوم اعراب (= نهاد )

🔗 اگر فعل جمله اسنادی بود ابتدا مسند را مشخص کرده و سپس سوال نهاد را بپرسید . زیرا با سوال (چه چیزی و

چه کسی) مسند خودش را زودتر از نهاد نشان می دهد . ضمناً اگر جمله شلوغ بود باز هم خلوتش می کنیم .

ته آن درّه تاریک و ترسناک، برای پروانه ی تازه از پيله بیرون زده، پیرا کردن تکه ای روشنایی، ابتدای تنهایی بود.

چه چیزی + ابتدای تنهایی + بود؟ پیدا کردن تکه ای روشنایی (= نهاد )

🔗 تمرین: نهاد جمله های زیر را پیدا کنید.

- در واپسین دم از زندگانشان برگ ها با چرخشی رنگین رقص کنان خاک را در آغوش می کشند.

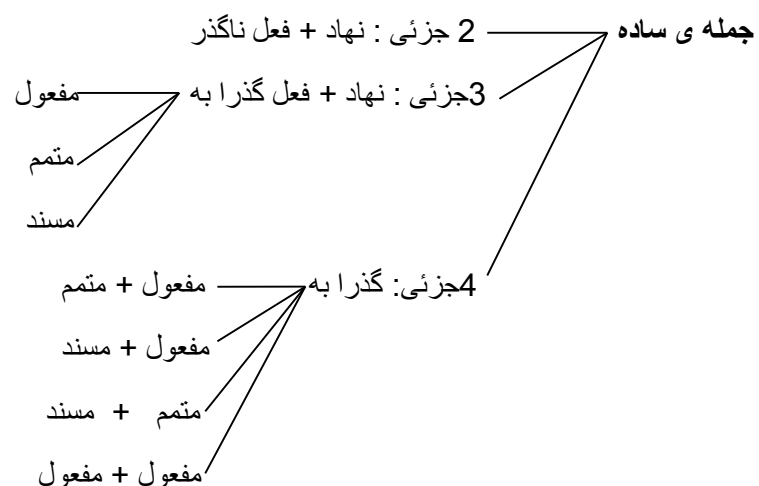
- دل بسته ی سکوتی شدی که هیچ گاه صدايت شکنندگی اش را لمس نکرده بود!

- خانه ای که از شایدها ساختیم بر سر ایگاش ها خراب شد!

✓ تست: در کدام گزینه نهاد درست انتخاب شده است؟ (90%) (داریوش راوش- سراسری امسال!)

- 1- سفلگان را از سر راه خود دور سازید آن گاه همه چیز بکام خواهد بود.
- 2- هنوز مردی را ندیده ام که ارزش های اخلاقی را به اندازه ی زیبایی زنان دوست بدارد!
- 3- عاشق بارانی هستم که بر سراب می بارد
- 4- از ماری که بر دوش ضحاک روییده بود داستان ها ساخته اند.

هیچ کس به اندازه ای که دیگران را توصیف می کند شخصیت واقعی خود را فاش نمی سازد!  
«ژان پل ریشتر»



نکته ی کلیدی

«کلید جمله فعل آن است؛ پس برای باز کردن جمله، ابتدا سراغ انتهای جمله، یعنی فعل می رویم!»

1) **جمله ی ساده ی 2 جزئی:** این جملات با فعل های ناگذر ساخته می شود. اگر در جمله های دو جزئی نقش های دیگری غیر از نهاد و فعل دیدید قید به حساب می آیند و در نمودار درختی وارد نمی شوند.

رفتن- آمدن- خوابیدن- چکیدن- گرییدن- خندیدن- خزیدن- پریدن- جوشیدن- افتادن- ایستادن- بالیدن(رشد کردن)- برخاستن- پلاسیدن- پوسیدن- تابیدن- ترکیدن- خاریدن- جنبیدن- جهیدن- چرخیدن- رقصیدن- خروشیدن- خشکیدن-

درخشیدن- دمیدن(طلوع کردن)- دویدن- روییدن-شکفتن- زیستن- شتافتن- غریدن- گریستن- گندیدن- لنگیدن- لرزیدن- لغزیدن- ماندن- مردن-نالیدن-نشستن- وزیدن- ازکار افتادن-از حال رفتن-سپری شدن- برخاستن-درگذشتن-دیر کردن...

فورشید به فوبی ها و بری ها یکسان می تابد. تنها یک قطره از روح فرا به خاک آدم چکیده است.

## (2) جمله ی سه جزئی

**الف) گذرا به مفعول:** (چه چیز را؟ / چه کس را؟) + فعل

آزمودن- بافتن- بستن- بوسیدن- بوییدن- پرستیدن- پوشیدن- تکاندن- تراشیدن- خراشیدن- ستودن- دانستن- شناختن- دوشیدن- داشتن- خواستن- شستن- نهادن- سرودن- فرستادن- کاشتن- فریفتن- ریختن- گستردن- گشودن- مکیدن- نواختن- نگاشتن- لیسیدن- خاریدن- یافتن- گذاشتن- ساختن- پسندیدن- دوختن- راندن- دیدن- کندن- خوردن- برافراشتن- پراکندن- پروردن- پوشیدن- چشیدن- گزیدن- نوشتن ...

همیشه بدون تصمیم قبلی درباره ی لفظه های پیش بینی ناپذیرش شعر می نوشت. (نهاد ← اوی محذوف)

کمی برخی فعل های ناگذر (و حتی گذرا) را با روش زیر می توان گذرا کرد:

بن مضارع + تکواژ سببی(ان) + تکواژ ماضی ساز(د - ید) + تکواژ مصدری(ن): تاب + اند + د + ن: تاباندن

گرییدن ← گری مردن ← میراندن گسستن ← گسلاندن

کشیدن ← کشاندن **نکته:** این فعل با افزودن تکواژ سببی گذری به گذرهایش افزوده نمی شود.

صندلی را به سمت خود کشید = صندلی را به سمت خود کشاندم.

**نکته:** بعضی فعل ها به روش فوق گذرا نمی شوند و گذرا کردن آن ها به این روش جزء ذخایر زبان است و شاید

بعدها مورد استفاده قرار بگیرد اما فعلا این گونه گذرا کردنشان نادرست است: مانند:

گریختن ← گریزاندن شنیدن ← شنواندن

**نکته:** چهار فعل زیر نیز به روش بالا گذرا نمی شوند و برای گذرا شدن باید به فعل دیگری تبدیل شوند.

آمدن ← آوردن رفتن ← بردن افتادن ← انداختن ماندن ← گذاشتن

☑ **تست:** افزودن تکواژ سببی (ان) به کدام گزینه یک فعل گذرا به «متمم» را گذرا به «مفعول و متمم» می کند؟ (% 80)

(1) پوشیدن (2) پریدن (3) رنجیدن (4) فهمیدن

**ب) جمله ی 3 جزئی گذرا به متمم:** فعل جمله + (حرف اضافه ی اختصاصی)

انواع متمم  **فعل (جباری)** مخصوص فعل هایی که حرف اضافه ی اختصاصی دارند: از کسی نمی رنجم.

**قید (اختیاری)** مخصوص فعل هایی که حرف اضافه ی اختصاصی ندارند: آن قطار به یزد رفت.

**اسم:** مخصوص اسمها و صفاتی که حرف اضافه ی اختصاصی دارند: بچه نیاز به توجه دارد.

### متمم های فعلی:

اندیشیدن- بالیدن- نازیدن- برازیدن- پرداختن- پیوستن- تاختن- برخوردن- چسبیدن- گرویدن- نگریستن ← به  
 جنگیدن- درآمیختن- ساختن- ستیزیدن- آمیختن(مخلوط شدن)- کنار آمدن ← با  
 شوریدن- پا گذاشتن- چربیدن ← بر  
 پرهیزیدن- ترسیدن- رنجیدن- گذشتن- سردرآوردن- واماندن- یکه خوردن ← از  
 گنجیدن- درماندن- قرار داشتن ← در

### متمم های اسمی (و صفتی) :

|             |               |            |                     |            |
|-------------|---------------|------------|---------------------|------------|
| احترام ← به | نفرت ← از     | مهارت ← در | همراهی/ همکاری ← با | خواهش ← از |
| نیمی ← از   | دقت ← به / در | عشق ← به   | تسلط ← بر           | علاقه ← به |
| گفتگو ← با  | توقع ← از     |            |                     |            |

برخی از صفات نیز دارای حرف اضافه ی اختصاصی هستند و می توانند با متمم صفت بیایند:

|            |                |              |                   |             |
|------------|----------------|--------------|-------------------|-------------|
| تهی ← از   | خوش بین ← به   | هم آهنگ ← با | نگران ← از / برای | زیباتر ← از |
| ماهر ← در  | امیدوار ← به   | شرمنده ← از  | نیازمند ← به      | مخالف ← با  |
| سرشار ← از | جاری ← بر / در |              |                   |             |

مثال:

بابک، قهرمان ملی بزرگ و افتخار آفرین ایرانیان، در یک جنبش مردمی به همراهی گروهی از متدیان وفادار و سوگند خورده اش بر مستبدان زمان یعنی ملکام ستمگر عرب شورید.

👉 متمم اسم برای توضیح بیشتر گروه اسمی می آید و می تواند درون هر کدام از گروه های اسمی پنج گانه

بیاید و نام همان گروه را به خود بگیرد(متمم نهاد، متمم متمم...):

تتها نیروی پیش برنده ی انسان امید به آینده است. ← نام متمم اسم

به پدر و مادر خود احترام بگذارید. ← نام متمم اسم

از عشق ورزیدن به انسان بی اساس می ترسم! ← نام متمم اسم

### ☒ تست: متمم متمم در کدام گزینه وجود دارد؟ (75 %)

(داریوش راوش- سراسری امسال!)

- 1) فرار از زندان جرم را سنگین تر می کند.
- 2) بر اعیان خودم بسیار تسلط دارم .
- 3) تو را از توهین به دیگران باز می دارم.
- 4) ای ستیزندگان با کتاب آسمانی، دیر نیست به خدا ایمان آورید.

ج) جمله ی 3 جزئی گذرا به مسند: (چه؟ / چگونه؟) + فعل اسنادی = مسند

است- بود- شد- گشت- گردید- به نظر رسیدن- به نظر آمدن- به شمار آمدن / رفتن- محسوب شدن- نام داشتن- نمودن

رهبر مبارزین هندی کانری نام اشت. که عشق آسان نمود اول... کرسنه ام. شغل پررت چیست؟



## نکات مرگبار

1- اگر فعل هایی که از صرف بودن ساخته می شوند معنی (وجود داشتن) بدهند، دیگر اسنادی نیستند و ناگذرند.

اگر در معنی (قرار داشتن) بیابند گذرا به متمم هستند. با حرف اضافه ی در و بر.

در گذشته کلی بود به نام «فراموشم مکن». معنا ← (جمله ی .... جزئی)

کتاب روی میز است. معنا ← (جمله ی .... جزئی)

در کویر بیرون از دیوار خانه دیگر هیچ نیست. معنا ← (جمله ی .... جزئی)

پول ها در کاو صندوق هستند. معنا ← (جمله ی .... جزئی)

2- (شدن) اگر در معنی (فرار رسیدن- به عمل آمدن- به بار آمدن- رخ دادن- امکان داشتن) بیاید، ناگذر است و جمله ی دو

جزئی می سازد و غی از نهاد به نقش دیگری نیاز ندارد:

توی آن مهمانی خیلی اختضاح شد. (معنی) ← (اول باره ی پالوس تصادف شده است. (معنی) ← )

باز هم وقت رفتن شد. (معنی) ← (کاش می شد راحت تر زنگی کرد. (معنی) ← )

در آن نشست گفتگو های بسیاری شد. (معنی) ← (بُنگ شد. (معنی) ← )

3- فعل های کمکی (است- بود- ام - ای...) را با فعل اسنادی اشتباه نگیرید.

راه تشخیص ←

زن صورتش را در آینه آراسته بود. او زنی آراسته بود.

4- شروع شدن / انجام شدن / آغاز شدن = فعل مرکب و ناگذر هستند. (جمله ی دو جزئی می سازند.)

بُنگ جهانی اول در سال 1914 از یک اتفاق کوچک و ساره در مبارستان شروع شد.

5- برخی از مسندها می توانند با حرف اضافه بیایند که در این صورت (متمم جانشین مسند) نام دارند.

قلبش از سنگ بود فصل ها در گردشند اقتصاد ما در حال رشد است سردی هوا به خاطر بارندگی است

### 3- جمله ی 4 جزئی

الف) جمله ی 4 جزئی گذرا به مفعول + مسند : این فعل ها دو سته هستند که هر دسته با افعال خودش مترادف است.

گردانیدن = نمودن = ساختن = کردن...

نامیدن = شمردن = به شمار آوردن = خواندن = دیدن = پنداشتن = شناختن = گرفتن...

اجزای اصلی جمله های زیر مشخص شده اند:

|                                                                             |                      |
|-----------------------------------------------------------------------------|----------------------|
| در لفظات مساس زنگی درگیری های عاطفی تصمیم گیری را برای انسان دشوار می سازد. | فودت را دست کم نکیر. |
| نهاد                                                                        | مفعول                |
| مسند                                                                        | مفعول                |
| فعل                                                                         | مسند                 |
| فعل                                                                         | مفعول                |

### ب) جمله ی 4 جزئی گذرا به مفعول + متمم

آموختن (تعلیم دادن) - آویختن (وصل کردن/نصب کردن) - افزودن - آلودن - بخشیدن - پرداختن - پیوستن - سپردن - چسباندن - فروختن - گفتن - دادن - فراخواندن - یاد دادن... ← ( را / به )

آموختن (فراگرفتن) - پرسیدن - ترساندن - خریدن - دزدیدن - ربودن - رهاندن - شنیدن - کاستن - گرفتن... ← ( را / از )

اندودن - آمیختن (مخلوط کردن) - سنجیدن - اشتباه گرفتن - آشتی دادن... ← ( را / با )

گنجاندن - جای دادن - قرار دادن - چکاندن - گذاشتن - نهادن... ← ( را / در )

اجزای اصلی جمله های زیر مشخص شده اند:

|                                   |                                                    |
|-----------------------------------|----------------------------------------------------|
| دوقلوها را با هم اشتباه می گیرند. | باید هرشب این قطره را با قطره چکان در چشمت بچکانی. |
| مفعول                             | مفعول                                              |
| متمم                              | متمم                                               |
| فعل                               | فعل                                                |

### ج) جمله ی چهار جزئی گذرا به متمم + مسند : (کم کاربردترین ساختمان جمله در زبان فارسی)

گفتن - لقب دادن ← ( به / چه )

|                                     |                              |
|-------------------------------------|------------------------------|
| مردم به تفتی بهان پهلوان لقب دادند. | به او می گویند پوپان دروغگو. |
| نهاد                                | متمم                         |
| مسند                                | فعل                          |
| فعل                                 | مسند                         |

### د) جمله ی چهار جزئی گذرا به مفعول + مفعول

دادن - زدن - کردن

برخی فعل های گذرا به مفعول که با تکواژ سببی دوباره گذرا می شوند: پوشاندن - فهماندن - خوراندن...  
برخی از فعل های گذرا به مفعول و متمم که حرف اضافه ی (به) می گیرند: بخشیدن، یاد دادن و ...

کل ها را آب دادم ماشین را بنزین زدم مستمندان را کمک کنید نیازمندان را لباس بپوشیدند.  
 دکتر معاینه ام کرد او شما را درس داده است پرستار بیمار را دارو فورانده آن ها همديگر را کتک زدند!

☑ معمولاً می توان جمله های گذرا به دو مفعول را به جمله ی گذرا به متمم و مفعول تبدیل کرد.

دیوار را رنگ زدم ← بپه را غذا دادم ←



جملات استثنایی ! (= جمله های ناقصی که پیام دارند اما فعل ندارند !)

### 1) جملات 1 جزئی بی فعل (شبه جمله / صوت):

الف ( سلام- هله- وه- افسوس- آخ - درود- بدرود- به سلامت- به امید دیدار- آفرین- دریغ- چشم- ای داد بیداد ...

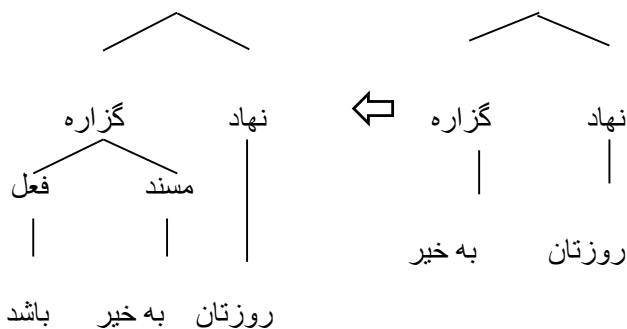
ب) منادا: الا- یا- ای- الف ندا + اسم: رفیقا- ای دوست- الا یا ایها الساقی- تازه بهارا

### 2) جملات 2 جزئی بی فعل: خدا نگهدار - سفر بخیر - دو دوتا چهار تا- شب خوش- عید شما مبارک- سیگار ممنوع...

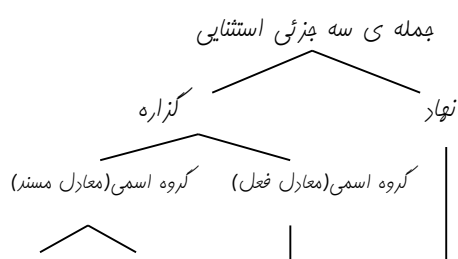
راه تشخیص: ➡ می توان به این دسته از جمله ها یک فعل اسنادی افزود و آن ها را به جمله ی سه جزئی

عادی برگرداند:

روزتان به خیر ← جمله 2 جزئی استثنایی جمله ی ساده 3 جزئی گذرا به مسند



### 3) جملات 3 جزئی بی فعل: این جمله ها با (یعنی) ساخته می شوند که برای آن ها کار فعل (است) را می کند. بنابراین این معادل جمله ی 3 جزئی گذرا به مسند خواند بود. شعر یعنی زندگی.



زندگی یعنی امید به آینده ای روشن...

🔗 نکته ی ریز: یعنی اگر در معنای (است) بیاید جمله ی 3 جزئی استثنایی می سازد، وگرنه می تواند نشان دهنده ی (بدل) باشد:

|           |        |                                                              |
|-----------|--------|--------------------------------------------------------------|
| .....جمله | ← یعنی | هنر یعنی زیبا کردن زشتی ها و این بر هیچ هنرمندی پوشیده نیست. |
| .....جمله | ← یعنی | هنر یعنی زیبا کردن زشتی ها وظیفه ی هنرمند است.               |
| .....جمله | ← یعنی | جهان یعنی این میهمان سرای دو در، میزبان همیشگی ما نیست.      |
| .....جمله | ← یعنی | جهان یعنی میهمان سرایی دو در، که میزبان همیشگی ما نیست.      |

👉 « شمارش جملات »

1- فعل ها چه برای جمله ای ناقص باشند و چه جمله ای مستقل، یک جمله به شمار می آیند.

2- شبه جمله ها:

الف) صوت ← خاص: هر جا بیاید یک جمله: هله- دریغا- زینهار- هان- هین- دردا- تا- حسرتا- زه- زهی...  
 عام: برای بیان حالات عاطفی گوینده به کار می رود؛ در صورتی صوت هستند که در ابتدای جمله ی خودشان بیاند و پس از آن ها درنگ بیاید. و یا به تنهایی بیایند: سلام- آفرین- آخ- آی- افسوس- دریغ...  
 وقتی پایم به میز فرورد فریاد زدم: آخ! ... جمله  
 این دوپرفه در کوهستان آخ نمی گوید. ... جمله  
 پا بر سر سبزه تا به فواری ننهی. ... جمله  
 تا رفتنش بینم و گفتنش بشنوم... ... جمله

ب) منادا: چه با ادات ندا بیاید چه بی ادات ندا ← 1 جمله

انسان، هنوز بار امانت به دوش توست ... جمله

3- شناسه های اسنادی (ام- ای- ایم- ایر- اند) ← 1 جمله

من ندانم که کی ام / من فقط می دانم / که تویی / همه ی زندگی ام ... جمله

4- فعل های حذف شده به قرینه ی لفظی یا معنوی:

عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند ( ) ... جمله  
 دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود آن چنان که پاه به شبم ( ) ... جمله

✓ تست: تعداد جملات کدام گزینه بیشتر است؟ (70 %)

- |                                       |                                 |          |
|---------------------------------------|---------------------------------|----------|
| روزها گر رفت گو رو پاک نیست           | تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست | ... جمله |
| قضا گفت گیر و قدر گفت ده              | فلک گفت احسنت و مه گفت زه       | ... جمله |
| هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان | ایوان مدائن را آئینه ی عبرت دان | ... جمله |
| گفت هان ای محتسب بگذار و رو           | از برهنه کی توان بردن گرو       | ... جمله |

✓ تست: کدام گزینه در رابطه با متن زیر درست است؟ (110 %)

« ناخدا خود را به نزدیک کشتی رسانید و با صدایی رسا فریاد برآورد: ای مسافران، بشتابید و خود را به کشتی برسانید. هرچه دارید بگذارید و بگریزید تا هلاک نشوید و جان به سلامت به در برید. اینجا که جزیره اش انگاشته اید، ماهی بزرگی ست که از دریا برآمده و شن ها و ریگ ها بر او انباشه شده اند و درختان و گیاهان از زمان های دور بر آن روییده اند... »

(هزار و یک شب - حکایت سند باد)

- 1) در این متن چهارده جمله وجود دارد.
- 2) در این متن پنج جمله ی دو جزئی وجود دارد.
- 3) در این متن هفت جمله ی سه جزئی وجود دارد.
- 4) در این متن دو جمله ی چهار جزئی وجود دارد

پیوست- معنای برخی فعل ها



یافتن ← پیدا کردن ← را  
 به شمار آوردن/ دیدن ← را / چه - چگونه

گرداندن ← چرخاندن ← را  
 ساختن ← را / چه - چگونه

بخشیدن ← عفو کردن ← را  
 دادن ← را / به

دیدن ← مشاهده کردن ← را  
 به شمار آوردن ← را / چه - چگونه

پیوستن ← گرویدن ← به  
 چسباندن/ضمیمه کردن ← را / به

گفتن ← به زبان آوردن ← را  
 لقب دادن ← به / چه

شناختن ← شناسایی کردن ← را  
 به شمار آوردن ← را / چه - چگونه

نگریستن ← دیدن ← را  
 نگاه انداختن ← به

آمدن ← رسیدن ← ناگذر  
 برآورده بودن ← به

دانستن ← بلد بودن ← را  
 به شمار آوردن ← را / چه - چگونه

گرفتن ← دریافت کردن/فهمیدن/... ← را  
 به شمار آوردن ← را / چه - چگونه  
 مسدود بودن/ اندوهگین بودن ← ناگذر

ساختن ← درست کردن ← را  
 سازش کردن ← با  
 گرداندن ← را / چه - چگونه

خواندن ← قرائت کردن ← را  
 مطابق بودن ← با  
 نامیدن ← را / چه  
 فرا خواندن ← را / به

نمودن ← انجام دادن ← را  
 به نظر رسیدن ← چه - چگونه  
 گرداندن ← را / چه - چگونه  
 نشان دادن ← را / به

ترس اصلی ترین ریشه ی خرافات است. غلبه یافتن بر ترس آغاز خرد است.

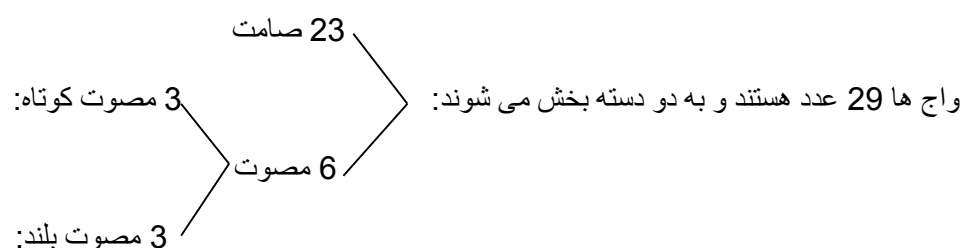
«پرتراشد راسل»

# واج - تکواژ - واژه

واحد های زبان از کوچک به بزرگ: واج ← تکواژ ← واژه ← گروه ← جمله ← جمله ی مستقل

## واج

**تعریف:** کوچک ترین واحد آوایی زبان که معنا ندارد اما تفاوت معنایی ایجاد می کند.



- تفاوت واج با حروف الفبا:
- 1- تعداد: الفبا ← 33 تا واج ← 29 تا
  - 2- هر واج و هر حرف لزوماً با هم متناظر نیستند.
  - 3- واج: شکل آوایی حروف الفبا: صورت نوشتاری

## نکات مصوت

1- در شمارش واج صورت آوایی واژه ها ملاک است نه شکل مکتوب آن ها.

2- (واو) معذوله در شمارش واج حذف می شود: خواهر = خاھر ← 5 واج

3- (ها)ی بیان حرکت نماینده ی مصوت (ـِ) است: خانه = خان ← 4 واج

راه تشخیص های بیان حرکت:

4- میانوند (و) در واژه های مشتق - مرکب مصوت (ـِ) می باشد، نه صامت+مصوت: گیر و دار = ←

راه تشخیص میانوند ـِ

5- تعداد هجا = تعداد مصوت ها

## نکات صامت

- 1- هیچ واژه ای در زبان فارسی با مصوت شروع نمی شود. هیچ هجایی هم با مصوت شروع نمی شود.  
آرام ← ء / ا / ر / ا / م      ابرو ← ء / ا / ب / ر / و
- 2- پایه های همزه به همراه خود همزه یک واج بیشتر نیستند و جداگانه شمرده نمی شوند:  
مأمن ← م / ا / م / ا / ن      مؤمن ← م / ا / م / ا / ن      تلاًلؤ ← ت / ا / ل / ا / ل / ا / ء
- 3- تشدید: بر روی هر صامتی بیاید 2 واج به شمار می رود:  
واقعی ← و / ا / ق / ع / ی / ی / ی / ی + ت
- 4- تمام حروفی که شکل مکتوب متفاوت دارند 1 واج مشترک دارند: ز - ض - ذ - ظ ← ز
- 5- صامت های میانجی را هنگام شمارش واج ها فراموش نکنیم: دنیای ما - ستاره ای - نیاکان - ستارگان - ترشی جات
- 6- تعداد صامت ها هرگز کمتر از مصوت ها نیست؛ صامت ها یا بیشتر از مصوت ها هستند یا مساوی با آن ها.  
ورثه ← صامت = مصوت      وارث ← صامت < مصوت

## حروف پر سر و صدا

- 1- نشانه ی / و / نماینده ی  
 O ← بردبار - خورشید ← مصوت کوتاه ← 1 واج  
 OU ← بوسه - کوه ← مصوت بلند ← 1 واج  
 V ← ورزش - سرو ← صامت ← 1 واج  
 O+W ← درو - نوروز ← مصوت کوتاه + صامت ← 2 واج
- 2- نشانه ی / ی / نماینده ی  
 I ← سی - کویر ← مصوت بلند ← 1 واج  
 Y ← یلدا - پایه ← صامت ← 1 واج  
 I + Y ← خیابان - پیاز ← مصوت بلند + صامت ← 2 واج
- 3- ال + حروف قمری ← تنها ل تلفظ می شود: دارالمجانین = دارُلمجانین  
 حروف شمسی ← نه الف تلفظ می شود نه ل: عین الدوله = عینُدوله

- 4- در واژه های **نو تلفظی** اولویت با شمارش بدون فرایند واجی (تلفظ رسمی تر / اصل واژه) است:

☐ نام آور      ☐ مهربان  
☐ نامآور      ☐ مهربان

✓ تست: الگوی واجی کدام گزینه درست است؟ (70 %)

- 1) فردوسی = ص م ص م ص م ص م ص م  
 2) یازگار = ص م ص م ص م ص م ص م  
 3) ملک الشعراء = ص م ص م ص م ص م ص م ص م  
 4) کهره = ص م ص م ص م ص م ص م



کشاورزها در این فصل سرد گندم کشت نمی کنند. .... واج

✓ تست: دومین جمله ی پیرو در این شعر سهراب چند واج دارد؟ (85 %)

« من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست. »

- 1) نوزده      2) بیست      3) بیست و یک      4) بیست و دو

زندگی راستین، آن زندگی که سرانجام پازش می یابیم، یگانه شکل  
 زندگی که به راستی به نتیجه می رسد، ادبیات است.  
 « مارسل پروست »

## « فرایند های واجی »

- 1- کاهش** (ت) یا (د) در پایان هجاهای کشیده: قندشکن ← قن شکن دست بند ← دس بند
- همزه ی پایانی: املاء ← املا اشياء ← اشیا بهاء ← بها
- همزه ی آغازی: گردآوری ← گردآوری برافتاد ← برافتاد رنگ آمیزی ← رنگ آمیزی رنگامیزی
- ☑ **نکته:** این گونه همزه در صورتی می تواند حذف شود که قبلش صامت آمده باشد وگرنه قابل حذف نیست: *فرانگاری*

- 2- افزایش** مصوت: باغبان ← باغبان مستمند ← مستمند استوار ← استوار
- صامت میانجی: (میان دو مصوت می آید ← ی، و، ک، گ، ء، ج)
- ستارگان ← فرایان ← پرنده ای ← دسته بات ← ابروان ← پلکان

- 3- ابدال** مصوت ها: / َ / به / ِ / ( نَد + می + فعل ) : نمی رود ← نمی رود
- / ِ / به / ُ / ( پَ + فعل هایی که بن آن ها ُ دارد ) : بُرو ← بُرو
- ممال ( / ا / به / ی / ) : سلاح، مزاح، اسلام، مهماز، هلام ←
- صامت ها: / ن / به / م / ( ن + ب ) : منبر ← منبر انبساط ← انبساط
- / ج / به / ش ، یا ، ژ / ( ج + ت ) : اجتماع ← اجتماع وجدان ← وجدان
- / ز / به / س / : اضطراری ← اضطراری
- کلمات کهن و عربی: پیل، روبه، تخلیص، لکن، هگرز، پلیته ←

**نکته:** واج پایانی در های بیان حرکت در گذشته مصوت َ بوده و امروزه به ِ ابدال شده: خانه ← خانه

- 4- ادغام:** هرگاه دو واج که واجگاه یکسان یا نزدیک به هم دارند در کنار هم قرار بگیرند، یکی از آن ها به واج کناری اش تبدیل می شود:

قلم مو ← قلمو برتر ← برتر یک کانه ← یک کانه شب پره ← شب پره

❑ تست: فرایندهای وایی واژه های کدام گزینه یکسان است؟ (55 %)

(2) نامه- یگان- لب پر (2) تنبل- نیایش- سریشم

(3) نمی دانم- اضطراب- اجتماعی (4) فراآوری- سفید- فقرا

❑ تست: در جمله ی زیر چند صامت میانی وجود دارد؟ (100 %)

« سرایش شعر جریان نافود آگاه و نسبتاً پیچیده ای است که از هر قلمی بر نمی آید و به هر دست نوشته ی احساسات زده و حتی شاعرانه ای نمی توان لقب شعر داد. اگر قرار بود هرچه دل می گوید بر زبان آید، هرکس نامه های عاشقانه اش را در وصف کیسوان یار و دل بیمار، دیوانی می کرد و جاودانه می شد. اما آیندگان بهترین داور میراث گذشتگان خود هستند. »

(1) پانزده (2) سیزده (3) چهارده (4) دوازده

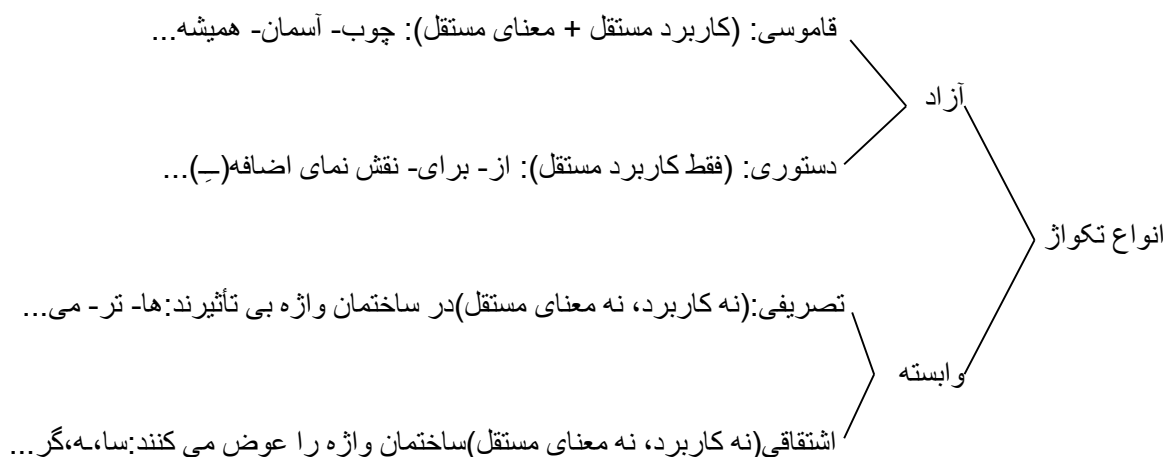
آن خطاط سه گونه خط نبشتی:

یکی او خواندی و لا غیر، یکی هم او خواندی هم غیر، یکی نه او خواندی نه غیر.

آن خط سوم منم که سخن گویم، نه من دانم، نه غیر...

« مقالات شمس تبریزی »

**تعریف:** کوچکترین واحد معنایی زبان.



## ☑ نکات تکواژهای آزاد قاموسی

- 1- هر تکواژ آزاد (چه قاموسی و چه دستوری) یک واژه نیز به شمار می رود: **باور** = 1 تکواژ و 1 واژه
- 2- اسامی علم اگر قابل تفکیک باشند جدا می کنیم:  
دهخدا ← ده + خدا کامیار ← کام + یار شهریار ← شهریار اسفندیار (1 تکواژ) جمالزاده ← جمال + زاده
- 3- جمع های مکسر = 1 تکواژ  
مساجد رجال سلاطین فنون اصوات نکات = 1 تکواژ
- 4- صفات شمارشی را اگر قابل جدا شدن باشند جدا می کنیم:  
بیست و پنج ← بیست + و + یک سیزده ← 1 تکواژ دوم ← دو + م سی و یکمین ← سی + و + یک + مین

## ☑ نکات تکواژ آزاد دستوری

- 1- نقش نمای اضافه و صفت (-) یک واج، یک تکواژ و یک واژه به شمار می آید. کتاب قشنگ - راه کویر ←
  - 2- همه ی انواع حروف (ربط، نشانه، اضافه و...) تکواژ آزاد دستوری هستند.
- ساختمان حروف
- ساده: از ، به، با، بر، برای، بدون، جز (به جز)، چون، غیر، مثل...
- مرکب: به خاطر، درباره ی، به وسیله ی، به استثنای... (حرف اضافه ی ساده + اسم + -)
- راه تشخیص حرف اضافه ی ساده و مرکب:

به وسیله ی چتر از هواپما پریدم.

چیزی به خاطر تو خطور می کند؟

به وسیله ی نقلیه نیاز ندارم.

لغزندگی جاده به خاطر نشت روغن بود.

### ☑ نکات تکواژ وابسته ی تصریفی

« هیچ تکواژ وابسته ای واژه نیست! »

1- انواع تکواژهای تصریفی

برای صفت: تر- ترین

برای اسم: ی نکره- نشانه های جمع- الف ندا و الف کثرت

برای فعل: ب- ن- می- شناسه های فعل- الف دعایی- الف زائد

2- شناسه ی تهی یا تکواژ صفر (Ø) : هر فعلی که شناسه پذیر باشد اما شناسه ای در انتهایش نبینیم تهی می گیرد:

1- سوم شخص مفرد ماضی (به جز التزامی) 2- امر و نهی مفرد 3- است هست نیست چیست کیست



3- نکته ی شخصی! افعال غیر شخصی که با چهار فعل کمکی (بایستن- شایستن- توانستن- شدن)

می آیند شناسه ی تهی نمی گیرند و به همراه فعل کمکیشان یک واژه محسوب می شوند و در صورتی که شناسه بگیرند مجموعاً 2 واژه هستند و به واژه ی اول نیز قید تأکید می گویند نه فعل کمکی:

( ) ... باید رفت ← ... واژه و ... تکواژ

( ) ... باید می زد ← ... واژه و ... تکواژ

( ) ... نشاید گفت ← ... واژه و ... تکواژ

( ) ... نبایست فهمید ← ... واژه و ... تکواژ

( ) ... نبایستی می آمد ← ... واژه و ... تکواژ

( ) ... نمی شد خواند ← ... واژه و ... تکواژ

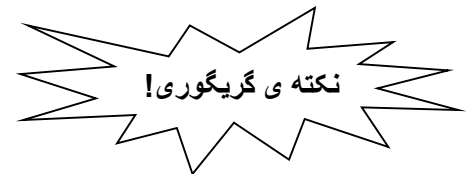
( ) ... می توان حرف زد ← ... واژه و ... تکواژ

4- فعل آینده شناسه ی تهی نمی خواهد. خواهد رفت ← خواه + د + رفت (3 تکواژ)

5- تنوین با اینکه یه تکواژ تصریفیه اما تو آزمون سراسری، تکواژ به حساب نمیارنش! (معمولاً- اصولاً) ← 1 تکواژ

### ☑ نکات تکواژ وابسته ی اشتقاقی

1- این تکواژها شامل پیشوندها، میان وند ها و پسوند ها می شوند. هماهنگ ← 2 تکواژ      سراسری ← 4 تکواژ



2- گر / گری ← اگر با برداشتن گری واژه ای باقی بماند که بشود با آن کسی را صدا کرد، گری 1 تکواژ است و اگر نشود با آن کلمه کسی را صدا کرد، گری 2 تکواژ خواهد بود.

|            |            |            |
|------------|------------|------------|
| کوزه گری ← | وحشی گری ← | یاغی گری ← |
| بازی گری ← | روشن گری ← | مودی گری ← |

### 👑 نکته ی شاهنشاهی!

2- به واژه هایی که به حروف (ش / ه / ن / ی / ک = شاه نیک) ختم می شوند بیشتر دقت کنیم. برای جدا

کردنشان 2 شرط نیاز است:   
 با معنا      ➤   
 با ربط

|        |         |         |        |
|--------|---------|---------|--------|
| نرمش ← | موحش ←  | دانا ←  | آشنا ← |
| چشمه ← | ستاره ← | سرودن ← | دامن ← |
| آبی ←  | کِشتی ← | عروسک ← | کودک ← |

توجه! برای جدا کردن حروفی که شبیه به برخی پسوندهای دیگر هستند نیز می توان دو شرط فوق را لحاظ کرد.

مشخص کنید کدام واژه ها پسوند های زیر را گرفته اند.

|               |           |        |        |        |
|---------------|-----------|--------|--------|--------|
| پسوند (ان)    | فوران     | فراوان | بنان   | فروزان |
| پسوند (بان)   | پشتیبان   | گریبان | مرزبان | شبان   |
| پسوند (اک)    | خوراک     | پوشاک  | مغاک   | سوزاک  |
| پسوند (گار)   | پرهیزگاری | بیگاری | سیگار  | افگار  |
| پسوند (ـ نده) | پرونده    | شرمنده | برنده  | آکنده  |
| پسوند (دیس)   | گلдіس     | تندیس  | پردیس  | طاقدیس |

3- هنگامی که واژه ای به (ه/ه) ختم شود با افزودن برخی پسوندها از واژه حذف می شوند. هنگام شمارش تکواژ آنها را نیز باید برگردانیم؛ مگر اینکه (ه/ه) جزء ذات آن واژه باشد و در صورت عدم حذف نیز شمرده نمی شد.

|           |            |           |
|-----------|------------|-----------|
| دورفتگی ← | همسایگان ← | دودستگی ← |
| خانگی ←   | دلشدگان ←  | بجگی ←    |

4- ی نسبت در این گونه واژه ها جدا می شود:

طبیعی سیاسی فاطمی غایی ساروی مانوی صفراوی عیسوی : همه دو تکواژ هستند.

6- \* نکته ی انتحاری: علامت ماضی ساز (د- ید) شمرده نمی شود مگر در حالتی که علامت گذرا ساز (اند) به فعل افزوده شود.

|                          |                         |         |          |
|--------------------------|-------------------------|---------|----------|
| رهید ←                   | رهانید ←                | رهیدن ← | رهاندن ← |
| شما درستان را می فهمید ← | او درسش را می فهمید ←   |         |          |
| دارید ما را می ترسانید ← | داشت ما را می ترسانید ← |         |          |
| دارد ما را می رنجاند ←   | داشت ما را می رنجاند ←  |         |          |

## نکات پراکنده

1- در شمارش تکواژ ساختار امروزی واژه ملاک است و واژه هایی را که ساختار قدیمی دارند 1 تکواژ می شماریم.

 اینارو مفظ کنین ←

غنچه /پارچه /کلوچه /کوچه /مژه / استوار / نگوئسار / بیزار / دشوار / وادار / دیوار / دربار / دیوانه / ناودان / خاندان / شیرین زرخدان / زمستان / تابستان / دبستان / دستان / ساربان / خلبان / شبان / پگاه / بنگاه / دستگاه / سیاوش / سهراب / تهمینه = 1 تکواژ

2- صامت های میانجی تکواژ نیستند. (ک- گ- و- ی- ج- ء)

3- به کلمات ترکیب شده دقت کنید! زان ← از آن کاو ← که او ورت ← و اگر تو کزو ← که از او

4- به تعداد تکواژهای واژگان دارای جناس تام دقت کنید:

|                        |                           |                               |
|------------------------|---------------------------|-------------------------------|
| چنین است رسم جهان جهان | که روی بد خویش دارد نهان  | (جهان: دنیا - جهنده و شتابان) |
| خرامان بشد سوی آب روان | چنان پون شده بازجوید روان | (روان: روح - رونده و جاری)    |

5- کلمات دخیل تفکیک نمی شوند مگر اینکه تفکیک شده ی آن ها در فارسی کاربرد داشته باشد:

موقعیت ← 2 تکواژ    کمیت ← 2 تکواژ    عیسوی ← 2 تکواژ    ترکیه ← 2 تکواژ    اذیت ← 1 تکواژ

# واژه

**تعریف:** با یک یا چند تکواژ واژه ساخته می شود.

1- همه ی اقسام حروف (نشانه، ندا، اضافه، ربط، شرط، عطف و...) = یک واژه

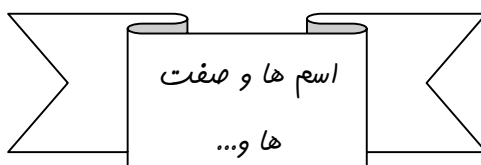
2- کسره ی حروف را با نقش نمای اضافه و صفت اشتباه نگیرید:

گیس یار ← ... واژه و ... تکواژ      به غیر یار ← ... واژه و ... تکواژ

3- نقش نمای اضافه تکواژ *آزار دستوری* است اما کسره ی حروف اضافه ی مرکب تکواژ *وابسته اشتقاقی* است.

4- اگر واژه ای شبیه به یکی از اقسام حروف بوده اما داخل ساختمان یک واژه ی دیگر به کار رفته باشد، واژه ی جداگانه ای نیست و (وند) به شمار می رود:

دیروز تخت سلیمان بر باد می رفت و امروز بختش بر باد می رفت.



1- اسم ها و صفت ها با هر ساختمانی که باشند (ساده و غیر ساده) تنها یک واژه هستند.

روز، روزنامه، روزنامه نگار، روزنامه نگاری ← 1 واژه

2- قید های تکرار ← 1 واژه

لنگان لنگان، تک تک، آرام آرام، نم نمک، لرز لرزان

3- اسم یا صفت + مصدر = گروه مصدری ← 1 واژه

فوب شدن      ساده کردن      دست دادن      روشن شدن      صرف زدن

4- ضمایر شخصی پیوسته در هر 3 نقش (مضاف الیه، مفعول، متمم) ظاهر می شوند و هر ضمیری ← 1 واژه

رستم ← مضاف الیه      می برنرم ← مفعول      بگویم ← متمم

5- مان، تان، شان، کسره جزء ساختمانشان است و واژه ی جداگانه ای نیست:

کتابمان ← ... واژه      کتاب ما ← ... واژه

6- نام و نام خانوادگی در حکم مضاف و مضاف الیه است:

داریوش راوش ← 3 واژه

نکته: اگر نام کوچک به مصوت ختم شود نیاز به نقش نمای اضافه ندارد و به همراه نام خانوادگی 2 واژه خواهد بود:

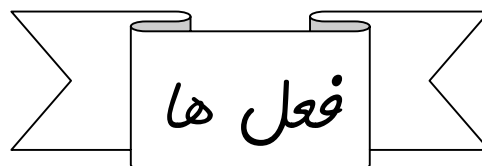
نیما مسیحا، عاطفه بختیاری، پرستو محمدی و ... ← 2 واژه

7- نام اشخاصی که با نام پدرشان می آید در حکم مضاف و مضاف الیه است:

رستم (ستان، یعقوب لیث، ناصر فسرو ← 3 واژه      مسین بن علی ← 4 واژه

8- اعداد از صفر تا بی نهایت یک واژه بیشتر نیستند.

صفر، یک، هزاران هزار، چهار و هفتاد و پنج، صد میلیارد و پانصد میلیون و ششصد و بیست و یک هزار و نهمصد و دو ← 1 واژه



1- فعل ها در هر زمان یا وجه یا ساختمانی که باشند یک واژه بیش نیستند:

|            |                   |                    |
|------------|-------------------|--------------------|
| پوشیدم     | پوشیده باشم       | داشتم می پوشیدم    |
| چشم پوشیدم | گفته می شود       | داشت فرستاده می شد |
| باید دید   | دست از پا خطا نکن |                    |

2- ممکن است اجزای فعل در جمله پراکنده و جدا از هم بیایند:

دیروز داشتیم با بچه های مدرسه دست به یک شورش دسته جمعی می زدیم. فعل:

بر دو دیره همی ز انریشه / هرشبی صورت تو بنگارم فعل:

3- شناسه های اسنادی خود یک واژه هستند. با یاد تو زنده ام 6 واژه

4- نقش های هم نشین با فعل را با فعل مرکب اشتباه نگیرید و باید آن ها را واژه ای جداگانه به شمار آورید:

به مادرم قول دادم. (مفعول) امسال ما را باهم آشنا کنید. (مسند) دیشب یرف می آمد. (نهاد)

امسال مسافرت نرفتیم. (متمم قیدی) پرچم سفید سرباز بالا رفت. (قید) بینشان دعوا شد. (نهاد)

☑ تست: به ترتیب چند واژه و تکواژ در جمله ی زیر وجود دارد؟ (75 %)

« تنها ماهی دریای حق است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هرکس از عشق بی بهره باشد روزگارش تباه و بیهوده می شود »

□ 1 و 28 (1 □ □ 2 و 29 (2 □ □ 3 و 30 (3 □ □ 4 و 30 (4

☑ تست: به ترتیب چند واژه و تکواژ در جمله ی زیر وجود دارد؟ (80 %)

« کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و گفت: ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید »

□ 1 و 25 (1 □ □ 2 و 25 (2 □ □ 3 و 26 (3 □ □ 4 و 27 (4

☑ تست: در عبارت « دانش عوام یا توده شناسی شاخه ای است از علم مردم شناسی و عبارت است از علم به آداب و رسوم و افسانه های یک قوم و خصایص ملی آن قوم را آشکار می سازد. » به ترتیب چند تکواژ و واژه وجود دارد؟ (70 %)

□ 1 و 47 (1 □ □ 2 و 47 (2 □ □ 3 و 48 (3 □ □ 4 و 48 (4

آنچه مردم هنگام دعا کردن می خواهند این است که دو په علاوه ی دو چهار نشود!

«ضرب المثل روسی»

# ساختمان واژه

👈 در پرسش های مربوط به ساختمان واژه، تنها اسم، صفت (وقیدهای مشترک با صفت) و مصدرها را می شماریم.

انواع ساختمان واژه

ساده

غیر ساده (مشتق، مرکب، مشتق-مرکب)

**1- ساده :** تنها یک جزء معنی دار (تکواژ آزاد قاموسی) دارد: درّه- خیابان- باور- آسمان- چوپان

✓ تکواژهای تصریفی ساختمان واژه را عوض نمی کنند: پرونده هایی- دردا- رفیقا- زرنگ ترین - درختان ← ساده

✓ واژه های شبه ساده: واژه هایی که (ال) یا تنوین بگیرند و زیر مجموعه ی واژه های ساده به شمار می روند:

معمولاً- الله - کمال الملک - رسم الخط - امیرالمؤمنین -

**2- مشتق :** یک تکواژ معنی دار (پایه) + یک یا چند تکواژ بی معنا (وند اشتقاقی) : بی نیازی

وند پایه ون

گردش گری- پایه- زیبا- ناسازگاری- هماهنگ- گفتار- سیاهی- چشمک- زدن- لبه



بعضی از وندهای بی معنا وقتی به واژه ای می چسبند معنا پیدا می کنند. معنا یافتن این وندهای بی معنا تأثیری بر ساختمان واژه ندارد و واژه ی مربوطه را از حالت مشتق به مرکب تبدیل نمی کند:

(هر دوی این واژه ها مشتق اند)

دانشمند  
دارا- بهره ور

دیوانه وار  
مانند

**3- مرکب :** دو یا چند تکواژ معنادار (آزاد قاموسی):

گلاب - روزنامه - مداد تراش - میان وند- آب گرم کن- چشم انداز- خوش لباس- رهاورد- پر مدعا- سه شنبه

**4- مشتق- مرکب :** دو یا چند تکواژ معنی دار (قاموسی) + یک یا چند تکواژ بی معنا (اشتقاقی)

دانش سرا- شانه به سر- تکاپو- گزارش نامه نویسی- سرچشمه- برابر- تخت خواب- گفتگو- بناگوش- خم اندر خم

مَرکِبُ التَّيَاجِ : یک جزء معنا دار ( + وند ) + یک جزء بی معنا ← هرج و مرج - پاق و پله - شلوغ پلوغ - خاک و فل - تک و توک - نک و نال - چرند و پرند - فزیر پنزر - کج و کوله - پرت و پلا - گاه گذار - پاله پوله - تار و مار

👉 جزء بی معنا در این ترکیب معنای امثال آن می دهد: دکتر مکتور (دکتر و امثال آن) افم و تفم (افم و مانند افم)

---

☑ تست: ساختمان همه ی واژه های کدام گزینه یکسان است؟ (70%) (داریوش راوش - سراسری امسال!)

- 1) جانانه - آرواره - سرزمین - فروشگاه - بازی  
2) ترکیه - گوشه - هزاره - فلان بهمان - تن آسا  
3) یازده - رباعی - مسلمانان - سریع السیر - بادیه  
4) سرمقاله - نمایش نامه نویس - دمپایی - ناهماهنگی - راه حل
- 

✂ شیوه ی ساخت برخی واژه های مرکب :

- 1- یک گروه اسمی که جای هسته و وابسته ی آن عوض شده است: گلاب ← آب گل      شب کلاه ← کلاه شب
- 2- در گذشته یک ترکیب اضافی یا وصفی یا عطفی بوده اند:
- دختر خاله ← دختر خاله ( )      چلو کباب ← چلو و کباب ( )      لیموترش ← لیموی ترش ( )
- 3- فشرده ی یک جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول: قسمت دوم این واژه ها یک بن مضارع گذرا به مفعول است.
- زبان شناس ← آنکه زبان را می شناسد.      دماسنج ← آنچه دما را می سنجد
- 4- فشرده ی یک جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول و وابسته: این واژه ها را با جمله ی (آنکه/آنچه..... دارد) می سازند
- قد بلند ← آنکه قد بلند دارد.      کم مصرف ← آنچه مصرف کم دارد.
- 5- فشرده ی یک جمله ی 3 جزئی گذرا به متمم: قسمت دوم این واژه ها یک بن مضارع گذرا به متمم است.
- دین ستیز ← آنکه با دین می ستیزد.      خدا ترس ← آنکه از خدا می ترسد.
- 6- فشرده ی یک جمله ی 4 جزئی گذرا به مفعول و مسند: قسمت سوم این واژه ها بن مضارع گذرا به مفعول و مسند
- مداد پاک کن ← آنچه مداد را پاک می کند.      خود بزرگ بین ← آنکه خود را بزرگ می بیند.
- 

☑ تست: شیوه ی ساخت همه ی واژه های کدام گزینه فشرده ی «یک جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول» است؟ (40%)

- 1- شیر برنج ( )      غبار شور ( )      دم سیاه ( )  
2- کف کبر ( )      نیک خواه ( )      پناه جو ( )  
3- آب میوه ( )      فوش رنگ ( )      مردم گیریز ( )  
4- سفره فانه ( )      کردن بند ( )      گاه کل ( )

## ✂ تجزیه ی مرحله به مرحله ی واژه ها

آیین نامه ی زیر را در تجزیه ی مرحله به مرحله ی واژه ها در نظر بگیرید:

1- در هر مرحله واژه ها را از بزرگ ترین واحد معنا دار به کوچکترین واحد معنا دار یا بی معنا تجزیه می کنیم.

شفصیت معوری :

2- هر بخش جدا شده نباید از این 4 گونه ی واژه خارج باشد: 1- اسم 2- صفت (قید) 3- بن فعل 4- وند

سرمایه داری : سرمایه + داری (نادرست) درست =

3- تا جایی که امکان دارد در هر مرحله واژه ها به دو بخش تقسیم شوند.

منابندان : فنا + بندان (نادرست) / منابند + ان (نادرست) درست =

بادکنک =

4- واژه های جدا شده باید دارای معنای رایج در فارسی رسمی باشند:

ناکامی؛ نا + کامی (نادرست) درست =

5- جدا سازی به گونه ای باشد که دو شرط (با معنا – با ربط) در آن لحاظ شده باشد:

درون بینی؛ درون + بینی (دماغ!) ← (نادرست) درست =

سراسر؛ سرا (فانه) + سر (کله) ← (نادرست) درست =

6- برخی واژه ها از دو راه تجزیه می شوند:

غرب زدگی >

ناشنوایی >

تمرین: مراحل تجزیه ی واژه های زیر را بنویسید.

گزارش نامه نویسی :

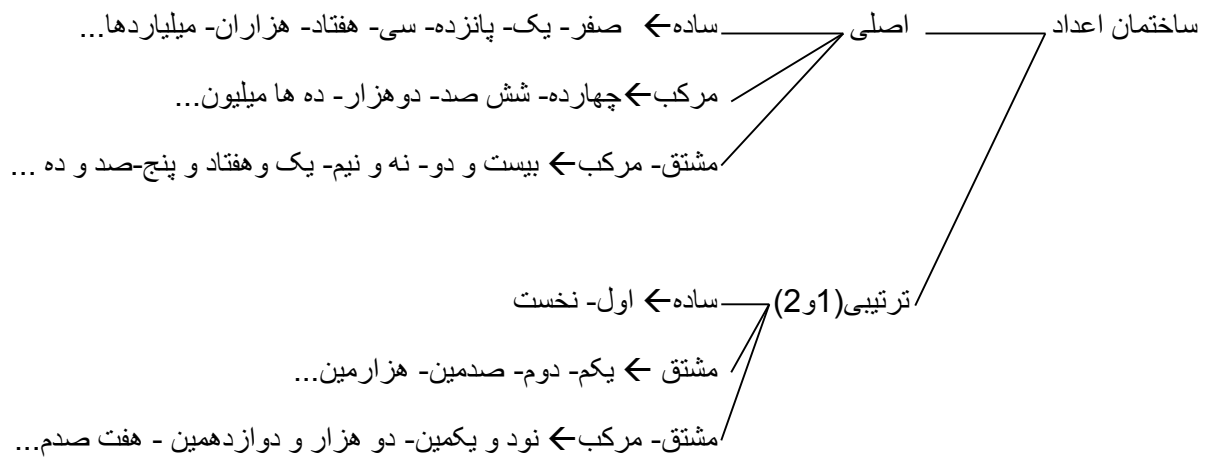
فرمانروایی :

فوش آب و هوا :

نوپوانی : >



## پیوست شماره ۱- ساختمان اعداد



**نکته :** عدد اگر در ساختمان واژه ای دیگر به کار رود جدا نمی شود بلکه اسم یا صفتی دیگر است با ساختمانی

دیگر: سده (= صد) - دهه - هزاره ← مشتق    بیست سالگی ← مشتق - مرکب    درّه ی چهل دختر ← مرکب

## پیوست شماره ۲- آرشو وند های فارسی

### پیش وند ها

|                        |                         |                          |                        |
|------------------------|-------------------------|--------------------------|------------------------|
| ب ← بنام - بخرد        | با ← باهنر - باهوش      | بی ← بی سواد - بی گناه   | نا ← ناساز - نازا      |
| فر ← فرایند - فر آورده | لا ← لا شعور - لاعلاج   | ن ← نسنجیده - نفهمیده    | بر ← براندازی - برداشت |
| ور ← ورشکست - ورچیدن   | در ← درآمد - درخواست    | باز ← بازخوانی - بازیافت | وا ← واکنش - واداشتن   |
| پس ← پس رفت - پسمانده  | فرا ← فرامدرن - فراگیری | فرو ← فروپاشی - فرورفتن  | هم ← همسر - همزاد      |

### میان وند ها

|                                |                            |                              |
|--------------------------------|----------------------------|------------------------------|
| ا ← دمامد - بناگوش             | تخت خواب - دست کم          | به ← رنگ به رنگ - دست به قلم |
| و / ا ← گفتگو - سر و وضع       | تا ← لام تا کام - سرتاسر   | در ← سر در گم - پی در پی     |
| اندر ← خم اندر خم - جد اندر جد | بر ← جان بر کف - خاک بر سر | وا ← جور واجور - رنگ وارنگ   |

پس وند های اسم ساز

|                        |                    |                   |                      |
|------------------------|--------------------|-------------------|----------------------|
| ا ← چرا- گرما          | ار ← کردار- مردار  | نا ← ژرفنا- تنگنا | یت ← شخصیت- فردیت    |
| یه ← روسیه- حافظیه     | چه ← کتابچه- باغچه | ک ← عروسک- سرخک   | مان ← خانمان- سازمان |
| ه ← گریه- ناله         | گر ← کوزه گر- زرگر | گری ← صوفی گری    | بان ← دربان- نگهبان  |
| گار ← روزگار- آفریدگار | گی ← بندگی- زندگی  | اک ← خوراک- پوشاک | ش ← برش- پیدایش      |

پس وند های صفت ساز

|                       |                        |                        |                            |
|-----------------------|------------------------|------------------------|----------------------------|
| ا ← گوارا- کوشا       | گار ← پرهیزگار- رستگار | گر ← کاوش گر- برزگر    | گان ← ناوگان- مهرگان       |
| گانی ← خدایگانی       | گانه ← یگانه- جداگانه  | گین ← شرمگین- غمگین    | آگین ← عطرآگین- شرمآگین    |
| م ← دوم- چندم         | م ← دومین- کدامین      | ور ← سخنور- جانور      | چی ← تماشایچی- درشکه چی    |
| اور ← تناور- دلاور    | نده ← پرنده- زبینه     | ی ← خوردنی- تماشایی    | و ← هندو- شکمو- اخمو- ریشو |
| ین ← سنگین- چرمین     | ینه ← گنجینه- پشمینه   | اومند ← تنومند- برومند | ان ← لرزان- پویان          |
| انه ← مردانه- دوستانه | انی ← چراغانی- نورانی  | کی ← یواشکی- دزدکی     | ناک ← ترسناک- نمناک        |
| مند ← هنرمند- دانشمند | ور ← رنجور- مزدور      | وند ← فولادوند- خداوند | ه ← سبزه- گرفته            |

پس وند های همانندی

|                         |                          |                        |                            |
|-------------------------|--------------------------|------------------------|----------------------------|
| وش ← مهوش- پریوش        | فام ← گلفام- سیم فام     | گون ← گندم گون- قیرگون | دیس ← تندیس- ناقدیس- گلدیس |
| سا ← پریسا- مهسا        | آسا ← رعداآسا- معجزه آسا | سان ← بیرسان- یکسان    | وار ← دیوانه وار- امیدوار  |
| واره ← سنگواره- جشنواره | ان ← کوهان               |                        |                            |

پس وند های مکان ساز

|                       |                       |                        |                           |
|-----------------------|-----------------------|------------------------|---------------------------|
| ان ← گیلان- کندوان    | سار ← رودسار- کوه سار | شار ← آبشار            | ستان ← بهارستان- هندوستان |
| بار ← رودبار- دریابار | کده ← آتشکده- میکده   | گاه ← چراگاه- تکیه گاه | زار ← خلنگ زار- لاله زار  |
| دان ← قندان- گلدان    | لاخ ← سنگلاخ- دیولاخ  | شن ← گلشن              | سیر ← گرمسیر- سردسیر      |

**نکته:** میان وند ها همگی واژه ی مشتق- مرکب می سازند: رنگارنگ - جستجو- شرح حال- واو به واو- پیچ در پیچ...

**نکته:** برخی واژه ها(ساده و غیر ساده) میان اسم و صفت یا میان قید و صفت مشترک هستند. دانشجو- دوستانه- زن...

✓ **تست:** در متن : « حس شرافتمندی ، مناعت، میهن دوستی ، عدم اطاعت از زور و سرکشی در برابر ستمگری

و اهمیت جانبازی ، رادمردی و آزادگی در سراسر شاهنامه ی فردوسی به بهترین وجه یافت می شود.» چند واژه ی

« مشتق، مرکب و مشتق- مرکب» یافت می شود؟ (75 %)

(سر/سری 90 /انسانی)

(1) شش - یک - هفت (2) شش - دو - شش (3) پنج - یک - شش (4) پنج - یک - هفت

✓ **تست:** در عبارت « به فضل و عنایت الهی و تحمل رنج مدام و پرهیز از حظوظ و تمتعات مشروع و با مایه گذاشتن دو گوهر بی عوض جان و جوانی خویش بر سر عرض خزاین گران بهای فکری ایرانیان و تدریس سلامت برانداز، اندک استیلا و اشرافی بر نکات و دقایق زبان و ادب فارسی برای راقم سطور حاصل گردیده است. » چند واژه ی « مشتق، مرکب و مشتق- مرکب» یافت می شود؟ (85 %)(زبان 90)

(1) شش - یک - دو (2) پنج - یک - دو (3) شش - دو - دو (4) هفت - دو - یک

✓ **تست:** در بین واژه های زیر ساختمان چند واژه به ترتیب از «صفت + اسم + وند» تشکیل شده است؟(65%)

«نوآموزی، چهارراه، هیچ کاره، تازه وارد، رنگین کمان، هزار ساله، سرخگون، دادگستری، سه پایه، دور افتاده» (انسانی 90)

(1) یک (2) دو (3) سه (4) چهار

چوان! هرگاه شنیدی صدایی در درونت می گوید تو نقاش نیستی، با تمام نیرو  
نقاشی کن؛ آن صدا خاموش خواهد شد!  
« وئسان ون گوگ »

## نظام معنایی زبان

**همنشینی:** بعضی واژه ها یک معنای مستقیم و یک یا چند معنای غیر مستقیم دارند. معنای غیر مستقیم آن ها از قرار گرفتن در کنار واژه های دیگر نمایان می شود. به بیان دیگر، دریافتن معنی واژه هایی که چند معنایی هستند، از راه همنشینی آن ها با دیگر واژه ها است:

مهر در پاییز است.  
ماه مهر

مهر بورز.  
محبت

مهر می تابد.  
خورشید

تغییر معنا در واژه ها: 

**تمرین:** از راه هم نشینی واژه ها معنای آن ها را بگویید:

|                |                |                |                |
|----------------|----------------|----------------|----------------|
| گرفتن + ماهی ← | گرفتن + نقشه ← | گرفتن + کشور ← | گرفتن + نامه ← |
| بردن + بازی ←  | بردن + بار ←   | بردن + دل ←    | بردن + خودرو ← |

**تمرین:** معنای واژه های زیر را نوشته و بگویید از هم نشینی با کدام نقش، آن را دریافتید؟

|                                           |                                        |
|-------------------------------------------|----------------------------------------|
| زدن: دزد، نیمه شب طلا فروشی را زد. ( )    | پدر ریش هایش را با تیغ زد. ( )         |
| خوردن: ما به این جور غذاها نمی خوریم! ( ) | ما این جور غذاها را نمی خوریم. ( )     |
| پريدن: از ترس ناظم رنگش پرید. ( )         | باز هم مثل دیوانه ها پریدند به هم. ( ) |
| آمدن: آن مبل به رنگ دیوار ما می آید. ( )  | مادر بزرگ به خانه ی ما می آید. ( )     |

✓ تست: معنی فعل گزینه های ... و ... از هم نشینی با نقشی واحد روشن می شود. (80%) (داریوش راوش - سراسری امسال!)

|                                |                                     |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| 1) مریم در کنسرت پیانو می زند. | 2) شاه کلید به همه جور قفل می خورد. |
| 3) دلم از حرف هایش خیلی گرفت.  | 4) از حرف هایش خیلی پند گرفتم.      |
| الف) 1 و 2                     | ب) 1 و 4                            |
| ج) 2 و 3                       | د) 3 و 4                            |

## روابط چهارگانه ی معنایی

همنشینی واژه ها در کنار هم ممکن است 4 گونه ارتباط را ایجاد کند:

- 1- **تضاد:** ← دو واژه که نقطه ی مقابل هم باشند (آرایه ی تضاد): سفید و سیاه
- 2- **تناسب:** دو واژه که با هم در یک زیر مجموعه باشند (آرایه ی تناسب): کتاب و مجله
- 3- **ترادف:** دو واژه که معنای یکسان داشته باشند: بو و رایحه
- 4- **تضمن (شمول):** واژه ای که معنایش شامل 2 یا چند مصداق باشد، نسبت به همه ی آن مصداق ها تضمن شمول دارد: میوه و نارنگی

تمرین: نوع روابط این واژه ها را مشخص کنید:

|               |                   |              |                |
|---------------|-------------------|--------------|----------------|
| نتیجه و ثمر ← | ساقه و ثمر ←      | هلو و ثمر ←  | زیان و ثمر ←   |
| مقصد و راه ←  | بیراهه و راه ←    | مسیر و راه ← | خیابان و راه ← |
| سیر و روشن ←  | سیر و غذا خورده ← | سیر و سبز ←  | سیر و سبزی ←   |
| ذکر و عبادت ← | ذکر و فراموشی ←   | ذکر و بیان ← | ذکر و روزه ←   |

## وضعیت های زبان

(1) از فهرست واژگان حذف شده اند: برگستان، سوفار، آزنداک 

(2) معنای پیشین را از دست داده و معنای جدید گرفته اند: 

کثیف (ستبر - غلیظ ← ناپاک)      سوگند (جوهر گوگرد ← قسم)

(3) باهمان معنای پیشین به حیات خود ادامه می دهند: بوسه - شادی - کودک - درخت 

(4) هم معنای پیشین را نگه داشته اند و هم معنای تازه گرفته اند: ضبط، سپر، یخچال 

تمرین: واژه های زیر مشمول کدام یک از وضعیت های 4 گانه شده اند؟

|             |            |          |            |
|-------------|------------|----------|------------|
| ترگ ( )     | ترکش ( )   | رنا ( )  | زین ( )    |
| دستار ( )   | سفینه ( )  | ملت ( )  | پالهنک ( ) |
| در رفتن ( ) | رکاب ( )   | شوخی ( ) | جبهه ( )   |
| تماشا ( )   | گیرنده ( ) | دفتر ( ) | چشم ( )    |

✓ تست: در کدام گزینه همه ی واژه ها تنها با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه می دهند؟ (50%)

(هفدهمین المپیاد ادبی)

1) بلور، خروش، سپر      2) ایتم، برهان، پرّه      3) پیکان، برگستان، قطره      4) تپه، دیوار، فرزانه

✂ شیوه های ساخت واژه

1) ترکیب: کتاب خانه- مردم دار

2) اشتقاق: ورزش- نماینده

3) سرواژه سازی (علامه اختصاری): ناجا (نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران)

✂ تمرین: شیوه ی ساخت واژه های زیر را بیان کنید:

|                 |                   |                    |
|-----------------|-------------------|--------------------|
| گفتمان ← اشتقاق | سرسرا ← ترکیب     | مدادپاک کن ← ترکیب |
| هم سنگ ← اشتقاق | تکیه گاه ← اشتقاق | هما ← سرواژه سازی  |
| گرما ← اشتقاق   | شیشه شور ← ترکیب  | سمت ← سرواژه سازی  |

بگذار ذهنت همچون برکه ی ساکنی در جنگل، صاف و زلال باشد. «بودا»

# ویرایش

 **تعریف:** باز نگری نوشته از جهات گوناگون همچون محتوا، املا، علائم نگارشی، صحت و اعتبار، سبک بیان،

آراستگی، نظم و... را ویرایش یا ویراستاری گویند و به کسی که این کار را انجام می دهد ویراستار و به نوشته ای که ویراستاری شده ویراسته می گویند.

## انواع ویرایش

- 1- **ویرایش فنی:** مربوط به آراستگی ظاهری و نظم و ترتیب بخشیدن به نوشته است.
- 2- **ویرایش زبانی و ساختاری:** مربوط به جنبه های دستوری، نگارشی و املائی است.
- 3- **ویرایش تخصصی:** مربوط به جنبه های علمی یا تخصصی اثر است.

**نکته:** ویرایش فنی تنها مربوط به نوشتار است اما ویرایش زبانی هم شامل نوشتار است و هم گفتار.

علائم سجاوندی مربوط به ←      مطابقت نهاد جدا و نهاد پیوسته مربوط به ←      رسم الخط مربوط به ←

## الف) ویرایش فنی

- 1- **کاربرد درست همزه (نباید زیر آن کسره گذاشت):** سائل- جزء- منشأ

**نکته:** در صورتی که همزه آخرین حرف واژه باشد هنگام مضاف شدن می تواند حرکت کسره بگیرد: جزء اول

- 2- **حذف همزه از الف ممدوده:** املاء ←      امضاء ← امضا      بهاء ← بها

**نکته:** عباراتی که بدون تغییر از عربی وارد فارسی شده اند همزه در الف ممدود آن ها حذف نمی شود:

به لقاء الله پیوست.

- 3- **تشدید:** تنها جایی اجباری است که نگذاشتن آن تفاوت معنایی ایجاد می کند.

باده ←      بنا ←      مولر ←

**نکته ی سفت!** نگذاشتن تشدید جز در موارد استثنایی ایراد نیست اما گذاشتن تشدید بی جا ایراد ویرایشی است؛ واژه های زیر هیچ یک تشدید نمی خواهند (پس آنها را سفت نخوانید!):

عادی- شفقت - فوق العاده- علی حده- قضات- تربیت- بودجه- تسلیت- تهنیت

- 4- **جدا نویسی واژه های مرکب (در صورتی که موجب بدخوانی شوند):** حاصلضرب - قسطبندی

- 5- **استفاده ی بجا از نقش نمای اضافه:** توپ بازی - توپ بازی

- 6- **کامل نوشتن عبارت دعایی:** فاطمه سلام الله علیها      و یا به صورت اختصاری نوشتن آن: فاطمه(س)

- 7- استفاده ی درست از ی میانجی: کوره ی داغ - گره کور  
و استفاده نکردن از علامت همزه ی میانجی: خانه کهن
- 8- املای واژه های هم آوا: اثاث/ اساس - صواب / ثواب - خوار / خار
- 9- رعایت ارتباط موضوعی بندها
- 10- رعایت علانم نگارشی

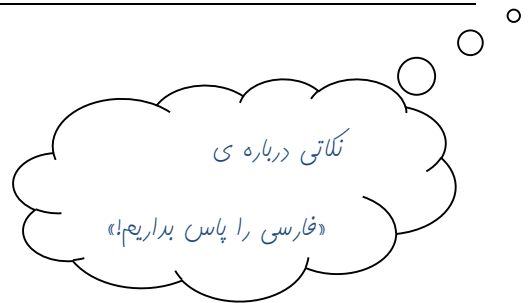
☑ تست: کدام گزینه نیاز به ویرایش فنی ندارد؟ (90 %)

- 1) نیمی از مؤفقت ما به دست تدبیر و نیمی در گرو تقدیر می باشد. (2) مبدا در برابر دشمن سپر بیاندازی.
- 3) اگر پرنده ای در مسیرت دیدی؛ یاد من کن.
- 4) کودکان سومالیایی از سوء تغذیه ی شدیدی برخوردارند.

## ب) ویرایش زبانی

- 1- اصل بر شیوه ی نوشتاری است مگر متن یا نقل قولی که با شیوه ی گفتاری متناسب باشد.

زبون ایرونیا فارسیه ← زبان ایرانی ها فارسی است.



- 2- صفات را مؤنث ننویسیم! 

فانم شاعره ← فانم شاعر      مسئولین مربوطه ← مسئولین مربوط

- 3- تنوین، نشانه های جمع عربی (ات - ین - ون) و پسوند مصدر ساز (یت) فقط برای واژه های عربی تبار به کار می- رود و برای واژه های فارسی و دخیل غیر عربی ( انگلیسی، فرانسه... ) به ترتیب از (ی) نسبت، نشانه های جمع

فارسی(ها - ان) و مصدر (بودن) بهره می گیریم:

کاهآ ← ایرائیت ← دوما ← تلفناً ← سفارشات ←

## ر

راه های تشخیص واژه های عربی تبار از واژه های دیگر زبان ها

1. داشتن حروف (گچ پڑ) نشانه ی عربی نبودن یک واژه است: پژواک - چگور
2. داشتن ( ط/ظ/ص/ض/ح/ع/ث) نشانه ی عربی بودن یک واژه است: طناب- ضبط- صدا- حجم- جعبه- مثلث

3. اگر واژه ای دخیل با تکواژهای فارسی ترکیب شود و واژه ای غیر ساده بسازد فارسی تبار به شمار می آید:

پستیچی- فهمیدن- سرمقاله

4. توجه به واژه هایی که با وزن های معروف عربی ساخته شده اند:

مجنون ← مبارزه ← نادر ←

5. اگر بتوانیم برای واژه ای که به عربی بودنش شک داریم هم خانواده ای در وزن های عربی بسازیم، آن واژه عربی است:

خرج ← ..... / ..... / ..... / .....

6. حرف + اسم (جار و مجرور) عربی است: علی رغم – من باب – لهذا

7. ال نشانه ی اسم های عربی است: الغرض – السّاعه – سریع السّیر

تمرین: تبار واژه های زیر را مشخص کنید:

|           |     |        |     |        |     |
|-----------|-----|--------|-----|--------|-----|
| مداد ←    | ( ) | فرش ←  | ( ) | غروب ← | ( ) |
| با کلاس ← | ( ) | جزوه ← | ( ) | دژم ←  | ( ) |

4- پرهیز از دوباره جمع بستن جمع های عربی (جمع الجمع). مفرد واژه های زیر را بنویسید.

|             |             |            |
|-------------|-------------|------------|
| اخبارها ( ) | خواص ها ( ) | شئونات ( ) |
| نظرات ( )   | رسومات ( )  | امورات ( ) |

نکته: برخی جمع های مکسر عربی در فارسی به صورت مفرد جا افتاده اند که جمع بستن آنها ایرادی ندارد. مفرد واژه های زیر را می دانید؟

|            |             |                 |                 |                |            |
|------------|-------------|-----------------|-----------------|----------------|------------|
| حوریان ( ) | عمله ها ( ) | طلبه ها ( )     | اسلحه ها ( )    | اربابان ( )    | بقولات ( ) |
| حبوبات ( ) | فتوحات ( )  | انتشارات ها ( ) | انتخابات ها ( ) | تظاهرات ها ( ) |            |

نکته: جمع بستن واژه های فارسی با وزن های مکسر عربی درست نیست: میادین – فرامین – اساتید

5- رعایت کوتاهی در جملات (ایجاز):

من یک کیف خریدم که رنگش قهوه ای بود ←

6- حذف درست فعل به قرینه:

(الف) رعایت شخص : و ما چنان برانگیخته که هوش از سرمان گریخته بود. (کنستانتین کاوافی)

(ب) توجه به تکراری بودن فعل محذوف: لایحه ی قانون کار در مجلس مطرح و به تصویب رسید.

(ج) مثبت یا منفی بودن هر دو فعل رعایت شود: ارسطو تقلید را کنشی طبیعی و بنابراین جدا از وجود انسان نمی دانست.

7- پرهیز از کاربرد فعل مجهول هنگامی که کننده یا نهاد آن فعل در جمله وجود دارد:

نقاشی های کم نظیری بوسیله ی کمال الملک آفریده شده است ←  
مقام چهاردهم مسابقات المپیک از سوی ورزشکاران ایرانی کسب شد. ←



## 8- نکاتی داغ درباره ی عدم مطابقت نهاد جدا و پیوسته !

الف) احترام: آقای مدیر ..... (رفتن)

ب) اسم های بی جان جمع می توانند با فعل مفرد و یا جمع بیایند: چراغ ها خاموش...../.....(شدن)

ج) در صورتی که اسم بی جان دارای صنعت تشخیص باشد باید با فعل جمع بیاید: جاده ها مسافران را بدرقه.....(کردن)

د) برخی اسم های بی جان جمع که تشخیص هم ندارند، فقط باید با فعل مفرد بیایند و این نکته ای شنیداری است:

حقوق بسیاری از مردم پایمال.....(شدن)

تا سال آینده 1000 مسجد دیگر در سطح کشور ساخته.....(شدن)

ر) اسم های جمع حتی اگر مضاف الیه جمع نیز داشته باشند با فعل مفرد می آیند؛ مگر اینکه خودشان جمع بسته شوند:

گروه، دسته، سپاه، کاروان، ایل، تیم، لشکر.....(آمدن)

گروه نظامیان.....(آمدن) گروه های نظامی.....(آمدن)

ز) ملت استثنائاً هم با فعل جمع می آید و هم مفرد. مردم فقط با فعل جمع می آید.

ملت...../.....(فهمیدن) مردم.....(شوریدن)

س) اسم های مبهم (کسی/چیزی/هرکس/دیگری/هرکه/یکی/هیچ کس) با فعل مفرد می آیند. هیچ کس تنها.....(ماندن)

ش) (هریک/هرکدام/هیچ یک/هیچ کدام) می توانند با فعل مفرد و جمع بیایند: هر کدام به کاری سرگرم...../.....(بودن)

هـ) اسم های مبهم (برخی/بعضی/تعدادی/شماری) اگر برای جاندار بکار روند فقط با فعل جمع و اگر برای بی جان به

کار روند با فعل مفرد یا جمع می آیند:

بعضی اعتراضات مورد رسیدگی قرار...../.....(گرفتن) بعضی به این موضوع اعتراض.....(داشتن)

## 9- ابهام و کژتابی: هنگامی که از یک عبارت یا جمله، دو یا چند معنی برداشت شود که موجب گمراهی خواننده

گردد، ابهام یا کژتابی وجود دارد:

الف) معطوف به صفت:

دو سرباز روسی و چینی دو خواهر و برادر

ب) برخی ترکیبات وصفی و اضافی:

همسر هنرمند 1- ← 2- ←

همسایه ی ده ساله ی من 1- ← 2- ←

(ج) مشخص نبودن مرجع ضمیر - ش: - ش وقتی پس از 2 اسم می آید گاهی پیدا نیست که به کدام یک بازمی گردد:

سینا به برادرش گفت که کتابش را خوانده است. - ش اول ابهام ( ) - ش دوم ابهام ( )

(د) آمدن برخی قید ها:

آموزگار تنها به سامان توجه نمی کند: 1- ←

2- ←

راوش مانند من به شعر علاقه ندارد: 1- ←

2- ←

در شب سرد زمستانی / کوره ی خورشید / همچون کوره ی گرم چراغ من نمی سوزد: «نیما»

1- ← 2- ←

☑ تست: کدام گزینه کژتابی ندارد؟ (80 %)

(1) بابک گفت که مقاله اش در مجله ی دانشکده منتشر شده است.

(2) بو علی سینا پس از پنجاه و هشت سال زندگی در همدان درگذشت.

(3) ما از پسر شهیدی سخن می گوئیم که جانش را در راه آزادی میهنش نثار کرد.

(4) محمود با برادر همسایه اش، احمد، به مسافرت رفت.

---

10- نقش نمای مفعول (را) باید بلافاصله پس از گروه اسمی مفعول بیاید؛ نه پس از جمله ی پیرو که مفعول را توضیح

می دهد:

کتابی که به من هدیه داده بودی را خواندم ←

---

11- واژه ها را با حروف اضافه ی اختصاصی خودشان به کار ببریم:

شرم /گرفتن / بردن(بازی) /حاکمی /نفرت / توقع /استیضاح ← ( )

عشق /رساندن /اعاده/باختن(بازی)/تعدی ← ( ) تسلط/برتری ← ( )

جنگیدن/تفاوت/آشتی/آشنایی ← ( ) مهارت/کوشش/پیروزی/تحصیل ← ( )

---

12- برخی واژه ها دارای 2 حرف اضافه ی اختصاصی هستند:

شراکت ( / ) کار / هم کار مشورت ( / ) زمینه ی/دوستان انتقال ( / ) مقصد / مبدأ

تجاوز ( / ) حدّ خود / حقوق دیگران هجوم ( / ) مقصد / مبدأ احوال پرسسی ( / ) حاضرین/ غایبین

---

نکته: حروف اضافه باید به قرینه ی لفظی حذف شوند

باختن یا بردن از یک تیم تأثیری بر محبوبیت تیم ما نمی گذارد. ←

به حقوق کارگران نه چیزی اضافه شد نه کم شد ←

---

13- پرهیز از حشو: تکرار بی دلیل یک مفهوم در قالب دو واژه ی مترادف را حشو گویند:

فینال آخر - سوابق گذشته - سن بیست سالگی - مدخل ورودی - درخت تاک انگور - اوج قله ی کوه - تخم مرغ اردک - پس بنابراین - سؤال پرسیدن - سنگ حجرالاسود - جاده ی راه ابریشم - سال عام الفیل - شب لیلة القدر - بدر کامل ماه - از قبل پیش خرید کردن - از قبل پیش بینی کردن - تخته ی وایت برد - حسن خوبی - تهویه ی هوا - مثمر ثمر - مفید فایده - تربت خاک کربلا

**نکته:** تکرار واژه های مترادف به صورت معطوف در صورتی که برای تأکید باشد حشو نیست:

نباید کودک را لوس و نر بار آورد. خدایی که خالق و آفریدگار ماست قدرتش نیز بی نهایت و بی منتهاست.

14-  **شامل و مشمول** را به جای هم به کار نبریم:

اگر جمله با (دربگیرنده ی) جواب بدهد ← شامل  
اگر جمله با ( زیر پوشش ) جواب بدهد ← مشمول  
پسران بالای 18 سال .....قانون نظام وظیفه اند. .....قانون نظام وظیفه.....پسران بالای 18 سال است.

15- قید های تأکید (بدون تردید/ بی شک/ حتماً/ بی گمان/ به درستی که/ واقعاً...) در صورتی که کار می روند که ما راجع به موضوع اطمینان کامل نداشته باشیم:

بی گمان روزی هنرمند بزرگی خواهم شد. ( ) واقعاً نقاشی یک هنر است! ( )

16-   زمان فعل ها باید با هم هماهنگ باشد:

پرنده گانی که از ایران کوچ کردند، دیگر دریاچه ی ارومیه را ندیده اند. ( )

17- آوردن دو قید پرسش برای یک جمله ( آیا + چگونه/ کی/ چرا / کجا / چه...) اشتباه است:

آیا چه کسی سخنم را باور می کند؟

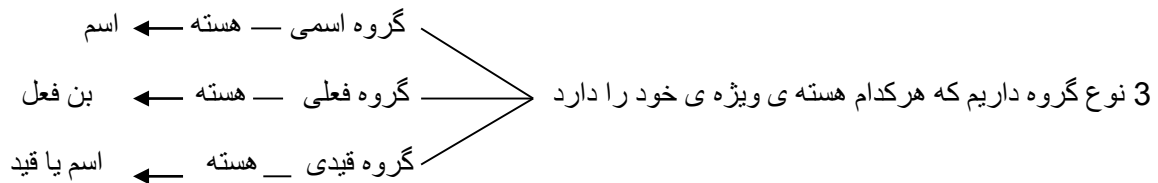
✓ **تست:** در متن زیر چند غلط نگارشی وجود دارد؟ ( 95 % ) (سراسری- انسانی 84)

« نثر فارسی در پایان اواخر دوره ی خواجه رشید الدین از اطناب و تکلف کاملاً دور نشده که پریشان نویسی و سستی سبک عصر صفویان، گریبان گیر او شد. اندکی بعد در عهد و زمان نادری در خراسان نویسنده گانی چون میرزا مهدی خان استر آبادی، پیدا شد و با نوشتن کتاب های پرتکلف و ثقیلی چون درّه ی نادره و جهان گشای نادری، بر شیوه ی وصّاف الحضرة رفتند. عوامانه شدن نثر و در آمیختن آن با الفاظ و تعبیرات تازی، سبک نگارش پارسی را از ضعف و سستی برخوردار کرده است.»

(1) چهار (2) پنج (3) شش (4) هفت

وقتی کسی احساس می کند باید پرواز کند هرگز نمی تواند به خریدن رضایت دهد. « هلن کالر»

# گروه اسمی



**تعریف گروه اسمی:** واژه یا مجموعه ای از واژه ها که نقش های (نهاد، مفعول، متمم، مسند و منادا) را می پذیرند. بنابراین برای شمارش گروه های اسمی کافی است نقش های بالا را شناخته و بشماریم.

**پرسش:** پندر گروه در عبارت زیر هست؟

« پسرم، وقتی از مدرسه می آیی برای مهمانی امشب پندر کیلو میوه بفر و خیلی زود با تاکسی به خانه برگرد تا مادر نگران نشود.»

## راه های پیدا کردن هسته ی گروه اسمی

1- اگر گروه اسمی یک واژه بود، همان یک واژه، هسته ی گروه اسمی خودش خواهد بود.

هوا تاریک شد. نهاد و هسته ی نهاد ← مسند و هسته ی مسند ←

2- اگر گروه اسمی از چند واژه تشکیل شده باشد 2 حالت وجود دارد: یا میانشان نقش نمای اضافه و صفت وجود دارد یا خیر:

اولین واژه ی کسره دار : چند جلد کتاب خوب شعر خواندم.

آخرین واژه ی بی کسره : همین چند جلد کتاب را خواندم.

## نکات هسته ای !

1- گروه اسمی به کمک حروف عطف می تواند بیش از یک هسته داشته باشد:

کتاب و دفتر و قلم خریدیم. ... تا هسته

2- هسته ی گروه اسمی اگر با نشانه ی جمع همراه باشد مفرد آن را در نظر می گیریم:

مسجد های شهر ما ← هسته ← مساجد شهر ما ← هسته ←

3- شاخص و بدل حتی اگر نخستین واژه ی کسره دار هم باشند هسته نخواهند بود:

ایرج میرزای شاعر انجیل، کتاب مقدس مسیحیان را باید خواند.

👉 **وابسته های گروه اسمی:** هسته ی گروه اسمی می تواند همراه واژه یا واژه هایی بیاید یا تکواژ تصریفی بگیرد که به این ها وابسته می گویند. وابسته ها بر دو نوع هستند:

| وابسته های پیشین | هسته | وابسته های پسین |
|------------------|------|-----------------|
| صفات پیشین       |      | صفات پسین       |
| ممیز             |      | مضاف الیه       |
| شاخص             |      | شاخص            |
|                  |      | تکواژهای تصریفی |

## 👉 وابسته های پیشین

**الف) صفات پیشین :** اگر پس از این واژه ها اسم وجود داشته باشد صفت، و گرنه ضمیر هستند:

1- صفت اشاره : این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این چنین، آن چنان، این گونه... + اسم  
همین لباس را بپوش. همین را بپوش.

2- صفت پرسشی : که، کدام، کدامین، چه، چند، چندمین، چه سان، چگونه، چه قدر... + اسم  
چه کار می کنی؟ چه می کنی؟

3- صفت تعجبی : چه، عجب، چقدر + اسم  
چه گل خشبویی! چه خشبو!

4- صفت مبهم : همه، هیچ، فلان، بهمان، چند، چندین، هرگونه، همه نوع، کلیه، هر، بعضی، برخی، خیلی، بسیاری، کمی، اندکی، چندی، قدری، مقداری، دیگر... + اسم

برخی انسان ها پیروز می شوند. برخی پیروز می شوند.

پند نکته ی فلفلی

1- هیچ در معنای (اصلاً - آیا - تا به حال) قید است، نه صفت مبهم: هیچ فکرش را می کردی؟!

2 - دیگر در معنای (از این به بعد- از آن به بعد) قید است، نه صفت مبهم: دیگر دروغ نمی گویم!

3- هر بدون اسم نمی آید و همیشه صفت مبهم است؛ پس نمی تواند ضمیر مبهم شود: هر کس هر حقی به خود می دهد.

5- صفات شمارشی : اصلی : یک، دو، سه... سه و نیم... صدها... هزار و یک... میلیون ها... + اسم

ترتیبی (1) : نخستین = یکمین = اولین، دومین، سومین... آخرین + اسم  
چهل دانشجو اولین شاعر

- 6- صفت برترین (عالی) : زیباترین، مهین، بزرگ ترین، کهن، کوچکترین، بهین، بهترین، کمینه، کمترین ... + اسم  
بهترین دوست  
باهوش ترین بچه



### نکات مقدس ...

- 1- برخی از وابسته ها مانند (چه، چقدر، چند) در گونه های مختلف صفت ظاهر می شوند؛ راه تشخیص آن ها داخل جمله و از روی معنا است:

پقدر طلا می شری؟      پقدر طلا!      پندر پرنده شکار کرده ام.      پندر پرنده شکار کرده ام؟

- 2- اگر وابسته های پیشین کسره بگیرند دیگر وابسته ی پیشین نیستند و خودشان هسته خواهند بود:

بهترین انسان ها      چقدر کتاب در آزمون می آید؟      همین داستان بر ایم قشنگ بود!

- 3- «همه» استثنا است! یعنی اگر کسره بگیرد باز هم وابسته ی پیشین به شمار می آید:

همه کارگران رفتند.      همه ی کارگران رفتند.

- 4- اگر پس از صفات پیشین، اسم آمده باشد اما میانشان ویرگول یا درنگ وجود داشته باشد، دیگر وابسته ی پیشین نیستند؛ زیرا نقش جداگانه ای پذیرفته اند:

این کتاب را خوانده ای؟      این کتاب من است.      بعضی غذاها ترشند      بعضی غذاها ی ترش دوست ندارند.

- 5- اگر وابسته های پیشین را پس از هسته، اما در همان گروه ببینیم، هنوز وابسته ی پیشین به شمار می آیند:

همه ی یادگاری های این دو تا بهترین دو ست فلان مدرسه ی قدیمی      ... وابسته ی پیشین

(ب) شاخص : لقب هایی که بلافاصله پیش یا پس از اسم علم می آیند و وابسته ی آن ها می شوند؛ مانند :

استاد - دکتر - شیخ - دایی - خاله - بی بی - آقا - خانم - نه نه - بابا - مامان - سردار - ملا - امام - امام زاده - شاه - سلطان - آیت الله - سرهنگ - خان - میرزا - حاجی - قاضی و ...

رضا قلی خان

سرهنگ سخایی

ایرج میرزا

استاد همایی



### نکات قیمتی!



- 1- بین شاخص و اسم علم نباید هیچ گونه فاصله ای وجود داشته باشد؛ اعم از بدل، کسره، ضمیر، بدل، درنگ و ...  
دکتر آرش رفت      استاد احمدی آمد      آن خلبان، عقاب آسمان، عباس دوران، حماسه ی بزرگی آفرید

- 2- شاخص نباید نقشی جدا از اسم علم داشته باشد. مثلاً در نمونه های زیر شاخصی وجود ندارد:

نرگس خاله شد.      دکتر پرویز را عمل کرد.      خشایار شاه ایرانیان است.

3- گاهی اسم ها دو شاخص می گیرند:

آغا محمد خان

شاه شیخ ابو اسحاق

4- شاخص هرگز مضاف اله نمی شود. اگر شاخصی در جایگاه مضاف الیه بیاید این نقش را به اسم علم پس از خودش می دهد. دیوان استاد همایی  
هسته شاخص م الیه م الیه

ج) ممیز: همان واحد شمارش است که یکی از وابسته های پیشین بوده و خود وابسته ی صفت شمارشی اصلی است. (ممیز وابسته ی عدد پیش از خودش است و هر دو با هم وابسته ی هسته اند)

دو تا سنگ

عدد + ممیز + اسم



نمونه هایی از واحد های شمارش

|                         |                   |                                                             |                             |
|-------------------------|-------------------|-------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| تفنگ ← قبضه             | قالی / فرش ← نخته | هوایما / تانک ← فروند                                       | پارچه ← توپ / قواره / طاقه  |
| پوشاک ← دست / دوجین     | اشیا ← دانه / تا  | طول ← میلی متر / سانتی متر / متر / کیلومتر / مایل / فرسخ... |                             |
| ارتفاع ← متر / پا / فوت | آدم / شتر ← نفر   | مغازه ← دهنه                                                | ماشین / آپارتمان ← دستگاه   |
| درخت ← اصله             | سیگار ← نخ        | چاه و لاستیک ← حلقه                                         | وزن ← گرم / کیلو / سیر / تن |



نکات خفن ممیز!

1- اگر پس از ممیز اسم نیاید دیگر ممیز نیست: هزار فرسنگ راه پیمودم.

2- لزومی ندارد ممیز واحد شمارش شناخته شده ای باشد. هر چیزی که در جایگاه واحد شمارش قرار گیرد ممیز است

دو فرقان خاک      سه کیسه سیمان      یک کامیون عمه

3- اگر واحد شمارش کسره بگیرد هسته است، نه ممیز!      سه گونی. برنج

4- ممیز و اسم بعدش باید یک جا خوانده شوند و میانشان درنگ و ویرگول نباشد، وگرنه نقش متفاوتی خواهند داشت:

|                  |                                 |
|------------------|---------------------------------|
| بی درنگ          | آن دو نفر دوست به مسافرت رفتند. |
| با درنگ          | آن دو نفر دوست هستند.           |
| دو کیلو سیب بخر. | تا اندازه ی دو کیلو سیب بخر.    |

5- کلمات خط کشیده ی زیر (هر - چند - چندین - آخرین و ...) که با ممیز همراه شده اند در حکم عددند:

چند تا سیب      هر نخ سیگار      آخرین قبضه تفنگ      چندین نسخه کتاب خطی

## و ابسته های پسین

نشانه های جمع: (ان - ها) (ات - ين - ون)  
(ی) نکره

الف) تکواژ های تصریفی



جمع های مکسر وابسته ی پسین از نوع نشانه ی جمع ندارند: ابیات - قوانین - قرون = 1 تکواژ

انواع (ی): از میان انواع (ی) تنها (ی) نکره است که وابسته ی پسین به شمار می آید و راه تشخیص آن

ها نیز تنها داخل جمله است:

1- (ی) نکره: اسم + ی ← او پیرمردی مهربان بود. / اسم + صفت + ی ← او پیرمرد مهربانی بود.

قاصدکی بر شانه ام نشست. حذف (ی) + یک/این/آن/هیچ ← یک قاصدک بر شانه ام نشست

2- (ی) میانجی: میان دو مصوت می آید: داستان های زندگی

راوی داستان (ی) میانجی این گونه ترکیب ها که خودشان به ی ختم می شوند، نوشته نمی شود و فقط شنیده می شود)

3- (ی) مصدری: اسم یا صفت + ی ← پیرمردی عالمی دارد.

شادی شما آرزوی من است. حذف (ی) + بودن / شدن ← شاد بودن شما / شاد شدن شما...

نام نویسی در کلاس موسیقی رایگان است. نگه داشتن (ی) + کردن ← نام نویسی کردن ...

4- (ی) نسبت: اسم + ی ← صفت نسبی این لباس های پیرمردی را نپوش!

درختان قدیمی / دوستان مدرسه ای / مردم روستایی افزودن (ی) نکره میان دو واژه ← درختانی قدیمی ...

5- (ی) اسنادی: خودت پیرمردی!

تو سرو جویباری تو لاله ی بهاری حذف (ی) + هستی ← تو سرو جویبار هستی تو لاله ی بهار هستی

6- (ی) لیاقت: مصدر + ی ← صفت لیاقت خوردنی- نوشیدنی- دیدنی...

تمرین: انواع (ی) را در این شعرهای زیبای شاعر موج نو، احمد رضا امجدی پیدا کنید:

من فقط سفیدی اسب را گریستم. ( صبح از قفس طلایی بیرون آمدم. )

کودکی که روشنایی را بر تکه های کاغذ می کاشت. ، ( گندم ها در بی بستر ی بالغ می شدند. )

من در صدای نیلوفر ی ات سقوط می کنم. ( دریا، رؤیت نمی شود، دریا آموختنی است. )

تو آن شبی که مهتاب در کوزه صبور بود. ( خواب من در زمستان، تعبیر بیداری است. )

## (ب) صفات پسین :

1- **صفت شمارشی ترتیبی (2) :** اول، یکم، دوم، سوم...چندم خیابان دوم بن بست اول نفر چندم

توجه: برخی صفات مانند (دیگر، چند، اعداد ترتیبی نوع 2 و...) می توانند هم صفت پیشین بیایند و هم صفت پسین:

|                      |                     |                 |
|----------------------|---------------------|-----------------|
| پرندگان دیگر (پسین)  | چند قطعه ای (پیشین) | روز دوم (پسین)  |
| دیگر پرندگان (پیشین) | قطعاتی چند (پسین)   | دوم روز (پیشین) |

## 2- صفات بیانی

2/1 **صفت بیانی ساده:** سفید، خوشمزه، خوب، قشنگ، ترسو، دراز، خردمند، صاف، تیره، مهربان، سرخ پوست، کوچک

2/2 **صفت فاعلی** بن فعل / اسم + گر / گار ← زرگر - آموزگار - رفتگر - بازیگر

بن ماضی + ار / ه ← خریدار - آمده - رفته

بن مضارع + نده / ان ← رونده - روا - روان

2/3 **صفت مفعولی :** بن ماضی + ه / ه ← خریده / پوشیده

کلاهتو بذار بالاتر! (بن ماضی + ه) : 

اگر فعل گذرا به مفعول بود ← مفعولی اگر فعل ناگذر به مفعول بود ← فاعلی

کشته ← مرده ← رسیده ←

دل شکسته ← دست نوشته ← بالا آمده ←

**نمونه هایی دیگر از صفات فاعلی و مفعولی :**

جلودار - انگشت نما - دم بریده - دربست - بهانه بیار - بخور و نمیر - دل به دریا زده - دست از جان شسته - پشمالود -

خر رنگ کن - نادان - بخور - شب زده - کارکشته - دستباف - دادخواه - هماهنگ - جاده صاف کن - باد آورده - بر باد رفته

2/4 **صفت نسبی:** اسم + (ی - ه - انه - انی - ین - ینه - چی) ← احمدی - سبزه - مردانه - جسمانی - زرین - سیمینه - تفنگچی

2/5 **صفت لیاقت:** مصدر + ی ← خواستنی - نوشتنی - ماندنی - دوست داشتنی - دل دادنی - گفتنی

**تست:** صفات های به کار رفته در عبارت «چه اندوه جان کاه و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می بایست همه ی

اشیای عزیز را ترک کند و خاک وطن را وداع ابدی گوید.» به ترتیب عبارتند از: (70 %) (سراسری 85 - زبان)

1) تعجبی - مفعولی - بیانی - نسبی - اشاره - فاعلی - نسبی (2) پرسشی - مفعولی - اشاره - بیانی - مبهم - ترتیبی - نسبی

3) تعجبی - فاعلی - بیانی - اشاره - مبهم - بیانی - نسبی (4) پرسشی - فاعلی - نسبی - بیانی - مبهم - اشاره - بیانی

**(ج) مضاف الیه :** اسم یا ضمیری که به اسم یا ضمیر دیگر افزوده شود:

زندگی انسان چشمان تو دستم خود پدر خودشان نوک کوه خویشان ما

اگر ضمیر شخصی کسره بگیرد قسمت دوم همیشه صفت خواهد بود و ترکیب وصفی ← من بیچاره- توی رئیس

انواع اضافه / تعلق: برگ درخت- دسته ی عینک- مسیر تهران- در میان گذاشتن سخن- کاغذ کتاب-  
غیر تعلق: کشتی عشق- پای تعدی- دست ارادت- گردنبند طلا- دریای خزر- داس مرگ- کشور ایران

راه های تشخیص ترکیب  
وصفی، و اضافه،

### الف ( ترکیبات وصفی

1- در ترکیب وصفی می توان میان 2 جزء وصفی (ی) نکره گذاشت:

درخت ( ی ) کهن ← ترکیب وصفی درخت ( - ) کدخدا ← ترکیب اضافی

2- با ترکیب وصفی می توان جمله ی 3 جزئی گذرا به مسند ساخت:

کتاب مفید ← کتاب مفید است ترکیب = وصفی کتاب جعفر ← ترکیب = اضافی

3- صفت ها (تر/ترین) می گیرند اما اسم ها خیر: آب زلال (تر) ← وصفی آب چشمه ( - ) ← اضافی

### ب) ترکیبات اضافی

1- میان ترکیبات اضافی تعلق می توان (این) گذاشت: آرامش ( این ) کویر ← اضافی زندگی ( - ) ناآرام ← وصفی

2- با اضافه های تعلق می توان جمله ی 3 جزئی گذرا به مفعول ساخت:

مجری برنامه ← برنامه مجری دارد ترکیب = اضافی مجری رادیویی ← ترکیب = اضافی

2) اگر میان صفت یا مضاف الیه بودن واژه ای شک کردیم در صورتی که بتوانیم از آن واژه صفت

بسازیم، نتیجه می گیریم که آن واژه خودش اسم بوده و ترکیبی بسازد ترکیب اضافی است؛ مثلاً:

غرب ← غرب زده، غربی قدیم ← قدیمی ترس ← ترسو، ترسناک شجاعت ← شجاع

کشورهای غرب، تهران قدیم، ویژگی ترس، مدال شجاعت ← ترکیب اضافی

نکته ی قلب

می دانستید منظور از صفت همان موصوف است اما منظور از مضاف الیه، مضاف نیست؟!

به عبارت دیگر می توان میان موصوف و صفت نشانه مساوی گذاشت اما میان مضاف و مضاف الیه خیر.

گل خشبو ← خشبو = گل ترکیب ( وصفی ) گل گلدان ← گلدان ≠ گل ترکیب ( اضافی )

## ✓ نکات کلی ترکیبات وصفی و اضافی

- 1- شمارش ترکیبات وصفی ← همه ی انواع صفت های پیشین و پسین
- 2- شمارش ترکیبات اضافی ← مضاف الیه- ضمائر متصل (در نقش مضاف الیه)
- 3- صفت پسین می تواند با فاصله از موصوف خود بیاید:  
حافظ شاعری است در تمام دوران ها ماندگار.
- 4- اگر ترکیبات وصفی و اضافی حذف به قرینه ی لفظی شده باشند حسابشان می کنیم:  
نقشه و طرح و رنگ قالی ها ← ... ترکیب اضافی      این روستای مه گرفته و باره های شالی ← ... ترکیب وصفی  
پندر کتاب فطی و نامه ی قدیمی ← ... ترکیب وصفی      این غم و غصه ی همیشگی ← ... ترکیب وصفی  
این گونه جنگل ها و سبزه زاران آفریقا و آسیا ← ... ترکیب وصفی و ... ترکیب اضافی  
سرنوشت و مرگ و زندگی ام ← ... ترکیب اضافی

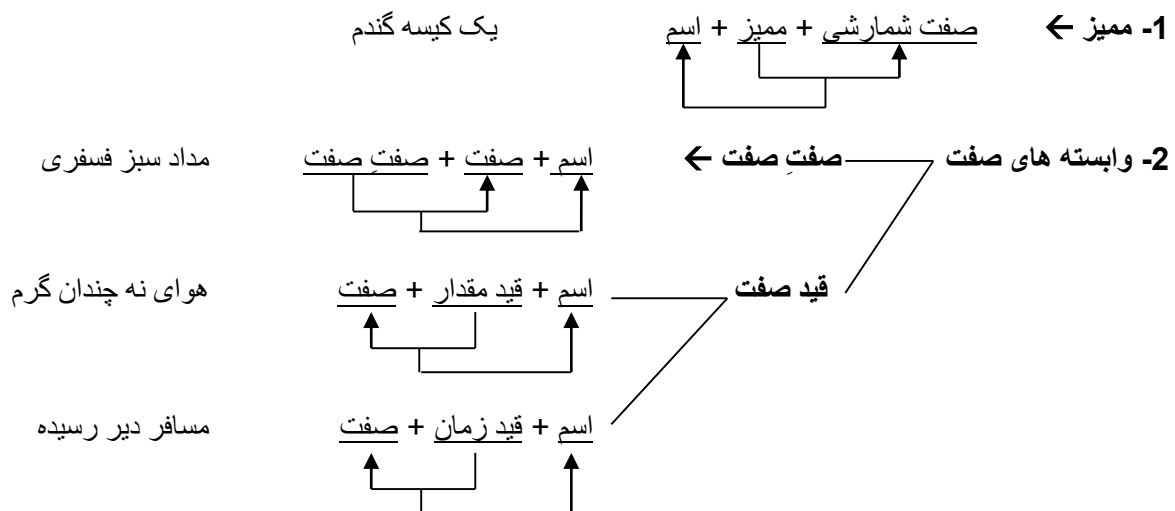
## تمرین

- 1- گروه ها و انواع آن ها را مشخص کنید.  
پس اسفندیار آهی سرد از دل پرورد برکشید و گفت: همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان بین من نابینا نخواهد شد؟  
شافه های عظیم به وضعی مومش، سیخ ایستاده بودند.
- 2- هسته ی گروه اسمی را نشان دهید:  
استفرمان دو متر عمق دارد      دو متر عمق زیادی نیست  
دو پاکت سیگار      سیر احمد خان ساوه ای
- 3- وابسته های پیشین و پسین را در عبارت زیر بشمارید:  
« زبان دستگاهی است نظام یافته از علائم آوایی که ارزش آن ها با نظر اجتماع تعیین شده و هر گوینده و شنونده عادی برای ایجاد ارتباط در میان خود از ارزش قراردادی این علائم و آواها استفاده می کند.»  
(محمد رضا باطنی - با اندکی تغییر)      ... وابسته ی پیشین      .... وابسته ی پسین

قو برای آن که سفید باشد نیازی به آبتنی هر روزه ندارد!

«کنفوسیوس»

## وَابِسْتَه هَايِ وَابِسْتَه ( وَابِسْتَه يِ دَرَجَه دُو )

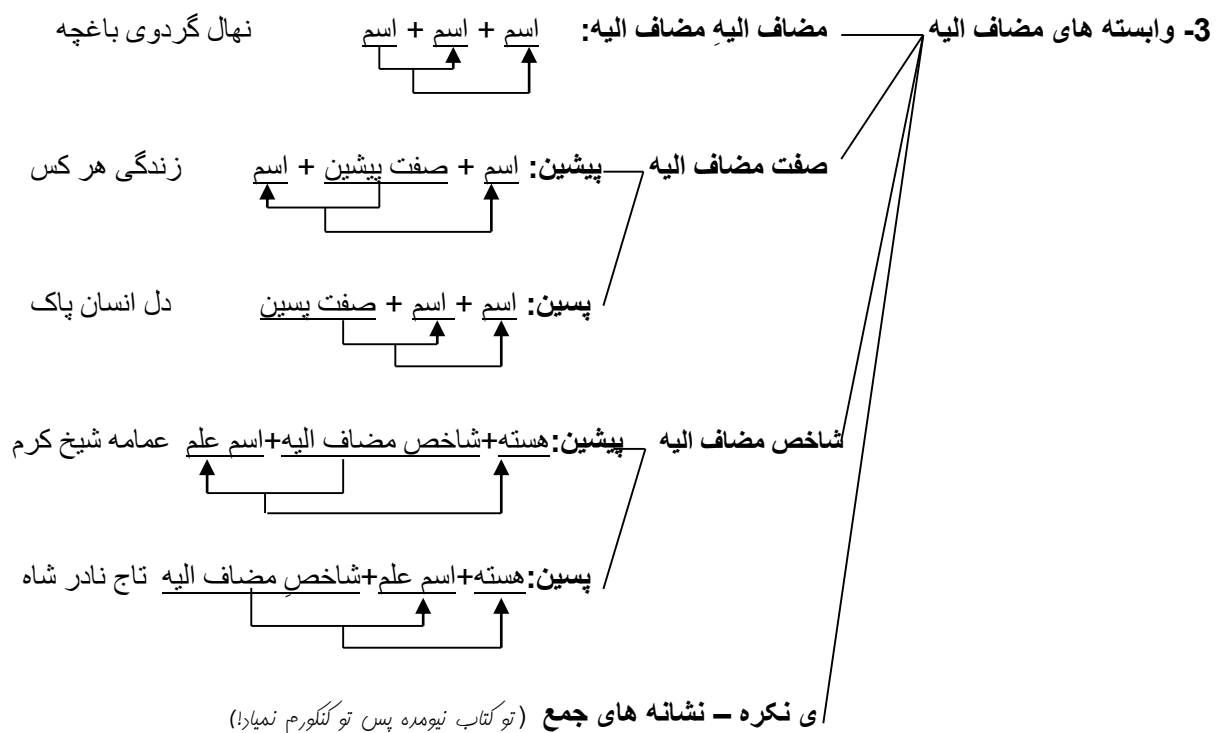


**نکته ی باریک تر از مو :** صفت صفت تنها برای رنگ ها به کار می رود؛ بنابراین اگر دو صفت پشت سر هم قرار بگیرند اما دومی درجه و میزان اولی را بیان نکرده باشد، صفت صفت (و در نتیجه وابسته ی درجه 2) نخواهد بود.

پیراهن آبی آسمانی      پیراهن آبی پنبه ای

**نکته ی کلفت تر از مو :** قیدهای مقدار عبارتند از (خیلی- کمی- بسیار- اندکی- نه چندان- نسبتاً- مقداری- کاملاً و ...) قیدهای زمان عبارتند از (زود- دیر- تازه- همیشه- امروز- دیشب و ...)

آسمان به اندازه آبی      کشور تازه استقلال یافته      ملت همیشه در صفا      کتاب بسیار آموزنده



شروع تحولات

راه درمان بیماری ها

نوشتن شعرهایی

## (۱) تعیین وابستگی

- 1- وابسته های پیشین ، وابسته ی اولین اسم پس از خود هستند. (به جز ممیز ، صفت صفت و قید صفت)
- 2- وابسته های پسین ، وابسته ی اولین اسم پیش از خود هستند.

همان یک جلد کتاب خطی بسیار زیبای یادگاری پدرم

## تعیین درجه

- 1- وابسته های پیشین، همگی درجه ی 1 ، به جز ممیز که درجه ی 2 است.
  - 2- وابسته های پسین، درجه ی هر وابسته، بستگی به تعداد اسم هایی دارد که قبل از آن تا خود هسته آمده.
- همان یک جرعه شراب گیرا      دیوار کوتاه حیاط همسایه های مهربان ما

## نکته ی بسیار مهم!!!

اگر پس از هسته وابسته های پیشین یا ممیز یا قید صفت ببینیم، ابتدا به واژه ی بعدی شان درجه می دهیم، سپس به خودشان یک درجه می افزاییم.

کتاب خانه ی آن شهر سوخته      همان یک جلد کتاب خطی بسیار زیبای بابا پرویز      باغبان این چند تا باغ انار

تمرین: وابسته های درجه ی دو را در متن زیر مشخص کنید.

شاملو فکر آزاد کردن یکسره ی شعر از قید و بند وزن را از غرب گرفته است، ولی منبع لطف و زیبایی کلام غیرمنظوم و آهنگینش نثر شعرگونه ی قرن چهارم و پنجم است و آهنگ های مکمل قسمت هایی از ترجمه ی فارسی تورات و انبیل که ترجمه ی بسیار پاک و شسته و رفته و پرآهنگ و با اسلوبی است و کیفیت پیغمبرانه ی سفلن گفتن شاملو از همین کتاب های مقدس سرچشمه می گیرد.

(طلا در مس، جلد دوم - دکتر رضا براهنی)

## رسم نمودار پیکانی

1- اگر همه ی وابسته ها هم درجه بودند، پیکان ها را از نزدیک ترین وابسته به هسته رسم می کنیم.

معلم مهربان اول ابتدایی من

2- اگر وابسته ها هم درجه نبودند ولی به ترتیب افزایش می یافتند، از دورترین وابسته به هسته رسم می کنیم.

صدای پای ناظم مدرسه ات

3- اگر وابسته ها به هم ریخته بودند:

الف) ابتدا اعداد نا هم درجه را از بزرگ به کوچک به وابسته ی خود می رسانیم تا به هم درجگی برسیم.

ب) وابسته های هم درجه را از نزدیک ترین وابسته به هسته وصل می کنیم.

ج) نا هم درجه ها را به هم درجه ها وصل می کنیم

درفت کهن این باغ دوست خوب پدرت سرودن یک شعر زیبا

## 🏠 دو نکته در حاشیه:

1- معطوف به وابسته، هم درجه ی همان وابسته (معطوف الیه) است: دیوان اشعار سعدی و حافظ

2- ترکیب وصفی مقلوب را با صفات مرکب و مشتق- مرکب اشتباه نگیرید. صفت در این ترکیب وابسته ی پسین است!

راه تشخیص صفات مرکب ← می توان با این صفات جمله با فرمول (آنکه ..... دارد) سافت. مثال:

تنگ نظر = آنکه نظر تنگ دارد. (اما با ترکیبات وصفی مقلوب نمی توان چنین جمله ای ساخت)

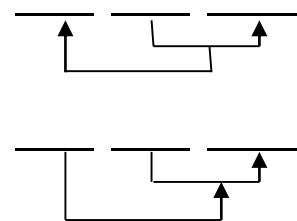
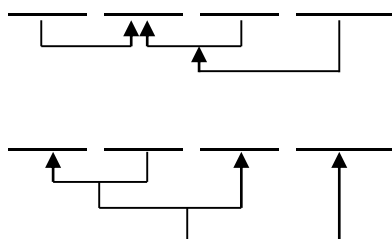
(کهن دیار ← ترکیب وصفی مقلوب) (سیاه چشم ← صفت مرکب) (بی بها مرد ← ترکیب وصفی مقلوب) (بلند مرتبه شاه ← ترکیب وصفی مقلوب)

📝 تمرین: 1- نمودار پیکانی گروه های اسمی زیر را رسم کنید

نقاشی های بزرگ هنرمندان بیزانسی آن روزگار نویسنده ی آن سه جلد کتاب همان نخستین لحظه ی آفرینش آدم

آسمان نسبتاً ابری چالوس دو قاچ کیک خیلی خوشمزه وقایع نگاری ساده ی هنر مسیحی اولیه

2- نمودارهای زیر را با گروه اسمی مناسب پر کنید.



کناه کاری رو سیاهم      باید به قطب بروم      هفتاد کشیش یفی بتراشم  
و آتقدر اعتراف کنم      تا از فبالت آب شونر ...      (علی نبفی)



## نقش های تبعی

**تعریف** ← واژه یا عبارتی که از نظر نقش دستوری تابع گروه اسمی پیش از خودش است.

**1- بدل:** عبارتی که پس از درنگ یا ویرگول برای توضیح گروه اسمی پیش از خودش می آید و بی آنکه معنا تغییر

کند از جمله قابل حذف است.

فردوسی، شاعر حماسه سرای ایرانی شاهنامه، این شاه کار بزرگ میونی را آفرید.      علی بن ابی طالب را کشتند.

**نکته ی برابری:** بدل مساوی مبدل منه است. پس می توان میان آن دو (یعنی) گذاشت:

آرزویم، ..... قبولی در دانشگاه برآورده شد.      آرزویم = قبولی در دانشگاه

**نکته ی سر و ته!** لزومی ندارد بدل همیشه یک توضیح باشد برای یک اسم. برعکس آن هم امکان پذیر است:

شهر شعر و هنر و فرهنگ، شیراز زادگاه شیخ همیشه شاب، سعدی است.



**نکته ی آس!** هر توضیحی که پس از درنگ یا ویرگول بیاید لزوماً بدل نیست و ممکن است آن توضیح قید

باشد. بدل و مبدل منه رابطه ی این همانی (برابری و تساوی) دارند :

فردای آن روز مورچه ها، نیرومند و مغلوب نشدنی، سر پای خود مشغول فعالیت بودند. (صد سال تنهایی-کابرل کارسیا مارکنز)

هیولا، یک نور در کوزه ای پر از مواد شیمیایی، مثل کسی که در فواب می غلتد، به پهلوی غلتید. (هیولای هاوکلاین- ریپارد براتیکلان)

**2- معطوف :** گروه اسمی ای که پس از واو عطف می آید و نقش گروه پیش از خود را می گیرد معطوف نام دارد.

پرستو و پروانه آمدند. پرستو و پروانه را دیدم.

**ویرگول:** در مواردی که چند اسم یا گروه اسمی پشت سر هم بیایند، میان همه ی آن جز یکی مانده به آخر ویرگول می

گذاریم که معادل واو عطف است و گروه اسمی پس از آن نیز معطوف به شمار می آید:

دیدگاه های فروید، یونگ و لکان تأثیری ژرف بر فلسفه، هنر، ادبیات و دیگر علوم انسانی گذاشت. .... نقش تبعی

**انواع واو** میان وند: (درون ساختمان یک واژه) ← آب و تاب- گیر و دار- دار و ندار- راز و نیاز

پیوند هم پایه ساز: (میان دو جمله) ← گل ها را آب دادم و درختان را هرس کردم.

واو عطف: (میان دو گروه اسمی) ← گیاهان خودرو و درختان وحشی جنگل ترسناکند.

☑ نقش تبعی تنها مخصوص نوع آخر (واو عطف) است.

**3- تکرار:** دو بار ظاهر شدن یک واژه در یک نقش و یک جمله: سیب آوردم سیب.

تکرار یک واژه در دو یا چند نقش، تکرار و در نتیجه نقش تبعی به شمار نمی آید:

انسان باید مانند انسان رفتار کند!

تفاوت آرایه ی تکرار و نقش تبعی تکرار :

تکرار یک واژه در دو یا چند جمله نقش تبعی نیست؛ حتی اگر نقشی واحد داشته باشد:

زندگی شور، زندگی شعر، زندگی زیباست ! .... نقش ..... در ..... تا جمله

تمرین : نقش های تبعی را در صورت وجود نشان دهید و نوع آن ها را بگویید:

- دنیا، دار مکافات، همان بهشت و جهنم است

- صدا، تنها صداست که می ماند.

- تو خود عباب فودی حافظ از میان برفیز

تست: در کدام گزینه نقش تبعی نیست؟ (60 %)

1- عرب های باهلی دختران خود را زنده زنده، بی هیچ مهر و مبعی شک می کردند.

2- او شعرهایش را بر صفره ها، ماسه ها و پوست درختان می نوشت.

3- آیین مهر پرستی، که دین پیشین ایرانیان بود، بر بسیاری مذاهب و فلسفه ها تأثیر گذاشته است.

4- دانش این نیست که همه چیز را بدانیم؛ دانش این است که بدانیم چه می دانیم و چه نمی دانیم.

نویسنده: کسی که تصویری ندارد، نمایشنامه ای هم ندارد!

مجلس ضربت زدن / بهرام بیضایی

## همزه

آ

در ابتدای واژه پیش از مصوت بلند / ا / : آب- آزادی

در میان یا پایان واژه اگر حرف پیش از آن ساکن باشد : قرآن- الآن

در میان واژه اگر پیش از آن مصوتی باشد (به جز مصوت / و /) و پس از آن / ا / باشد: مآل- فراآگاهی- مآثر

ا

در آغاز واژه پیش از مصوت های / ا / : اشتر- اسفناج- ابر

ع

در پایان واژه به شرطی که حرف پیش از آن ساکن باشد: جزء- سوء

أ

همزه ی ساکن ماقبل مفتوح: رأس، خلأ

همزه ی مفتوح ماقبل مفتوح: تأسف، متأثر

ؤ

اگر پیش از همزه مصوت / ا / باشد: مؤلف- رؤیا

ئ

واژه های همزه دار غیر عربی (همیشه): نئون- پروتئین- تناتر

همزه ی مکسور و یا ماقبل مکسور: مضمّنز- اشمّنزاز- ذنب

اگر پیش از همزه مصوت / ا / آمده باشد: قرائت- قائل- نائم

ئ

در پایان واژه و ماقبل مکسور : متألئ

ا و / یا / ئ / ← اگر پس از همزه، مصوت بلند / و / بیاید: رؤس / رؤوس - رؤف / رؤوف

ا / یا / ئ / ← اگر حرف پیش از همزه ساکن و خود همزه، فتحه داشته باشد: مسئله / مسأله

تمرین:

|               |                 |               |                |
|---------------|-----------------|---------------|----------------|
| م / ا / انت ← | ا / ا / تلاف ←  | شی / ا / ←    | میر / ا / ات ← |
| ش / ا / ون ←  | ر / ا / الیسم ← | م / ا / اخذ ← | ت / ا / ئی ←   |
| ا / رادت ←    | نش / ا / ات ←   | ملج / ا / ←   | ت / ا / ثر ←   |
| ب / ا / ر ←   | ر / ا / سا ←    | مس / ا / ول ← | ملی / ا / ←    |

تست: املای همزه در چند واژه نادرست است؟ (70 %)

« دنانت، تالو، لآمت، مناب، مألوف، تآسی، لاؤوس، مؤكد، كاكائو، جرئت، مبداء سفر، رأفت، خلاء »

(1) چهار (2) پنج (3) شش (4) هفت

زمین را بارانِ پرکت ها شدن - مرگ فواره ازین دست است... شاملو

## شیوه ی عادی و شیوه ی بلاغی

| شیوه ی عادی: آمدن نقش ها در جای اصلی         | شیوه ی بلاغی: آمدن نقش ها بیرون از جای اصلی |
|----------------------------------------------|---------------------------------------------|
| نهاد + فعل                                   | دَر د مست نادران کریان مرد                  |
| نهاد + مسند + فعل                            | بر شاه خوب رویان واجب وفا نباشد             |
| نهاد + مفعول + فعل                           | بیار باره که بنیاد عمر بر باد است           |
| نهاد + متمم + فعل                            | بگریز ز غم به سوی شه رو                     |
| نهاد + مفعول + متمم + فعل                    | بگفت از کردن این وام افکنم زود              |
| نهاد + مفعول + مسند + فعل                    | او را صدا می زدند دیوانه!                   |
| نهاد + متمم + مسند + فعل                     | زن واقعی به تو می گویند!                    |
| هسته + صفت پسین                              | بترس از جهان دار یزدان پاک                  |
| صفت پیشین + هسته                             | به بند کمر بر بند تیر چند                   |
| صفت پسین بی فاصله از هسته می آید             | فنده اش فونی است اشک آمیز                   |
| مضاف الیه پس از مضاف می آید                  | بکوبمت زمین گونه امروز یال                  |
| قید ها ی جمله معمولا در ابتدا ی جمله می آیند | کز سنگ ناله فیزد روز وداع یاران             |

☑ تست: در همه ابیات به جز بیت .... اجزای جمله به شیوه ی بلاغی بیان شده است. (65 %) (سراسری 89-تجربی)

- |                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| 1) از آن گردی که از دریا برآری | بیار آن گرد را بر گرد من نه |
| 2) به هر باده نمی گردد سرم مست | به پیشم باده ی خو کرد من نه |
| 3) بیار آن معجز هر مرد و زن را | به پیش دشمن نامرد من نه     |
| 4) بیا دل بر دل پر درد من نه   | بیا رخ بر رخ زرد من نه      |



## جهش ضمير

ضمایر پیوسته ی « م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان » در 3 نقش ظاهر می شوند:

1- مضاف الیه 2- متمم 3- مفعول

این ضمایر هم می توانند سر جای خودشان بیایند و هم جا به جا شده به واژه های دیگر بچسبند.

حالت اول) بی جهش: ضمیر پیوسته را به ضمیر جدا برمی گردانیم و نقش های بالا را به ترتیب آزمایش می کنیم:

❖ تا رفتنش ببینم و گفتنش بشنوم ← رفتن او - گفتن او نقش ضمیر ←

❖ چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند ← برات من؟ نادرست

حروف اضافه ی (از - به - برای) را پیش از ضمیر می گذاریم و آزمایش می کنیم:

این تازه برات به من دادند. نقش ضمیر ←

❖ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند ← نجات من دادند؟ نادرست نجات از / به / برای من دادند؟ نادرست

من را نجات دادند نقش ضمیر ←

حالت دوم) با جهش: اگر با برگرداندن ضمیر پیوسته به ضمیر جدا نتوانستیم به نقش آن پی ببریم احتمالا آن ضمیر

جا به جا شده است. برای یافتن نقش ضمیر جا به جا شده دو روش زیر را امتحان می کنیم:

روش اول ← چسباندن ضمیر به فعل جمله و بررسی معنا:

ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم ← نقش ضمیر ←

روش دوم ← چسباندن ضمیر به تک تک واژه ها (به جز حروف) و بررسی معنا:

هر که شدت حلقه ی در ← نقش ضمیر ←

کج تمرین: نقش و جای اصلی ضمایر زیر را مشخص کنید و بگویید به شیوه ی بلاغی آمده اند یا عادی.

|                                      |                                       |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| آه از آن روز که بادِ گل رِنا ببرد    | باغبانا ز خزان بی خبرِی می بینم       |
| تِ اول ← شیوه ی ←                    | تِ دوم ← شیوه ی ←                     |
| هزار دشمنِ ار می کنند قصدِ هلاک      | گرمِ تو دوستی از دشمنان ندارم باک     |
| مِ اول ← شیوه ی ←                    | مِ دوم ← شیوه ی ←                     |
| خوشا شیراز و وضع بی مثالِش           | خداوندا نگه دار از زوالِش             |
| شِ اول ← شیوه ی ←                    | شِ دوم ← شیوه ی ←                     |
| - چه گویمِ که ز سوز درون چه می بینم. | - تبارک الله ازین ره که نیست پایانِش. |
| تِ ← شیوه ی ←                        | شِ ← شیوه ی ←                         |
| به جز صبا و شمالم نمی شناسد کس       | عزیز من که به جز باد نیست دمسازم      |
| مِ اول ← شیوه ی ←                    | مِ دوم ← شیوه ی ←                     |
| مرغ بهشت بودم و افتادمِ به دام       | اما تو طفل بودی و از دست دادیم        |
| تِ ← شیوه ی ←                        | مِ ← شیوه ی ←                         |

✓ تست: در همه ی بیت ها به جز بیت ..... جهش ضمیر منجر به شیوه ی بلاغی شده است. (80 %)

- |                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| 1) من ملک بودم و فردوس برین جایم بود | آدم آورد در این دیر خراب آبادم    |
| 2) یارب مگیرش ارچه دل چون کبوترم     | افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت   |
| 3) هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست     | بازش ز طره ی تو به مضراب می زدم   |
| 4) دام دل صاحب نظرانت خم گیسوست      | وان خال بناگوش مگر دانه ی دام است |

کسی که نتواند در میان جمع زندگی کند یا خود را کافی بداند و نیازی به جمع نداشته باشد، یا چانوری است وحشی و یا یکی از خدایان است.  
«ارسطو»

## 【انواع را】

(1) (را) **مفعولی** : برای نشان دادن گروه اسمی مفعول می آید. (طبعاً هنگامی (را) از نوع مفعولی خواهد بود که فعلمان گذرا به فعل باشد.)

به خواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را

(2) (را) **فک اضافه (اضافه ی گسسته)**: میان 2 اسم می آید و نقش مضاف و مضاف الیه را نشان می دهد اما باید جای آن دو را عوض کرد:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است = تو را در دل درخت مهربانی =

گفت نزدیک است والی را سرای = زخم خار این بیابان را مداوا سوزن است =

سلام او در وقت صبح مؤمنان را صبح است = مرا روز و فیروزی از داور است =

**نکته:** واژه یا واژه هایی در نقش متمم، فعل و ... می توانند میان اضافه ی گسسته فاصله بیندازند:

گرگ را برکند سر آن سرفراز = او را دلارام نام است =

بنده را ز کرم و رحمت جرم ببخشای = جهان آفرین را به دل دشمن است =

پادشاهی او راست زیبنده = دانه را از ریشه، موی سر پریشان می شود =

(3) (را) **حرف اضافه** : به جای حروف اضافه ی (به- بر- برای- از) و پس از متمم می آید:

برای آزمایش، یکی از حروف یاد شده را پیش از واژه ای که (را) گرفته است می گذاریم:

درویشی را گفتند      درویش را پرسیدند      درویش را لقمه نانی آوردند      حال و روز درویش را گریستیم

**نکته:** در گذشته برای سوگند دادن می شد از (را) ی حرف اضافه ای کمک گرفت:

مکن از خواب بیدارم خدا را = .....

(4) **نشانه ی مالکیت** : این نوع (را) همیشه با فعل (بودن) و مشتقات آن می آید:

**راه تشخیص:** حذف را و جایگزین کردن فعل (داشتن) به جای (بودن) :

ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست = .....      مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست = .....

گر مرا غیر از تو اسبابی نباشد گو مباش = .....

(5) **نشانه ی قید** : برای نقش قید می آید ؛ پس می توان این نوع (را) و واژه ی همراهش را از جمله حذف کرد بی آن

که جمله ناقص شود: اگر شب رسی روز را باز گرد

تمرین: انواع (را) را بنویسید:

مرا دیگر روز نوبت بود. به دیوان آمدم. استادم به باغ رفت و بوالحسن دلشاد را فرمود تا آنجا آمد و بونصر و تنی

چند دیگر و نماز شام را باز آمد. یافتم امیر را همان جا فرود آمده.

- به فتراک ار همی بندی خدا را زود صیدم کن که آفت هاست در تأخیر و طالب را زیان آرد (حافظ)

- که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را - لیک کس را دید جان دستور نیست.

- باز آی و دل تنگ مرا مونس باش - تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید

- نبینی آنکه دارد بلبلی را - که از بانگش طرب خیزد دلی را

- دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را - خاکساری نیز ما را مانع و ارستگی است

- اگر مردم را با گوهر اصل گوهر هنر نباشد صحبت هیچکس را به کار نیاید. (عنصر المعالی)

تست: نوع (را) در کدام گزینه با دیگر گزینه ها متفاوت است. (% 60)

- |                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| 1) مرا زور و فیروزی از داور است | نه از پادشاه و نه از داور است |
| 2) از قضا خورد دم در به زمین    | واندکی رنجه شد او را آرنک     |
| 3) درد پرده ی غنچه را باد بام   | هزار آورد نغز گفتارها         |
| 4) چو خندان شد و چهره شاداب کرد | ورا نام تهمینه سهراب کرد      |

تکرار یک اشتباه، دیگر اشتباه نیست، انتفاع است!

**الف) حذف به قرینه ی لفظی:** در خود جمله یا جمله ی پیشین یا پسین، واژه یا واژه هایی می آید که گوینده برای ایجاز و جلوگیری از تکرار، از آوردن دوباره ی آن خودداری می کند:

دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا                      پر نشود آن چنان که چاه به شبنم.....

### موارد حذف به قرینه ی لفظی

★ **حذف نهاد جدا :** نهاد جدای اول شخص و دوم شخص (من، تو، ما و شما ) را به قرینه ی شناسه ی فعل (نهاد پیوسته) می توان از جمله حذف کرد:

..... کتابت را گم کردم.

- این چهار نهاد جدا را در 3 مورد نمی توان حذف کرد:

1- **تأکید:** تو بودی لیوان را شکستی؛ پدر که تقصیری ندارد.

2- **بدل داشته باشد:** ما، کارگران معدن زغال سنگ، امروز اعتصاب می کنیم.

3- **وابسته داشته باشد:** من راننده ی بیابان، راهم را در شب گم نمی کنم.

(**نکته:** نهاد اجباری (شناسه ی فعل ) از جمله قابل حذف نیست.)

★ **جملات پرسشی و پاسخی:** جز نقطه ی پرسش (= مهمترین بخش پرسش) و نقطه ی اطلاع (= مهمترین بخش پاسخ)

می توان همه ی واژه ها را از پرسش و پاسخ حذف کرد – البته به قرینه ی لفظی!

- بلندترین قله ی جهان در کدام رشته کوه است؟ - هیمالیا (.....)

- بلندترین قله ی جهان در رشته کوه هیمالیا است. - در کجا؟ (.....)

★ **حذف جمله :** می توان کل یک جمله را به قرینه ی لفظی حذف کرد:

خیلی سعی کردم به هوای شرجی شمال عادت کنم ولی نتوانستم. ....

**ب) حذف به قرینه ی معنوی:** در هیچ جای جمله بیان نشده اما خواننده خودش آن را از لحن نوشته حدس می زند.

کدام سیلی می تواند صورت سرخ پوست را؟! (داریوش راوش)

## موارد حذف به قرینه ی معنوی

### ★ حذف فعل

- جمله هایی که برای تعارف، دعا و نفرین به کار می روند:

سلام ..... درود بر شما ..... به جان پسرم ..... عیدتان مبارک .....

- ضرب المثل ها:

سر پیری معرکه گیری؟ ..... چار دیواری اختیاری .....

- جمله های پرسشی:

چه خبر؟ ..... چه باک ..... از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان؟

- برخی جمله های تعجبی:

چه عجب! ..... چه سری! ..... چه دمی! ..... عجب پایی! .....

- اصطلاحات ورزشی، نظامی و راهنمایی و رانندگی:

به چپ چپ ..... خبردار ..... عبور ممنوع ..... دست ها بالا .....

- حذف فعل کمکی: (حذف به قرینه ی لفظی – مربوط به دستور تاریخی)

هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان نکشیده .....

- حذف فعل اسنادی:

از گرسنگی مردن به ..... که منت دوانان بردن.

نه هرکه به قامت مهتر ..... به قیمت بهتر .....

- حذف شناسه ی فعل: (حذف به قرینه ی لفظی – مربوط به دستور تاریخی)

پیر فرتوت را از میان کار بیرون آوردند و زمام کار بدو سپرد ....

### ★ حذف حروف

- حذف حروف اضافه: می روم ... خانه . بهرام ... همین جا نشسته بود.

- حذف حرف عطف و ربط: رفتم ... وضو گرفتم ... نماز خواندم چطور شد ... معلم شدی؟

### ★ حذف جمله

بگو که اگر بیایی و مسلمان شوی ..... و اگر نه، که سپاهی بفرستم سوی شما که طاقت ایشان ندارید.

(ترجمه ی تفسیر طبری)

تمرین: حذف و نوع آن را در جمله های زیر مشخص کنید:

- قایق از تور تهی / و دل از آرزوی مروارید
- درس بخوانی سواد دار می شوی
- برو نیش عقرب را ماچ کن ببین چطور مزدت را کف دستت می گذارد. (جمالزاده - یکی بود یکی نبود)
- بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل توان شناخت ز آهی که در سخن باشد
- این عطر را ساناز برایم خریده است نه مهناز.
- پدرام دیروز ماشین من را قرض گرفت و برد.
- رفیقی داشتم که سال ها با هم سفر کرده بودیم و نمک خورده. (گلستان سعدی)
- به خواب دید که اگر می خواهی که چشم تو بهتر شود برو رضای شیخ مهینه را با دست آور. (اسرار التوحید)

تست: در عبارت زیر از رمان کلیدر چند فعل به ترتیب به قرینه ی لفظی و معنوی حذف شده است؟ (80 %)

« عبدوس بر جای مانده بود؛ یکه و بیگانه. هرکس به سوئی شده بود، مگر او که بر لب آبگیر ایستاده بود، چوبی به

دست و توبره پاره ای بر پشت. چوپانی بی رمه، بر کنار آبگاه.» (کلیدر: محمود دولت آبادی)

(1) یک ، سه (2) یک ، چهار (3) دو ، سه (4) دو ، چهار

تست: در کدام گزینه امکان حذف نهاد جدا وجود دارد؟ (65 %)

(1) نقشه ی این توطئه را شما، هم کلاسی های به ظاهر بی آزار من کشیده بودید.

(2) من بیچاره از نیت پلیدتان چیزی نمی دانستم.

(3) این جریان را استادم، آقای ایرانی به من گفتند.

(4) فقط من اشتباه می کنم شماها که تقصیری ندارید!

من پری کوچک غمگینی را می شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد

ودش را در یک نی لبک پوین می نواز آرام، آرام

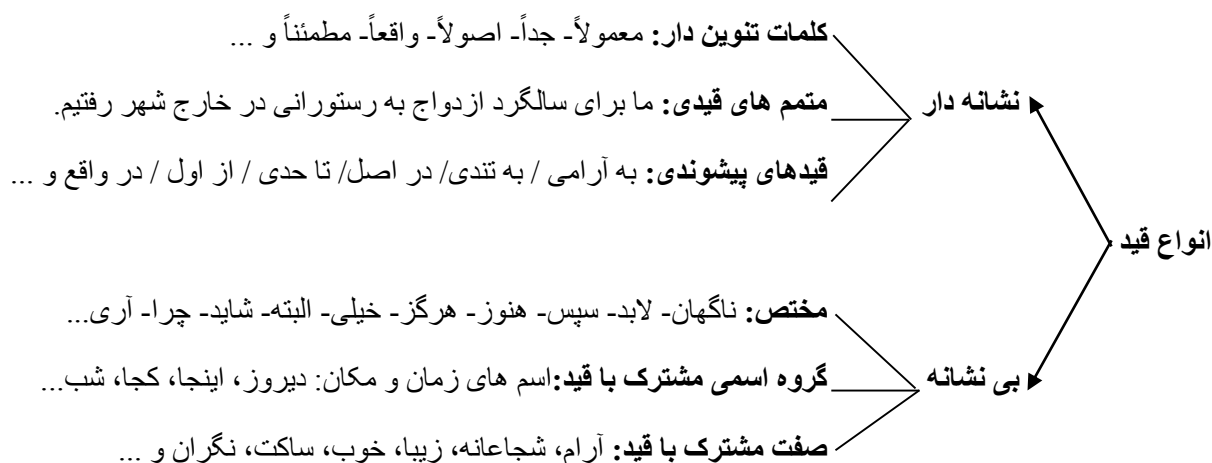
پری کوچک غمگینی

که شب از یک بوسه می میرد و سمرگاه از یک بوسه به دنیا فواهد آمر «فروغ»

# گروه قیدی

👉 گروه قیدی تو ضیحاتی به جمله می افزاید و معنای آن را کامل تر می کند، اما فعل جمله به آن نیازی ندارد و بدون آن معنای جمله ناقص نمی شود.

خوش بختانه امروز صبح رئیس تقریباً یک دقیقه بعد از من به اتاقش آمد.



نکات:

## 1- تفاوت قید پیشوندی و متمم :

الف) جزء نخست در متمم حرف اضافه و واژه ای جدا از متمم است، اما در قیدهای پیشوندی وند بوده و با تکواژ پس از خود تشکیل یک واژه می دهد.

ب) قیدهای پیشوندی را می توان به قیدهای تنوین دار یا قید های مختص تبدیل کرد.

قایق تا حدی به ساحل رسیده بود. = ..... تا حدی که گویی ایستاده بود. = .....

☑ تست: در کدام گزینه قید پیشوندی نمی بینید؟ (50 %) (داریوش، راوش - سراسری امسال!)

(1) در ظاهر می توان رنگی از باطن یافت. (2) آن ها به ظاهر رفتار خوبی دارند.

(3) در حقیقت او بزرگترین شاعر روزگارش بود. (4) کارهایم را به تنهایی انجام می دهم.

## 2- تشخیص گروه اسمی مشترک با قید:

این گونه اسم ها در صورتی که یکی از نقش های (مضاف الیه، نهاد، مفعول، متمم، مسند یا منادا) را داشته باشند اسم، و در غیر این صورت قید هستند:

تابستان فصل گرما است = .....      مرداد در تابستان است = .....      تابستان را دوست دارم = .....  
فصل تابستان زیباست = .....      گرم ترین فصل تابستان است = .....      تابستان! کی می رسی؟ = .....  
تابستان به دریا می روم = .....

### ✓ تست: در عبارت زیر کدام «فردا» قید است؟ (50 %)

همیشه فردا را ندیده گرفتم و می پنداشتم که فردا، فرداست، پس، فردا باید آن را شناخت!

(1) فردای اول      (2) فردای دوم      (3) فردای سوم      (4) فردای چهارم

## 3- تفاوت صفت مشترک با قید:

اگر پیش از این گونه واژه ها نقش نمای صفت (ـ) آمده باشد، صفت و در غیر این صورت قید هستند.

آن دو شجاعانه جنگیدند. = .....      نبرد شجاعانه ای بود. = .....

### ✓ تست: نگران در کدام گزینه صفت است؟ (50 %)

(1) نگاهش نگران بود.      (2) نگران نگاهش بودم.  
(3) نگران نگاهش می کردم.      (4) با چشمان نگران نگاهش می کردم.

ترس از قدرت ناپیدا اگر در عرف عام معجز باشد دین است و اگر معجز نباشد  
مخرافات!

لویتان - توماس هاپز

## تست های ترکیبی دستور زبان:

✓ تست: با توجه به بیت «خلد گر به پا خاری آسان برآید» چه سازم به خاری که در دل نشیند» کدام گزینه درست است؟ (100 %)

(سراسری 91- ریاضی)

- 1) بیت از چهار جمله ی خبری درست شده است.
- 2) دو قید و دو متمم قیدی در بیت مشاهده می شود.
- 3) چهار فعل مضارع وجود دارد که نهاد جدا در سه مورد به قرینه محذوف است.
- 4) در بیت، چهار حرف اضافه وجود دارد.

(داریوش راوش- سراسری امسال 1) :

✓ تست: توضیح مقابل کدام بیت نادرست است؟ (110 %)

- |                                          |                                         |                  |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|------------------|
| 1) فریاد که در عالم تحقیق کسی نیست       | یک خانه ی عنقااست که آنجا مگسی نیست     | (3 فعل ناگذر)    |
| 2) هرکجا بی رویت از چشمم برون می گردد آب | گر همه در پرده ی خار است خون می گردد آب | (1پایه و 2 پیرو) |
| 3) نداشت دیده ی من بی تو تاب خنده ی صبح  | ز اشک داد چو شبنم جواب خنده ی صبح       | (2 متمم قیدی)    |
| 4) چشمی که ندارد نظری حلقه ی دام است     | هر لب که سخن سنج نباشد لب بام است       | (2 نهاد محذوف)   |

✓ تست: گروه بدل در عبارت زیر چند واج دارد و از کدام نقش تبعیت می کند؟ (110 %)

« آن چه را در فلسفه ی هگل «فلسفه ی روح» می خوانند تاریخ انسانیت است یعنی سرگذشت سیری که نفس انسان می کند برای اینکه عقل به معرفت خود یعنی شناخت کل حقیقت وجود برسد. » (سیر حکمت در اروپا- محمد علی فروغی)

- 1) 25 واج ، متمم 2) 24 واج، مسند 3) 23 واج، نهاد 4) 22 واج، مفعول

✓ تست: کدام گزینه در رابطه با بیت زیر نادرست است؟ (110 %)

یارب آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید دود آهیش در آینه ی ادراک انداز

- 1) بیت دارای دو ترکیب وصفی و سه ترکیب اضافی است.
- 2) بیت دارای سه جمله است که یکی استثنایی و دو تای دیگر ساده اند.
- 3) مفعول در جمله ی دوم (عیب) و نهاد در جمله ی سوم ( یا رب) است.
- 4) ضمیر متصل موجود در بیت نقش مضاف الیه داشته و جابجایی آن منجر به شیوه ی بلاغی شده است.

✓ تست: در عبارت زیر ترتیب کلیه ی گروه ها از لحاظ بیشترین تعداد تکواژ در کدام گزینه آمده است؟ (100 %)

آیا بهتر آن است که بیشتر دوستان بدانند تا از ما بترسند یا آن که بیشتر بترسند تا دوستان بدانند؟

(شهریار – نیکولو ماکیاوولی – ترجمه ی داریوش آشوری)

- |                       |                       |
|-----------------------|-----------------------|
| 1) اسمی ، فعلی ، قیدی | 2) اسمی ، قیدی ، فعلی |
| 3) فعلی ، اسمی ، قیدی | 4) فعلی ، قیدی ، اسمی |

صورتت را که عاشقانه ورق زدَم

باغچه ای شدم

که هفت سالگی ام بود

همه ی پروانه ها را به پیرهننت دوخته بودی

جز یکی که بالَش

از تکه ای کاموای دررفته آویزان بود

و آسمانش را

شعاع پشتم تو کوتاه می کرد

من آن پروانه را آن قدر کشیدم

تا بزرگ شد

آن قدر که پیردن را از یاد برد

و بال هایش

با باد ورق می خورد

و نشاندمش کنار بسدگلی که

تا بوی خودش را شنید

پژمرد...

« داریوش راوش »

زرتشت: وای بر آن عاشقانی که از رحمشان برتر، پایگاهی ندارند! شیطان روزی با من چنین گفت:  
« خدا را نیز دوزخی هست: دوزخ او عشق به انسان است. »  
و چندی پیش شنیدم که گفت: « خدا مرده است. رحم خدا به انسان اورا گشت! » (چنین گفت زرتشت - نیچه)



قربابت معنایی

داریوش راوش

## روش های درست خوانی شعر

### بخش نخست: حرکت گذاری

**تمرین:** واژه های زیر با کدام خوانش درست هستند؟ حرکت گذاری کنید.

#### سحر / سَحَر ؟

|                                  |                                  |        |
|----------------------------------|----------------------------------|--------|
| یارب چه سحر است افسون هستی       | از هیچ بودن کس نیست آگاه         | (بیدل) |
| کاش از آن آینه کس گرد سراغت یابد | محمل آرا چو سحر بر نفس ساخته ای  | (بیدل) |
| ز کفر زلف تو هر حلقه ای و آشوبی  | ز سحر چشم تو هر گوشه ای و بیماری | (حافظ) |

#### خُم / خَم ؟

|                                    |                                 |                 |
|------------------------------------|---------------------------------|-----------------|
| روزگار عصیر انگور است              | خم ازو مست و چنگ مخمور است      | (ابوالفرج رونی) |
| خم زلف تو دام کفر و دین است        | ز کارستان او یک شمه این است     |                 |
| خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت | به قصد جان من زار ناتوان انداخت | (حافظ)          |

#### پُر / پَر ؟

|                                         |                                    |        |
|-----------------------------------------|------------------------------------|--------|
| عاشقان پر بی کس اند از درد نومیدی میپرس | حلقه را از شوخ چشمی جا برون در بود | (بیدل) |
| در دیده ی عبرت اثر دام حوادث            | خفته ست به زیر پر طاووس پلنگی      | (بیدل) |
| محبت از مزاج عشق بازان کینه نپسندد      | پر پروانه ممکن نیست گردد زینت تیری | (بیدل) |

#### دُرد / دَرَد / دَرَد ؟

|                                      |                                     |                  |
|--------------------------------------|-------------------------------------|------------------|
| به درد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش | که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است | (حافظ)           |
| درد پرده ی غنچه را باد بام           | هزار آورد نغز گفتارها               | (علامه طباطبایی) |
| ای درد توام درمان در بستر ناکامی     | و ای یاد توام مونس در گوشه ی تنهایی | (حافظ)           |

## بردن / بریدن؟

|                                 |                                                    |
|---------------------------------|----------------------------------------------------|
| شراب گرد کدورت نبرد از دل ما    | چو دانه سوخته باشد چه از سحاب آید                  |
| اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد | نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد (حافظ)               |
| گلوی وصل من از تیغ هجر خویش مبر | که ذبح حیوان در مذهب تو نیست روا (مسعود سعد سلمان) |
| گر من سخن درشت نگویم تو نشنوی   | بی جهد از آینه نبرد زنگ، صیقلی (سعدی)              |

## کشت / کُشت؟

|                                       |                                                      |
|---------------------------------------|------------------------------------------------------|
| کشت جهان ز نشو و نما باز مانده است    | آن دانه صرف برده که در خاک مانده است (اسیر شهرستانی) |
| به کاشتن و نیک فزودن باید             | زیرا که پس از کشت درودن باید (ابوالفرج رونی)         |
| من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش | هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت (حافظ)               |

## می (پیشوند استمرار) / می (شراب) ؟

|                                 |                                                |
|---------------------------------|------------------------------------------------|
| سخن درست بگویم نمی توانم دید    | که می خورند حریفان و من نظاره کنم (حافظ)       |
| اندیشه چو دانش است می باید داشت | اندوه چو روزی است می باید خورد (ابوالفرج رونی) |
| در خم می نشین و غسلی کن         | خرقه ی خود به جام می می شو (شاه نعمت الله ولی) |

## کشد / کُشد ؟

|                                     |                                                    |
|-------------------------------------|----------------------------------------------------|
| عاشق چه کند گر نکشد تیر ملامت       | با هیچ دلاور سپر تیر بلا نیست (حافظ)               |
| مرغان تو را همی کشد روبه            | همیان تو را همی برد رهن (پروین)                    |
| ای که عاشق کشی و کینه کشی کیش تو شد | بس غما کاین دل بیگانه ز کیش تو کشد (سوزنی سمرقندی) |

## به (حرف اضافه) / به (بِهتر) ؟

|                                          |                                                    |
|------------------------------------------|----------------------------------------------------|
| اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم          | و گر تو زهر دهی به که دیگری تریاک (حافظ)           |
| هر چه اسباب است آتش در زن و خرّم نشین    | رندی و ناداشتی به روز رستاخیز را (سنایی)           |
| غم زندگی به کجا برم ستم هوس به که بشمرم؟ | چو حباب هرزه نشسته ام به فشار چشم تر از نفس (بیدل) |

## گزیدن / گزیدن ؟

|                                    |                                                |
|------------------------------------|------------------------------------------------|
| سگی پای صحرانشینی گزید             | به چشمی که زهرش ز دندان چکید (سعدی)            |
| زین ثمرها که گزیدیم در این باغستان | پشت دست و لب افسوس گزیدن به بود                |
| مرا نصیب غم آمد به شادی همه عالم   | چراکه از همه عالم محبت تو گزیدم (مهرداد اوستا) |

## سیلی / سیلی؟

|                                    |                                                |
|------------------------------------|------------------------------------------------|
| از دست دیگران چه شکایت کند کسی     | سیلی به دست خویش زند بر سرای خویش              |
| و ا نگردد از ره آن تیرای پسر       | بند باید کرد سیلی را ز سر                      |
| سیلی از گریه ی من خاست ولی می ترسم | که بلایی رسد آن سرو سهی بالا را (فروغی بسطامی) |

## مهر / مهر؟

|                                     |                                         |
|-------------------------------------|-----------------------------------------|
| تا مهر ماه چهره ی تو در دلم نشست    | از مهر ماه و مهر به کلی بریده ام        |
| این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان | کس را خبر مکن که کجا می فرستمت (خاقانی) |

## لخت / لخت؟

|                                                                         |                                                       |
|-------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------|
| ز خون دیده و لخت جگر رنگین شبی دارم                                     | نمی دانم چه می خواهم عجایب مطلبی دارم (اسیر شهرستانی) |
| ناخن کبود برق / روی شیشه ی افق کشیده شد / چندی درخت های لخت را فرا گرفت | (نادر نادر پور)                                       |

## گل / گل ؟

|                           |                                    |
|---------------------------|------------------------------------|
| گلی خوشبوی در حمام روزی   | رسید از دست محبویی به دستم         |
| بدو گفتم تو مشکی یا عبیری | که از بوی دلاویز تو مستم           |
| بگفتا من گلی ناچیز بودم   | ولیکن مدتی با گل نشستم             |
| کمال همنشین بر من اثر کرد | وگر نه من همان خاکم که هستم (سعدی) |

## نه / نه / نه (بن مضارع نهادن: بِنه : بگذار، قرار بده)

|                                            |                                                |
|--------------------------------------------|------------------------------------------------|
| به ناقوسی دل امشب از جنون خورده است پهلویی | بر این نه دیر آتش می زنم سر می دهم هویی (بیدل) |
| ساغر می بر کفم نه تا ز بر                  | برکشم این دلق ازرق فام را (حافظ)               |

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق

قدم برون نه اگر میل جستجو داری

(حافظ)

### رَوی / روی ؟

اگر بر آب روی خسی باشی / و اگر بر هوا پری مگسی باشی / دل به دست آر تا کسی باشی (خواجه عبدالله انصاری)  
روی در آینه ی مهر تو جان خواهم داد دم آخر که مرا عمر به یک آه رسد (امیر شاهی)  
تو هم روزی روی زین خانه بیرون ببینی سحر بازی های گردون (پروین)

### جُو / جو (جستجو کن / رود) ؟

نان جو خور، در بهشت جاودان پاینده باش کز بهشت از خوردن گندم شده است آدم جدا (صائب)  
تو میرایی که بر جو حکم داری به جو اندر نگنجد جان که دریاست (مولوی)  
عقل و فطرت به جوی نستانند دور، دور شکم و دستار است (صائب)  
همیشه بر مهتران جای جوی کز ایشان فزاید تو را آبروی (بدایعی)  
پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم (حافظ)  
هر جوی که از چهره به ناخن کنم از دیده کنون آب در او می بنم (مهستی گنجوی)

### سیر / سیر ؟

سیر چمن بیخودی آرایش ناز است گر می روی از خویش برو رنگ و بیا ناز (بیدل)  
کدام آهو به بوی نافه خوابانده ست داغم را که تا یاد سویدا می کنم سیر ختن دارم (بیدل)  
دوش دل ناگشته سیر از وصل او مدهوش گشت لیک شادم کز فغان در محفلش خاموش گشت (عرفی شیرازی)

### چِه / چه (چاه)؟

تو خود را از آن در چه انداختی که چه را ز ره باز نشناختی (سعدی)  
تو چشم عقل بیستی که در چه افتادی تو بد شدی که شدند از تو خوب تر دگران (پروین)  
نبینی باغبان چون گل بکارد چه مایه غم خورد تا گل برآرد؟ (فخرالدین اسعد گرگانی)

### بَد / بُد ؟

بهشتی بد آراسته پر ز نور پرستنده بر پای و در پیش، هور (فردوسی)

|                            |                               |                      |
|----------------------------|-------------------------------|----------------------|
| نخواهم بدن زنده بی روی او  | جهانم نیرزد به یک موی او      | (فردوسی)             |
| گر قوتم بدی ز پی قرص آفتاب | بر بام چرخ رفتی از نردبان برف | (کمال الدین اصفهانی) |

### نیم(نیمه و نصف) / نیم (نیستم) ؟

|                                       |                                              |              |
|---------------------------------------|----------------------------------------------|--------------|
| ز دستگاه جهان صورت نیم خجالت کش کدورت | چو آینه دست بی نیازان ز هرچه گیرد زبان نگیرد | (بیدل)       |
| نیم شرر ز عشق بس تا ز زمین عافیت      | دود به آسمان رود خرمن اعتبار را              | (وحشی بافقی) |
| مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک        | چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم              | (همام)       |
| گرت نیم نان جو افتد به دست            | به رغبت به از مرغ بریان خوری                 | (امیر شاهی)  |

### گرم / گرم؟

|                                      |                                       |        |
|--------------------------------------|---------------------------------------|--------|
| هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک       | گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک      | (حافظ) |
| گر به ما داغ محبت گرم خون باشد رواست | روز اول چشم چون وا کرد ما را دیده است | (کلیم) |
| آشنایان ره عشق گرم خون بخورند        | ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم      | (حافظ) |

### رَفْتَن / رُفْتَن

|                                |                                     |         |
|--------------------------------|-------------------------------------|---------|
| باید ز سر این غرور را راندن    | باید ز دل این غبار را رفتن          | (پروین) |
| کنون شکسته و هنگام شام خاک رهم | تو خود مرا سحر از طرف باغ خواهی رفت | (پروین) |
| ز نزد سوختگان بی خبر نباید رفت | زمان کار نباید به کنج خانه خزید     | (پروین) |

### مَن بعد / مَن بعد

|                                                 |                                                             |
|-------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------|
| دندان و لب تو هر دو با هم/دارند همیشه عیش پنهان | من بعد کمین کنم لبّت را/باشد که بگیرمش به دندان (امیر شاهی) |
| در آن کوش من بعد شاهی به دهر                    | که روزی به انصاف از این خوان خوری (امیر شاهی)               |

### مَرْدَم / مُرْدَم

|                                |                                 |             |
|--------------------------------|---------------------------------|-------------|
| غلام مردم چشمم که با سیاه دلی  | هزار قطره بیارد چو درد دل شمرم  | (حافظ)      |
| مردم ز رشک چند ببینم که جام می | لب بر لبّت گذارد و قالب تهی کند | (طالب آملی) |

## بستان / بُستان ؟

|                                |         |                                  |
|--------------------------------|---------|----------------------------------|
| بستان و به عمر لیلی افزای      | (نظامی) | کز عمر من آنچه مانده بر جای      |
| دریاب ضعیفان را در وقت توانایی | (حافظ)  | دایم گل این بستان شاداب نمی ماند |
| کز بلبلان برآمد فریاد بی قراری | (سعدی)  | چون است حال بستان ای باد نوبهاری |

## سِرّ / سرّ ؟

|                                     |                                   |        |
|-------------------------------------|-----------------------------------|--------|
| گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت     | در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست | (حافظ) |
| ما را سری ست با تو که گر خلق روزگار | دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم |        |
| غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید       | کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد    | (حافظ) |

## توبه / تو، به؟

|                                    |                                   |             |
|------------------------------------|-----------------------------------|-------------|
| حلقه ی توبه گر امروز چو زُهاد زخم  | خازن می‌کده فردا نکند در بازم     | (حافظ)      |
| ای مهر گسل که با تو ام پیوند است   | وز تو به یکی عشوه دلم خرسند است   | (امیر شاهی) |
| تا تو به پری مانی شیدای توام، دانی | یک شهر چو خاقانی شیدای تو اولی تر | (خاقانی)    |

## گرد / گرد / گرد؟

|                                                                                                                                                     |                                    |                |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------|----------------|
| ای کاش می توانستم / بر شانه های خود بنشانم این خلق بی شمار را / گرد حباب خاک بگردانم / تا با دو چشم خویش ببینند که خورشید شان کجاست / تا باورم کنند | (احمد شاملو)                       |                |
| او راست به پای بی ستونی                                                                                                                             | این گنبد گرد گرد اخضر              | (ناصر خسرو)    |
| صفای جوهر آیینگی مسلم طبعی                                                                                                                          | که گرد آینه داران نام و ننگ نگردهد | (بیدل)         |
| بر دلم گرد ستم هاست خدایا مپسند                                                                                                                     | که مکدر شود آئینه ی مهرآیینم       | (حافظ)         |
| چرخ گرد از هستی من گر بر آرد گو برآر                                                                                                                | دور بادا دور از دامن نامم گرد ننگ  | (هاتف اصفهانی) |
| به سهراب گفت ای یل شیرگیر                                                                                                                           | پلنگ افکن و گرد و شمشیرگیر         | (فردوسی)       |

## شکوه / شکوه

|                                       |                                                   |
|---------------------------------------|---------------------------------------------------|
| آسمان سست پی مرد شکوه عشق نیست        | رخش می باید که رستم را به میدان آورد              |
| کیم؟ شکوفه ی اشکی که در هوای تو هر شب | ز چشم ناله شکفتم به روی شکوه دویدم (مهرداد اوستا) |

که هر موری ز جا تخت سلیمان برنمی دارد

شکوه عشق را گردون گردان برنمی دارد

### رُستن / رستن؟

وان گه برو که رستی از نیستی و هستی (حافظ)

ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی

دوباره صورتی صورتی ست باغ تنت (حسین منزوی)

شکوفه های هلو رسته روی پیر هنت

نه زشت ماند و نه زیبا چو راز گشت عیان (پروین)

نه جغد رست نه طوطی چو شد قضا شاهین

## بخش دوم: درنگ

ایستادن در نقطه ی نامناسب از شعر می تواند معنا را مبهم یا کلاً عوض کند. مثل همان داستان معروف مرگ و

زندگی: «بخشش، لازم نیست اعدامش کنید.» یا «بخشش لازم نیست، اعدامش کنید!»

تمرین: کدام یک از درنگ ها برای شعرهای زیر مناسب تر است؟

تا سر نهم تو را نمانم به کسی (سوزنی سمرقندی)

چون در سرم افتاد ز عشقت هوسی

1- □ تا سر نهم، تو را نمانم به کسی؟

2- □ تا سر نهم تو را، نمانم به کسی؟

وان می که در آن جاست حقیقت نه مجاز است (حافظ)

خم ها همه در جوش و خروشد ز مستی

1- □ وان می که در آن جاست حقیقت، نه مجاز است؟

2- □ وان می که در آن جاست حقیقت نه، مجاز است؟

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند      که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (حافظ)

1- □ که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست؟

2- □ که آتشی که نمیرد همیشه، در دل ماست؟

حکم جلودار است بر هامون بتازید      هامون اگر دریا شود از خون بتازید (حمیدی سبزه واری)

1- □ هامون اگر دریا شود، از خون بتازید؟

2- □ هامون اگر دریا شود از خون، بتازید؟

دل پاکیزه به کردار بد آلوده مکن      تیرگی خواستن از نور گریزان شدن است (پروین)

1- □ تیرگی خواستن از نور، گریزان شدن است؟

2- □ تیرگی خواستن، از نور گریزان شدن است؟

دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود      می برد هر جا که خواهد اسب خواب آلوده را

1- □ دل چو شد غافل، ز حق فرمان پذیر تن بود؟

2- □ دل چو شد غافل ز حق، فرمان پذیر تن بود؟

دارم امید بر این اشک چو باران که دگر      برق دولت که برفت از نظرم باز آید (حافظ)

1- □ برق دولت که برفت از نظرم، باز آید؟

2- □ برق دولت که برفت، از نظرم باز آید؟

## بخش سوم: استفهام انکاری و تأکیدی

پرسشی است که در واقع پاسخ آن در دل خود پرسش نهفته است و شاعر منظورش را به صورت یک سؤال بدیهی مطرح می کند تا تأکید بیشتری داشته باشد. اگر پاسخ به این پرسش منفی بود استفهام انکاری است و اگر مثبت بود استفهام تأکیدی.

برای درک این گونه بیت ها باید روش پاسخ گویی به آن ها را یاد بگیریم:

نکته: پاسخ به استفهام انکاری و تأکیدی چندین حالت است، از جمله:

- (1) با فعل منفی
- (2) با صفت هر
- (3) با صفت هیچ
- (4) با قید (توانستن / بایستن)

|                                                                                 |                                                   |
|---------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------|
| آن چه عیبست که در صورت زیبایی تو هست؟                                           | وان چه سحر است که در غمزه ی فتّان تو نیست؟ (سعدی) |
| پاسخ: هیچ عیبی در صورت زیبای تو نیست                                            | هر سمری در غمزه ی فتان تو هست!                    |
| به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من                                          | چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا (شهریار)      |
| پاسخ: هیچ کس به جز علی نمی گوید به پسر ...                                      |                                                   |
| ای خاک خرامت گل فردوس به دامن                                                   | کو بخت که پامال گیاه تو توان شد؟ (بیدل)           |
| پاسخ: نیست بخت که پامال گیاه تو توان شد                                         |                                                   |
| عشق دریایی کرانه ناپدید                                                         | کی توان کردن شنا ای هوشمند؟ (رابعه)               |
| پاسخ: هیچ وقت نمی توان کردن شنا ای هوشمند                                       |                                                   |
| چرا نگاه نکردم؟ / تمام لحظه های سعادت می دانستند / که دست های تو ویران خواهد شد | (فروغ)                                            |
| پاسخ: باید نگاه می کردم                                                         |                                                   |

تمرین: هر سؤالی که به صورت استفهام انکاری یا تأکیدی مطرح شده تیک بزنید و به جمله ی خبری برگردانید.

☐ صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم؟ ☐ تا به کی در غم تو ناله ی شبگیر کنم؟ (حافظ)

☐ کی بود در زمانه وفا؟ جام می بیار ☐ تا من حکایت جم و کاوس کی کنم (حافظ)

☐ کو پیک صبح تا گله های شب فراق ☐ با آن خجسته طالع فرخنده پی کنم؟ (حافظ)

☐ به فکر و هوش که افکند پنجه با گردن؟

☐ به عقل و رأی که شد چیره بر قضا و قدر؟

☐ این چرا کردم؟ ☐ چرا دادم پیام؟

سوختم بیچاره را زان گفت خام

(مولوی)

مرا به سوی انتظار صدا خواهد برد؟

☐ آیا دوباره گیسوانم را در باد شانه خواهم زد؟ / ☐ آیا دوباره روی لیوان ها خواهم رقصید؟ / ☐ آیا دوباره زنگ در

(فروغ)

☐ قمری ریخته بآلم به پناه که روم؟

☐ تا به کی سرکشی ای سرو خرامان از من؟ (کلیم کاشانی)

تست: در کدام گزینه استفهام انکاری نمی بینید؟

- |                                                                 |                                                                  |
|-----------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------|
| <input type="checkbox"/> 1. دل شده ی پای بند گردن و جان در کمند | <input type="checkbox"/> ز هره ی گفتار نه، کاین چه سبب وان چراست |
| <input type="checkbox"/> 2. چون تو خورشیدی و من چون سایه ام     | <input type="checkbox"/> خویش را با تو برابر چون کنم             |
| <input type="checkbox"/> 3. چه باک آید ز کس آن را که او را      | <input type="checkbox"/> نگه دار و نگه بانش تو باشی              |
| <input type="checkbox"/> 4. گفت می شاید که من در اشتیاق         | <input type="checkbox"/> جان دهم این جا بمیرم در فراق            |

تست: در همه ی ابیات شاعر پرسشی را مطرح کرده که پاسخ آن «هیچ کس» است. به جز ... (سنجش 83)

- |                                                                    |                                                                 |
|--------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------|
| <input type="checkbox"/> 1. به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب    | <input type="checkbox"/> که علم کند به عالم شهدای کربلا را      |
| <input type="checkbox"/> 2. چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان    | <input type="checkbox"/> چو علی که می تواند که به سر برد وفا را |
| <input type="checkbox"/> 3. نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت  | <input type="checkbox"/> متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را         |
| <input type="checkbox"/> 4. به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من | <input type="checkbox"/> چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا    |

## بخش چهارم: تشخیص منادا

وقتی منادا بدون ادات ندا می آید ممکن است با نقش های دیگر به ویژه نهاد اشتباه شود؛ کافی است پشت این واژه های مشکوک (ای) بگذاریم. هرکدام که پذیرفت منادا است.

### تمرین: نقش کدام واژه هایی که زیرشان خط کشیده شده منادا است؟

- |                                             |                                        |                 |
|---------------------------------------------|----------------------------------------|-----------------|
| □ درویش نمی پرسى و ترسم که نباشد            | اندیشه ی آمرزش و پروای ثوابت           | (حافظ)          |
| □ دلدار سر نامه و پیغام که دارد             | آینه تو آنجا ببر از حیرت ما <u>گل</u>  | (بیدل)          |
| □ <u>حافظ</u> نه غلامی ست که از خواجه گریزد | صلحی کن و باز آ که خرابم ز عتابت       | (حافظ)          |
| □ <u>زاهد</u> دماغ توبه به کوثر رسانده ای   | معذور کاین خیال به صهبا نمی رسد        | (بیدل)          |
| □ ناصح به طعن گفت که رو ترک عشق کن          | محتاج جنگ نیست <u>برادر</u> ، نمی کنم! | (حافظ)          |
| □ سپید بخت تر از چشم های خود نشدی           | <u>دل</u> سیاه تر از ژرفنای اقیانوس    | (داریوش راوش)   |
| □ کسی بر مهتران <u>پروین</u> مهی داشت       | که دل چون کعبه ز آرایش تهی داشت        | (پروین)         |
| □ <u>حسین</u> میل نکردی به روضه ی رضوان     | اگر به روضه نبودی امید دیدارش          | (منسوب به حلاج) |
| □ <u>باغبان</u> همچو نسیم ز در خویش مران    | کآب گلزار تو از اشک چو گلنار منست      |                 |
| □ عشق در دل ماند و یار از دست رفت           | <u>دوستان</u> دستی که یار از دست رفت   | (سعدی)          |

## قرابت معنایی در میان واژگان

### معنای برخی واژه ها:

راست: حقیقت، درست، صادق، مستقیم، صاف، سمت راست، یکسان، دقیقاً، محکم

در کدام گزینه معنای (راست) با این بیت یکسان است؟

- |                                         |                                     |                   |
|-----------------------------------------|-------------------------------------|-------------------|
| به هر جزئی ز خاک ار بنگری راست          | هزاران آدم اندر وی هویدا است        | (شبستری)          |
| 1) بدو راست خم کرد و چپ کرد راست        | خروش از خم چرخ چاچی بخاست           | (فردوسی)          |
| 2) اگرچه بر سرم آتش ببارد از گردون      | ز حال خود نشوم و اعتقاد دارم راست   | (مسعود سعد سلمان) |
| 3) ژاله بر لاله فرود آمده هنگام سحر     | راست چون عارض گلگون عرق کرده ی یار  | (سعدی)            |
| 4) راست این است که جز با دل تو راست نیم | جز بر آن راه که رای دل تو خواست نیم | (سوزنی سمرقندی)   |

در کدام گزینه معنای (راست) با « جبریل گفت یک خوشه از گندم بشمار که صد دانه گندم در وی باشد. یک بار در

وی زن که سوگند تو راست باشد. (قصص الانبیاء) » یکسان است؟

- |                                           |                                      |             |
|-------------------------------------------|--------------------------------------|-------------|
| 1) هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست    | ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست؟ | (مولوی)     |
| 2) تیز بودیم و کند گونه شدیم              | راست بودیم و بازگونه شدیم            | (کسایی)     |
| 3) ز حرف حق لب از آن بسته ام که چون منصور | حدیث راست مرا دار می شود چه کنم؟     | (سعدی)      |
| 4) زمین و آسمان بهر تو آراست              | از این برخاستی با قامت راست          | (ناصر خسرو) |

### کدام دو بیت تناسب معنایی دارند؟

- |                                     |                                 |                  |
|-------------------------------------|---------------------------------|------------------|
| الف) راست ز هری ست شکرین انجام      | کج نباتی که تلخ سازد کام        | (اوحدی مراغه ای) |
| ب) که و مه راست باشد نزد نادان      | چو روز و شب به چشم کور یکسان    | (ویس و رامین)    |
| ج) همه کس به یک خوی و یک خواست نیست | ده انگشت مردم به هم راست نیست   | (گرشاسب نامه)    |
| د) در کار کش این عقل به کار آمده را | تا راست کند کار به هم بر شده را | (بابا افضل)      |
- 1) الف، ب      2) ب، ج      3) ج، د      4) الف، د

مفهوم طنز آمیز ابیات « آن یکی پرسید اشتر را که هی

از کجا می آیی ای فرخنده پی

گفت: از حمام گرم کوی تو

گفت خود پیداست از زانوی تو»

با کدام بیت تناسب ندارد؟

(زبان 91)

- 1) به گیتی به از راستی پیشه نیست
- 2) گر راست سخت گویی و در بند به پایی
- 3) همه کس به یک خوی و یک خواست نیست
- 4) سخن راست توان دانست از لفظ دروغ
- ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست
- به زان که دروغت دهد از بند رهایی
- ده انگشت مردم به هم راست نیست
- باد نروزی پیدا بود از باد خزان

تا: که / مراقب باش/ برای اینکه/ تا هنگامی که / باید دید

در کدام گزینه معنای (تا) با بیت زیر یکسان است؟

- پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی
- کاین سبزه ز خاک لاله رویی رسته ست (خیام)
- 1) تا درد و ورم فرو نشیند
  - 2) تا نگوئی که شعر مختصر است
  - 3) کشیدند می تا جهان تیره گشت
  - 4) عشق دردانه ست و من غواص و دریا میکده
  - کافور بر آن ضماد کردند (ملک الشعرای بهار)
  - مختصر نیست چون تویی معنیش (انوری)
  - سر می گساران ز می خیره گشت (فردوسی)
  - سر فروبردم در آنجا تا کجا سر بر کنم (حافظ)

کدام گزینه لحن تهدید آمیزی دارد؟

- 1) الا تا نگرید که عرش عظیم
- 2) تا در ره پیری به چه آیین روی ای دل
- 3) حالیا خانه برانداز دل و دین من است
- 4) باید به آسمان گرهی سبز بست تا
- بلرزد همی چون بگرید یتیم (سعدی)
- باری به غلط صرف شد ایام شبابت (حافظ)
- تا در آغوش که می خسبد و هم خانه ی کیست (حافظ)
- جای ضریح و میله ی زندان عوض شود (داریوش راوش)

تست: مفهوم کلی همه ی ابیات، به استثنای بیت ... همراه با « هشدار و تحذیر » است. (سراسری خارج از کشور 90)

- 1) ز صاحب غرض تا سخن نشنوی!
- 2) گر هنرمند از اوباش جفایی ببند
- 3) گفت تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب
- 4) حقیر تا شماری تو آب چشم فقیر
- که گر کار بندی پشیمان شوی
- تا دل خویش نیازارد و در هم نشود
- گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
- که قطره قطره ی باران چو با هم آمد جوست

سبک: زود و سریع ، کم وزن، آرام، خوار، آسان

معنای (سبک) در کدام گزینه با بیت ( چو این نامه خواندی سبک برنشین / که بی روی تو هستم اندوهگین ) یکسان است؟

- (1) چنین گفت بهرام با مهتران که کاریست این هم سبک هم گران (فردوسی)
- (2) زین گونه که در چشم تو ای مردم چشم گشتم سبک آن به که گرانی ببرم (سید حسن غزنوی)
- (3) تا دم رفتن سبک از جا توانی خاستن مال را در زندگی از خویش کن کم جدا (صائب تیریزی)
- (4) چو رستم شتابندگان را بدید سبک تیغ تیز از میان برگشید (فردوسی)

تست: با توجه به ابیات زیر معنای واژه ی « سبک » در کدام گزینه تکرار شده است؟ (سنجش- 86 و 81)

چو برخواند کاوه همه محضرش سبک سوی پیران آن لشگرش  
خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

1. نجیب (اسب) خویش را گفتم سبک تر
  2. چو یاقوت باید سخن بی زبان
  3. مگر با من او چون برادر شود
  4. و گر فضایل طبعش به کوه برشمرند
- الا یا دست گیر مرد فاضل  
سبک سنگ، لیکن بهایش گران  
بد روز بر من سبک تر شود  
سبک ز خاصیتش کوه را برآید پر

به جای: در حق، سر جای، برقرار، در عوض

کدام بیت مفهوم (به جای) را در عبارت « و هرچه فیض ممکن گشت از قصد جفا، به جای مأمون بکرد و به اقتضای ایزد، عز ذکره نتوانست برآمد (تاریخ بیقی) » تکرار می کند؟

- (1) به جای مشک نبویند هیچ کس سرگین به جای باز نگویند هیچ کس ورکاک (ابوالعباس ربنجی)
- (2) گرت ز دست برآید مراد خاطر ما به دست باش که خیری به جای خویشان است (حافظ)
- (3) ملکا در ملکی فر همای است تو را تا به جای است جهان ملک به جای است تو را (منوچهری)
- (4) زمین دید رودابه و پشت پای فرو ماند از شرم مادر به جای (فردوسی)

تست: مفهوم واژه ی « به جای » در بیت ..... متفاوت با سایر ابیات است. (سر/سری 89- هنر)

1. آن را که به جای توست هر دم کرمی
  2. اگر بر جای من غیری گزیند دوست حاکم اوست
  3. پدر به جای پسر هرگز این کرم نکند
  4. هر چ از وفا به جای من آن بی وفا کند
- عذرش بنه ار کند به عمری ستمی  
حرام باد اگر من جان به جای دوست بگزینم  
که دست جود تو با خاندان عالم کرد  
آن را وفا شمارم اگرچه جفا کند

حُسن: زیبایی / نیکی

کدام گزینه با رباعی زیر تناسب معنایی دارد؟

- |                                        |                                         |
|----------------------------------------|-----------------------------------------|
| حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد         | بنمود جمال و عاشق زارم کرد              |
| من خفته بدم به ناز در کتم عدم          | حسن تو به دست خویش بیدارم کرد (عراقی)   |
| (1) کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالم را | که تا دور ابد باقی بر او حسن و ثنا آمد  |
| (2) اوست عیسی و من حواری او            | که حیاتم دهد به حسن جوار (خاقانی)       |
| (3) تا رقم حسن تو زد آسمان             | نامزد عشق تو آمد جهان (خاقانی)          |
| (4) به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر    | به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را (حافظ) |

اگر (= ار، ور، گر): در صورتی که، چه، یا، حتی اگر (= اگر چه)

در کدام گزینه معنای (گر) با بیت زیر یکسان است؟

- « چه گویم که این بچه ی دیو کیست      پلنگ دو رنگ است، گر بربريست      (فردوسی) »
- |                                          |                                     |          |
|------------------------------------------|-------------------------------------|----------|
| (1) گرش پیر خوانی همی یا جوان            | مرا او به جای تن است و روان         | (فردوسی) |
| (2) ما به روی دوستان از بوستان آسوده ایم | گر بهار آید و گر باد خزان آسوده ایم | (سعدی)   |
| (3) مرا مام گر خود نزادی ز بُن           | نرفتی ز من نیک یا بد سَخُن          | (فردوسی) |
| (4) تو گفتی به سنگستم آکنده پوست         | و گر آهن است آنک نیز اندرو ست       | (فروسی)  |

مگر: به جز، باشد که، شاید، آيا، حتماً / قطعاً

از کدام بیت ها امیدواری برداشت نمی شود؟

- |                                                   |                                        |          |
|---------------------------------------------------|----------------------------------------|----------|
| الف) مگر دیوانه خواهم شد در این سودا که شب تا روز | سخن با ماه می گویم پری در خواب می بینم | (حافظ)   |
| ب) پلنگش بدی کاجکی مام و باب                      | مگر سایه ای یافتی ز آفتاب              | (فردوسی) |
| ج) لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید             | مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی         | (سنایی)  |
| د) ز نیکو گمان اندر آیم نخست                      | نباید مگر جنگ و پیکار جست              | (فردوسی) |
| هـ) مایه ی خوشدلی آنجاست که دلدار آن جاست         | می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم     | (حافظ)   |

(4 ج، هـ

(3 الف، هـ

(2 ب، د

(1 الف، د

شاید: شایسته است، توانستن، امکان دارد

در کدام بیت ها (شایستن) در معنای یکسانی آمده است؟

- |                                       |                                        |         |
|---------------------------------------|----------------------------------------|---------|
| (الف) شاید اگر آفتاب و ماه نتابد      | پیش دو ابروی چون هلال محمد             | (سعدی)  |
| (ب) غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل | شاید که چو وا بینی خیر تو در این باشد  | (حافظ)  |
| (ج) حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل    | دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم | (حافظ)  |
| (د) بگفتا گر نیابی سوی او را          | بگفت از دور شاید دید در ماه            | (نظامی) |
| (هـ) یکی بنده ام نامور سام را         | نشایم خور و خواب و آرام را             | (فروسی) |
- (1) الف، ج، د      (2) ب، د، هـ      (3) الف، ج، هـ      (4) ج، د، هـ

افتادن: انداخته شدن، شدن، پیش آمدن

کدام یک از ردیف های زوج معنای متفاوتی یافته است؟

- |                                         |                                  |        |
|-----------------------------------------|----------------------------------|--------|
| (1) مویت رها مکن که چنین بر هم اوفتد    | کاشوب حسن روی تو در عالم اوفتد   | (سعدی) |
| (2) افتاده ی تو شد دلم ای دوست دست گیر  | در پای مفکنش که چنین دل کم اوفتد | (سعدی) |
| (3) در رویت آن که تیغ نظر می کشد به جهل | مانند من به تیر بلا محکم اوفتد   | (سعدی) |
| (4) مشکن دلم که حلقه ی زنار راز توست    | ترسم که راز در کف نامحرم اوفتد   | (سعدی) |

(افتادن) در کدام بیت معنای متفاوتی دارد؟

- |                                            |                                       |        |
|--------------------------------------------|---------------------------------------|--------|
| (1) حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد | همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم  | (حافظ) |
| (2) با هر که سخن گفتم از اوصاف جمیلش       | مشتاق چنان شد که چو من بی خبر افتاد   | (سعدی) |
| (3) بسیار کس شدند اسیر کمند عشق            | تنها نه از برای من این شور و شر افتاد | (سعدی) |
| (4) زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت        | کان که شد کشته ی او نیک سرانجام افتاد | (حافظ) |

شدن: رفتن، گذشتن، فعل اسنادی

در کدام گزینه فعل (شد) اسنادی است؟

- |                                         |                                 |          |
|-----------------------------------------|---------------------------------|----------|
| (1) به پیش پدر شد چو خورشید شرق         | به یاقوت و زر اندرون گشته غرق   | (فردوسی) |
| (2) حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد    | شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی  | (حافظ)   |
| (3) روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم | در لباس فقر کار اهل دولت می کنم | (حافظ)   |
| (4) سخن کان گذشت از زبان دو تن          | پراکنده شد بر سر انجمن          | (اسدی)   |

گشتن: شدن، برگشتن از پیمان (عهد شکنی) ، عوض شدن، چرخیدن

در کدام بیت بی اختیاری انسان همراه با طنز بیان شده؟

- (1) دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی      عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی (سعدی)
- (2) حافظ ز خوبرویان بختت جز این قدر نیست      گر نیستت رضایی حکم قضا بگردان (حافظ)
- (3) گنج و گنجینه ی جهان یابی      گر چو ما گرد این و آن گردی (شاه نعمت الله ولی)
- (4) نظری گر کنی به دیده ی ما      واقف از بحر بی کران گردی (شاه نعمت الله ولی)

گرفتن: ایراد و خرده گرفتن، اثر کردن (در گرفتن)

تست: کاربرد معنایی واژه ی مگیر در کدام بیت متفاوت با دیگر ابیات است؟ (کارشناسی / ارشد - 88)

1. من نظر بازگرفتن نتوانم همه عمر      از من ای خسرو خوبان تو نظر بازمگیر
2. بر من مگیر اگر شدم آشفته دل ز عشق      مانند این بسی ز قضا و قدر فتاد
3. به حرص ار شربت خوردم مگیر از من که بد کردم      بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا
4. کم نگردد گنج خانه ی فضل از بدهای ما      تو نکوکاری کن و بدهای ما گیر و نگیر

تست: مفهوم « گرفتن » در بیت « فراوان سخن باشد آکنده گوش / نصیحت نگیرد مگر در خموش » با کدام بیت یکسان است؟ (سراسری 90- تجربی)

1. سر چشمه باید گرفتن به بیل      چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
2. تو ایران سپه را همه کشته گیر      و گر زنده از رزم برگشته گیر
3. از هزاران در یکی گیرد سماع      ز آن که هرکس محرم پیغام نیست
4. حافظ ار خصم خطا کرد نگیریم بر او      ور به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

دانستن: توانستن، فهمیدن یا آگاهی داشتن

دانستن) در کدام بیت با معنای متفاوتی آمده؟

- (1) آرزو را کرانه نیست پدید      آرز را خاک سیر داند کرد (مخلدی)
- (2) ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی      ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست (حافظ)
- (3) مردی باید ز هر دو عالم شده فرد      کو جرعه ی درد دوستان داند خورد (خواجه عبدالله انصاری)
- (4) هیچ صیقل نکو نداند کرد      آهنی را که بد گهر باشد (سعدی)

اگر تغم مرغی با نیروی بیرونی بشکند پایان زندگی است ولی اگر با نیروی درونی بشکند آغاز زندگی!  
بهترین چیزها و بزرگترین تغییرات همیشه از درون آغاز می شود...

## تست های آموزشی و پیام ها

### ازلی بودن عشق

« از نخستین روز آفرینش، انسان ..... خدا را دید و عاشق او شد و میانشان پیمان ..... بسته شد. و از این پیمان چنان سرمست شدند که از آن به عنوان ..... یاد می کنند. برخی نیز چندان مبالغه می کنند که معتقدند پیش از ..... هم عاشق خدا بوده اند!»

- |                                         |                                    |
|-----------------------------------------|------------------------------------|
| (1) حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد      | بنمود جمال و عاشق زارم کرد         |
| (2) همه عمر برندارم سر از این خمار مستی | که هنوز من نبودم که تو در دلم نشست |
| (3) در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد       | عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد   |
| (4) عشق شوری در نهاد ما نهاد            | جان ما در بوته ی سودا نهاد         |

### جاودانگی عشق در عاشق

« عاشق همیشه ..... است و پس از مرگ، خاکش نیز بر ..... یا ..... یار می نشیند و در ..... نیز به یاد او زنده می شود و تنها، معشوقش را جستجو می کند»

- |                                              |                                        |
|----------------------------------------------|----------------------------------------|
| (1) به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم         | به خواب عافیت آن گه به بوی موی تو باشم |
| (2) نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم             | بر کارگاه دیده ی بی خواب می زدم        |
| (3) در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم      | بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم   |
| (4) ندارم دستت از دامن مگر در خاک و آن دم هم | که بر خاکم روان گردی به دور دامنم گردم |

### عشق پنهان نمی ماند

«..... گرفته ی عاشق، ..... و ..... سوزناکش و اشک هایی که برای معشوق می ریزد، ..... او را که استعاره از عشق است بر ملا می کند. »

- |                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| (1) گر کُمیت اشک گلگونم نبودی گرم رو  | کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع |
| (2) دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را | دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا     |
| (3) سعدی از سرزنش غیر نترسد هیئات     | غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را    |
| (4) بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل    | توان شناخت ز آهی که در سخن باشد       |

## رسوایی عاشق

«عشق، اشک عاشق را در می آورد و آبروی (آب رو!) عاشق را می ریزد و ..... و ..... او را از بین می برد.»

- |                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| 1 هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم   | نیود بر سر آتش میسرم که نجوشم      |
| 2 نیم شرر ز عشق بس تا ز زمین عاقبت | دود بر آسمان رود خرمن اعتبار را    |
| 3 من آن فریب که در نرگس تو می بینم | بس آب روی که با خاک ره درآمیزد     |
| 4 نامم به بدی در همه آفاق علم باد  | رسوا شده ی عشق تو را ننگ ز نام است |

## راه عشق پایان ندارد

«معمولا عشق را به ..... ، ..... و ..... تشبیه می کنند که ..... و ..... نامعلوم است و در نهایت عاشق را می کشد»

- |                                       |                                      |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| 1 تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید  | تبارک الله ازین ره که نیست پایانش    |
| 2 راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست | آن جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست |
| 3 آشنایان ره عشق در این بحر عمیق      | غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده      |
| 4 خدای را مددی ای دلیل راه حرم        | که نیست بادیه ی عشق را کرانه پدید    |

## تسلیم بودن عاشق

«عاشق، هر ..... و ..... را که معشوق اراده کند ..... است . چه به ..... تمام شود چه .....»

- |                                          |                                       |
|------------------------------------------|---------------------------------------|
| 1 در دایره ی قسمت ما نقطه ی تسلیمیم      | لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی |
| 2 گیرم که از تو بر من مسکین جفا رود      | سلطان تویی کسی به تظلم کجا رود        |
| 3 چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی | جانا روا نباشد خون ریز را حمایت       |
| 4 مالک ملک وجود حاکم رد و قبول           | هرچه کند جور نیست ور تو بنالی جفاست   |

## هرچه از دوست می رسد نیکوست

«..... و ..... هایی که از معشوق می رسد برای عاشق یکسان است و او هم ..... و هم ..... معشوق را دوست دارد»

- |                                        |                                   |
|----------------------------------------|-----------------------------------|
| 1 سعدی از اخلاق دوست هر چه برآید نکوست | گو همه دشنام گو کز لب شیرین دعاست |
| 2 بیا که هاتف می خانه دوش با من گفت    | که در مقام رضا باش و از قضا مگریز |
| 3 اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم | جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را  |
| 4 گیرم که نمی افتد با وصل منت رایی     | با جور و جفا باری هم رات نمی افتد |

## مقام رضا

« جایگاهی در عرفان و تصوف که ..... یا ..... نام دارد و عارف همه چیز و همه جا را ..... و ..... می بیند زیرا که همه چیز ..... خداست. »

- |                                          |                                         |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| 1) گر اهل معرفتی هر چه بنگری خوب است     | که هر چه دوست کند همچو دوست محبوب است   |
| 2) گر به اقلیم عشق روی آری               | همه آفاق گلستان بینی                    |
| 3) جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا یابی | جهانی کاندرو هر جان که بینی شادمان بینی |
| 4) ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید      | بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی         |

## لزوم تحمل سختی های راه عشق

« عاشق در مسیر رسیدن به معشوق بلاها و دشواری هایی می بیند که همچون ..... بر جانش می نشیند و دلش را ..... می کند. عاشق واقعی همه را تحمل می کند و هیچ شکایتی ندارد. »

- |                                          |                                    |
|------------------------------------------|------------------------------------|
| 1) در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا     | سر ها بریده بینی بی جرم و بی جنایت |
| 2) در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم | سرزنش ها گر کند خار مغلان غم مخور  |
| 3) گویند سنگ لعل شود در مقام صبر         | آری شود ولیک به خون جگر شود        |
| 4) مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب        | به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید   |

## غم پرستی

« عاشق با غم عشق ..... است؛ زیرا غم، تنها چیزی است که او را ..... نگذاشته. غم عشق غمی ..... است. »

- |                                   |                                 |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| 1) بگذاشتیم غم تو نگذاشت مرا      | حقا که غمت از تو وفادارتر است   |
| 2) اندر دل بی وفا غم و ماتم باد   | آن را که وفا نیست ز عالم کم باد |
| 3) دیدی که مرا هیچ کسی یاد نکرد   | جز غم که هزار آفرین بر غم باد   |
| 4) هر چند که میل تو سوی بیدادی ست | یک ذره غمت به از جهانی شادی ست  |

## محرم دل

« تنها عاشق و رند و سالک ..... حرف هم را می فهمند نه ..... و ..... کدام سر به بالین گذاشته ای از اشک های ..... که تا سحر می سوزد و می میرد خبر دارد؟ »

- |                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) سینه خواهم شرحه شرحه از فراق      | تا بگویم شرح درد اشتیاق             |
| 2) محرم این هوش جز بی هوش نیست       | مر زبان را مشتری جز گوش نیست        |
| 3) تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم   | تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم  |
| 4) زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد؟ | دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند |

## زنده بودن به عشق

«انسان بی عشق با ..... فرقی ندارد و همان بهتر که ..... ! دل با عشق ..... زنده است و دل بی عشق

..... و ..... بیش نیست و مثل قلب جسد بی ارزش است.»

- |                                                                             |                                    |
|-----------------------------------------------------------------------------|------------------------------------|
| هر که این آتش ندارد نیست باد                                                | 1 آتش است این بانگ نای و نیست باد  |
| جوشش عشق است کاندلر می فتاد                                                 | 2 آتش عشق است کاندلر نی فتاد       |
| هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید | 3 هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست |
| دل افسرده غیر از آب و گل نیست                                               | 4                                  |

## تناقض عشق

«عشق هم ..... و هم ..... است»

- |                                     |                                  |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| دل فدای جان شد و جان نیز هم         | 1 دردم از بار است و درمان نیز هم |
| هنوز زخم مرا زخم می زند مرهم        | 2 هنوز درد مرا درد می کند درمان  |
| هم چو نی دمساز و مشتاقی که دید      | 3 همچو نی زهری و تریاقی که دید   |
| دل من است که هم جمع و هم پریشان است | 4 به یاد کاکل پرتاب و زلف پرچینش |

## پاک بازی

«عاشق واقعی ..... و ..... و ..... خود را در راه عشق می بازد.»

- |                                    |                                        |
|------------------------------------|----------------------------------------|
| بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر!     | 1 خنک آن قمار بازی که بباخت هر چه بودش |
| عیب جوان و سرزنش پیر می کنند       | 2 ناموس عشق و رونق عشاق می برند        |
| بانگ برآمد که غارت دل و دین است    | 3 حسن تو هر جا که طبل عشق فروکوفت      |
| آه اگر خرقة ی پشمین به گرو نستانند | 4 مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم      |

## جان بازی

«عاشق حاضر است ..... و ..... خود را فدای ..... و ..... معشوق کند و عاشق واقعی کسی است که از این

مرگ خرسند باشد»

- |                                        |                                           |
|----------------------------------------|-------------------------------------------|
| بگفت از گردن این وام افکنم زود         | 1 بگفتا گر به سر یابیش خشنود              |
| گردن نهادیم الحکم لله                  | 2 گر تیغ بارد از کوی آن ماه               |
| به جان گر صحبت جانان برآید رایگان باشد | 3 سر جانان ندارد هر که او را خوف جان باشد |
| از او بپرس که انگشت هاش در خون است     | 4 ز من بپرس که در دست او دلت چون است      |

## تقابل عشق و عقل

انسان باید یا ..... باشد و یا ..... . عقل در راه عشق ..... و ..... می شود و همیشه پیروزی با عشق است»

- |                                    |     |
|------------------------------------|-----|
| عقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی      | (1) |
| مایه ی پرهیزگار قوت صبر است و عقل  | (2) |
| بسی بگفت خداوند عقل و نشنیدم       | (3) |
| دوای درد عاشق را کسی کو سهل پندارد | (4) |
- عشق داند که در این دایره سرگردانند  
عقل گرفتار عشق صبر زیون هواست  
که دل به غمزه ی خوبان مده که سنگ و سبوست  
ز فکر آنان که در تدبیر درمانند درمانند

## عاشقان بسیار یار

«معشوق رویایی شاعران ..... عاشق دارد و کسی نیست که او را ببیند و ..... زلف و رخس نشود.»

- |                                       |     |
|---------------------------------------|-----|
| زلفت هزار دل به یکی تار مو ببست       | (1) |
| نه من بر آن گل عارض غزل سراپم و بس    | (2) |
| کس نیست که افتاده ی آن زلف دو تا نیست | (3) |
| همه را دیده به رویت نگران است ولیک    | (4) |
- راه هزار چاره گر از چار سو ببست  
که عندلیب تو از هر طرف هزارانند  
در رهگذر کیست که این دام بلا نیست  
همه کس را نتوان گفت که بینایی هست

## اغراق در اشک

«عاشق (شاعر) اشک هایش را به ..... ، ..... ، ..... و ... تشبیه می کند یا از آن استعاره می گیرد»

- |                                   |     |
|-----------------------------------|-----|
| دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم  | (1) |
| با ساربان بگوئید احوال آب چشمم    | (2) |
| به دنبال محمل چنان زار گریم       | (3) |
| در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست | (4) |
- واندرین کار دل خویش به دریا فکنم  
تا بر شتر نبندد محمل به روز باران  
که از گریه ام ناقه در گل نشیند  
این دل زار و نزار اشک بارانم چو شمع

## معاد

«آدمی ..... بهشت است و آشیانه اش ..... و ..... ، نه این ویرانه ی سراسر رنج . مثل .....»

جان می دهد تا به دریا بازگردد.

- |                                     |     |
|-------------------------------------|-----|
| هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست | (1) |
| که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین     | (2) |
| ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم | (3) |
| خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان    | (4) |
- ما به فلک می رویم عزم تماشا که راست  
نشیم تو نه این کنج محنت آباد است  
باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست  
کی کند اینجا مقام مرغ کز آن بحر خاست؟

## مقام والا یافتن از عشق

«عشق همچون ..... است که مس بی ارزش را به طلا بدل می کند و وجود ..... انسان را ..... می سازد

و او را از زمین و ..... رهانده، تا آسمان ها بالا می برد و خورشید ..... سرش می شود و ستارگان ..... شاهیش»

- (1) آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
- (2) آيا بود که گوشه ی چشمی به ما کنند
- (3) سهل است اگر بال و پری نقصان این پروانه شدکان شمع سامان می دهد از شعله زرین بال ها
- (4) گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد
- (5) اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
- (6) که در هوای رخس چون به مهر پیوستم
- (7) چو ذره گرچه حقیرم ببین به دولت عشق

### ترک تعلقات مادی

« عارفان و عاشقان برای رسیدن به معشوق و هدفشان بر دنیا و خوشی هایش پشت پا می زنند و حتی ..... خود را همچون ..... و ..... می پندارند و می گویند باید مرد تا ..... از بند آن آزاد شود»

- (1) ولی رادمردان و وارستگان
- (2) نیازند هرگز به مردارها
- (3) خرم آن مرغ که آزاد شود از قفسش
- (4) سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید
- (5) تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست
- (6) کی خبر یابی ز جانان یک زمان
- (7) تا نگردي بی خبر از جسم و جان

### وحدت وجود

« ظاهر دنیا ..... و ..... است اما باطن آن ..... است و آن ..... است. هر جا را می نگری جز خدا ..... نمی بینی. اشیا، عناصر طبیعت، همه ی انسان ها حتی اگر در ظاهر متضاد و مختلف باشند ، نمودی از خالقى ..... هستند.»

- (1) چشم بگشا به گلستان و ببین
- (2) جلوه ی آب صاف در گل و خار
- (3) بدم همه بین، چو تیز بین شد چشمم
- (4) دیدم که همه تویی و دیگر همه هیچ
- (5) علم را کثرت لشگر نگردد پرده ی وحدت
- (6) ز یکتایی نیندازد حباب و موج، دریا را
- (7) ما چو ناییم و نوا در ما ز توست
- (8) ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

### توکل

« انسان با توکل به خدا ..... را در دلش زنده نگه می دارد و تنها از او ..... می خواهد تا از پس ..... و ..... جان سالم به در برد. »

- (1) به یک کرامت آبی نگاه دوخته اید
- (2) کدام پنجره این گونه باز سوی خداست
- (3) چون بیارایند روز حشر تخت
- (4) خود شفیع ما تویی آن روز سخت
- (5) چه باک آید ز کس آن را که او را
- (6) نگره دار و نگه بانش تو باشی
- (7) هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
- (8) اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم

## شفاعت

«همه ی ما گناه کاریم و تنها یک ..... که انسانی پاک و بزرگوار است می تواند برای بخشش آن ها نزد خدا

..... و ..... کند»

- |                                        |                                    |
|----------------------------------------|------------------------------------|
| 1) مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ارنه دوزخ | به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را  |
| 2) دفتری دارم سیاه از معصیت بیچاره من  | گر شفاعت نامه ای ناید ز دیوان توام |
| 3) دوشم نوید داد عنایت که حافظا        | باز آ که من به عفو گناهت ضمان شدم  |
| 4) دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای    | فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد    |

## دو ویژگی متضاد در یک شخص

« ویژگی هایی مثبت و منفی مانند ..... و ..... / ..... و ..... / ..... و ..... »

- |                                     |                                    |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| 1) شما چقدر صبور و چقدر خشماگین     | حضورتان چو تلاقی صخره با دریاست    |
| 2) میان معرکه لبخند می زنید به عشق  | حماسه چون به غزل ختم می شود زیباست |
| 3) شما که اید؟ صفی از گرسنگی و غرور | که استقامت و خشم از نگاهتان پیداست |
| 4) به استواری معیار تازه بخشیدید    | شما نه مثل دماوند، او به مثل شماس  |

## تعز من تشاء و تزل من تشاء

« همه ی ..... و ..... شدن ها به خواست خداست »

- |                                                |                                        |
|------------------------------------------------|----------------------------------------|
| 1) همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی         | همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی     |
| 2) یکی را به سر برنهد تاج بخت                  | یکی را به خاک اندر آرد ز تخت           |
| 3) که گر عرشی به فرش آیی و گر ماهی به چاه افتی | و گر بحری تهی گردی و گر باغی خزان بینی |
| 4) جهان را بلندی و پستی تویی                   | ندانم چه ای هرچه هستی تویی             |

## دوری از غرور

« عجب، خود پسندی، تکبر و غرور موجب ..... و ..... است. »

- |                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) منی چون بپیوست با کردگار        | شکست اندر آورد و برگشت کار          |
| 2) افتادگی آموز اگر طالب فیضی      | هرگز نخورد آب زمینی که بلند است     |
| 3) بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید  | بنگر که ازین چرخ جفا پیشه چه برخاست |
| 4) با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی | تا بی خبر بمیرد در عجب و خودپرستی   |

## جای خوبی را بدی گرفتن

« معمولا در این بیت ها دو واژه با هم ..... دارند که عنصر ..... جای عنصر ..... را گرفته »

- |   |                                     |                                   |
|---|-------------------------------------|-----------------------------------|
| 1 | نهان گشت آیین فرزندگان              | پراکنده شد نام دیوانگان           |
| 2 | قابلیان بر قامت شب می تنیدند        | هابیلیان بوی قیامت می شنیدند      |
| 3 | همای گو مفکن سایه ی شرف هرگز        | بر آن دیار که طوطی کم از ذغن باشد |
| 4 | جای آن است که خون موج زند در دل لعل | زین تخابن که خزف می شکند بازارش   |

## شراب انگوری

« شاعران و عارفان از دست ..... دنیا و ..... عمر به باده پناه می برند تا چندی بی ملال زندگی و

هراس مرگ، در فراموشی خوش باشند »

- |   |                                        |                                         |
|---|----------------------------------------|-----------------------------------------|
| 1 | بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم      | به شرط آن که ننمایی به کج طبعان دل کورش |
| 2 | شراب تلخ می خواهم که مرد افکن بود زورش | که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش  |
| 3 | بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است       | بیار باده که بنیاد عمر بر باد است       |
| 4 | به دور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ   | که همچو روز بقا هفته ای بود معدود       |

## شراب عرفانی

« می گویند عارفان از ..... در ..... مست می شوند و ..... را به هیچ می انگارند زیرا

سرمستی عرفانی ..... هستی و ..... یار را نشانشان می دهد. »

- |   |                                        |                                        |
|---|----------------------------------------|----------------------------------------|
| 1 | باده ی عام از برون باده ی عارف از درون | بوی دهان بیان کند تو به زبان بیان مکن  |
| 2 | می بهشت ننوشم ز جام ساقی رضوان         | مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم |
| 3 | به می عمارت دل کن که این جهان خراب     | بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت    |
| 4 | ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم        | ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما            |

## دل عارف

« دل پاک عارف به ..... یا ..... یا ..... شباهت دارد که می تواند همه چیز را در خود

بگنجاند و حقایق هستی را که گواه آفریننده ی آن است نشان دهد »

- |   |                                   |                                      |
|---|-----------------------------------|--------------------------------------|
| 1 | آیینی ی سکندر جام می است بنگر     | تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا    |
| 2 | سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد | وان چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد |
| 3 | ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم   | ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما          |
| 4 | سرود مجلس جمشید گفته اند این بود  | که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند  |

## جبرگرایی

«انسان از خود ..... ندارد؛ ..... و ..... که خواست خدا، گردون، آسمان ها و... است سرنوشتش را تعیین می کنند»

- |                                          |                                    |
|------------------------------------------|------------------------------------|
| 1) کیوتری که دگر آشیان نخواهد دید        | قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام  |
| 2) رضا به داده بده وز جبین گره بگشا      | که بر من و تو در اختیار نگشاده است |
| 3) بری دان از افعال چرخ برین را          | نشاید ز دانا نکوهش بری را          |
| 4) حافظ به خود نبوشید این خرقه ی می آلود | ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را    |

### از ماست که بر ماست

« اعمال ما نتیجه ی کارهای ..... است. و هر ..... ما در دنیا ..... مشابه خواهد داشت.»

- |                                  |                            |
|----------------------------------|----------------------------|
| 1) این جهان کوه است و فعل ما ندا | سوی ما آید نداها را صدا    |
| 2) و ا نگردد از ره آن تیر ای پسر | بند باید کرد سیلی را ز سر  |
| 3) گله ی ما را گله از گرگ نیست   | کاین همه بیداد شبان می کند |
| 4) کفن بر تن تند هر کرم پیله     | بر آرد آتش از خود هر چناری |

### ناپایداری دنیا

«دنیا همچون خانه ای است که بر ..... یا ..... بنا نهاده شده و به خاطر گذرا بودنش نمی توان به آن ..... بود و

..... کرد؛ مثل معشوقی که هر روز ..... می گیرد و به کسی ..... نیست.»

- |                                        |                                       |
|----------------------------------------|---------------------------------------|
| 1) آن که گویند که بر آب نهاده است جهان | مشنو ای خواجه که تا درنگری بر باد است |
| 2) این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است | دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر     |
| 3) مجو درستی عهد از جهان سست نهاد      | که این عجوزه عروس هزار داماد است      |
| 4) نشاید هوس باختن را گلی              | که هر بامدادش بود بلبلی               |

### ناپایداری قدرت

« ..... و ..... که بنا نهاده اند همگی محکوم به نابودی هستند و ..... آن ها به دیگران واگذار می شود»

- |                                            |                                           |
|--------------------------------------------|-------------------------------------------|
| 1) خطا بین که بر دست ظالم برفت             | جهان ماند و او با مظالم برفت              |
| 2) بدین زور و زر دنیا چو بی عقلاں مشو غره  | که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی  |
| 3) سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون | به مرو آ تا کنون در گل تن الب ارسلان بینی |
| 4) هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان   | ایوان مدائن را آینه ی عبرت دان            |

### ظاهر نشان دهنده ی باطن

« ..... انسان ها، طبیعت و اشیا همان گونه است که ..... نشان می دهد. و هرکس مطابق با ..... »

خود عمل می کند.»

- |                                       |                                  |
|---------------------------------------|----------------------------------|
| 1) ز دل زبانه ی آتش که بر دهان من است | به شرح داغ دل آتشین، زبان من است |
| 2) زمین را از آسمان نثار است          | و آسمان را از زمین غبار          |
| 3) ز لوح روی کودک برتوان خواند        | که بد یا نیک باشد در بزرگی       |
| 4) فریب جهان را مخور زینهار           | که در پای این گل بود خارها       |

### دوری از هم نشین بد

« هم نشین بد ..... انسان را از بین می برد و ..... و ..... او را زائل می کند.»

- |                                          |                                    |
|------------------------------------------|------------------------------------|
| 1) پسر نوح با بدان بنشست                 | خاندان نبوتش گم شد                 |
| 2) سگ اصحاب کهف روزی چند                 | پی نیکان گرفت و مردم شد            |
| 3) آفتابی بدین بلندی را                  | پاره ای ابر ناپدید کند             |
| 4) کند هم صحبت بد در نظرها خوار نیکان را | پر طاووس را پا آرد از زیندگی بیرون |

### سنجیده گویی

« سخن باید ..... و ..... باشد و پیش از بر زبان آوردنش کمی ..... کرد و به ارزشمندی، درستی و سود و زیان آن اندیشید. »

- |                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) چون تیر سخن راست کن آن گاه بگویش  | بیهوده مگو چوب میرتاب ز پهنای       |
| 2) بی تأمل دم مزن کز لب گهر می ریزدش | چون صدف هرکس سخن را در دهن می پرورد |
| 3) سخن چون سرایی بسنج از نخست        | کم سخته شاید نه بسیار سست           |
| 4) بگویم گرت هوش اندر سر است         | سخن هرچه کوتاه بود بهتر است         |

### درویش نوازی

« ..... و ..... نسبت به ..... و ..... کنید. زیرا توانگران باید ..... و ..... ناتوانان را فراهم کنند»

- |                                       |                                   |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| 1) چو بینم که درویش مسکین نخورد       | به کام اندرم لقمه زهر است و درد   |
| 2) ثوابت باشد ای دارای خرمن           | اگر رحمی کنی بر خوشه چینی         |
| 3) برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن | که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را |
| 4) تو هم بر دری هستی امیدوار          | پس امید بر در نشینان برآر         |

### عامل همه ی کارها خدا

« ..... اصلی همه ی کارهای جهان خداست و انسان تنها ، ..... انجام آن کار است»

- |                                                |                                          |
|------------------------------------------------|------------------------------------------|
| 1) ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد | که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی |
| 2) گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست                 | ما کمان و تیر اندازش خداست               |
| 3) ما رمیت و اذ رمیت از نسبت است               | نهی و اثبات است و هر دو مثبت است         |
| 4) ضامن روزی تو روزی رسان                      | دیده ی کور تو به سوی خسان                |

## نادیده گرفتن خود برای رسیدن به خدا

«..... و ..... او مانند ..... است که مانع دیدن خدا و روح می شود و گرنه ..... میانشان نیست.

تا زمانی که حرفی از ..... و ..... در میان باشد ..... یا ..... در کار نیست.»

- |                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| 1) یک قدم بر سر وجود نهی               | وان دگر بر در ودود نهی                 |
| 2) فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست | کفر است در این مذهب خودبینی و خود رأیی |
| 3) حجاب چهره ی جان می شود غبار تتم     | خوش آن دمی که ازین چهره پرده بر فکنم   |
| 4) چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس      | که در سراچه ی ترکیب تخته بند تتم       |

## وارونگی امور

« انجام ..... با ..... یک چیز، یا نتیجه ی برعکس دادن ..... »

- |                                           |                                  |
|-------------------------------------------|----------------------------------|
| 1) از قضا سرکنگبین صفرا فزود              | روغن بادام خشکی می نمود          |
| 2) نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزااست | وگرنه بر درخت تر کسی تیر نمی زند |
| 3) از کاه کهربا بگریزد به بخت ما          | خنجر به جای برگ برآرد درخت ما    |
| 4) از خلاف آمد عادت بطلب کام که من        | کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم  |

## فقر اختیاری

« فقر در عرفان جایگاهی است که عارف خودش آن را ..... و به خاطر ..... به ..... خود را

..... و ..... می پندارد»

- |                                                 |                                     |
|-------------------------------------------------|-------------------------------------|
| 1) دولت فقر خدایا به من ارزانی دار              | کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است  |
| 2) هم در آن، پابرهنه جمعی را                    | پای بر فرق فرقدان بینی              |
| 3) مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع                 | بسی پادشاهی کنم در گدایی            |
| 4) در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است | خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی |

## پیشگیری از خطر

« پیشگیری بهتر از ..... است؛ پس باید قبل از پرتاب ..... و جاری شدن ..... وقوع ..... جلوی آن را

گرفت»

- |                                  |                             |
|----------------------------------|-----------------------------|
| 1) سر گرگ باید هم اول برید       | نه چون گوسفندان مردم درید   |
| 2) سر چشمه شاید بیستن به بیل     | چو پر شد نشاید گذشتن به پیل |
| 3) وا نگردد از ره این تیر ای پسر | بند باید کرد سیلی را ز سر   |
| 4) صد انداختی تیر و هر صد خطاست  | اگر هوشمندی یک انداز و راست |

## قناعت

« ..... و ..... نقطه ی مقابل قناعت است. کسی که به داشته هایش قانع باشد آوأم و خرسند است و انسان

طماع ..... هوس های خود بوده و ..... گرسنه اش هرگز سیر نمی شود. »

- |                                      |                                  |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| 1) آن کس که سر به جیب قناعت فرو نبرد | بگذار تا به چاه مذلت فرو رود     |
| 2) چو خرسند باشی تن آسان شوی         | چو آز آوری زو هراسان شوی         |
| 3) دیده ی اهل طمع به نعمت دنیا       | پرنشود آن چنان که چاه به شبنم    |
| 4) مگسا عرصه ی سیمرغ نه جولانگه توست | عرض خود می بری و زحمت ما می داری |

## ناتوانی از درک خدا

« ..... (عقل) و ..... (خیال) بشری از ..... و ..... به حتی بارگاهش عاجز است چه

رسد به درک عمق ذاتش. و پس نمی توان ..... کارهای خدا فهمید.

- |                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| 1) تا به جایی رسی که می نرسد         | پای اوهام و پایه ی افکار          |
| 2) مجلس تمام گشت و به پایان رسید عمر | ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم |
| 3) آیینی تو را ببند اندازه ی عرض خود | در آینه کی گنجد اشکال کمال تو     |
| 4) نه در ایوان قریبش و هم را بار     | نه با چون و چرایش عقل را کار      |

## ستایش زRANDوزی

« زر و مال دنیا موجب ..... است و اگر کسی از آن بی بهره باشد ..... و ..... دیگرش دیده نمی شود. »

- |                                  |                                    |
|----------------------------------|------------------------------------|
| 1) زر عزیز آفریده است خدای       | هر که خوارش بکرد خوار بشد          |
| 2) اگر هزار هنر دارد و ندارد مال | به جای هر هنری صد هزار عیب در اوست |
| 3) شب پراکنده خسبد آنکه پدید     | نبود وجه بامدادانش                 |
| 4) زر از بهر خوردن بود ای پدر    | ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر         |

## عدم ورود به حریم الهی

« ..... و ..... راه به حریم خدا ندارند. شاید این حریم ..... عاشقانه ای با یار باشد و شاید ..... و ..... »

..... رندان مست»

- |                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| 1) مدعی خواست که آید به تماشاگه راز  | دست غیب آمد و بر سینه ی نامحرم زد |
| 2) ز سوز نیم شبانه کسی خبر دارد      | که چون چراغ شبی زنده تا سحر دارد  |
| 3) چه جای صحبت نامحرم است خلوت انس   | سر پیاله بیوشان که خرقه پوش آمد   |
| 4) تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی | گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش   |

## تغییر نگرش

« ما باید دیدمان را به دنیا عوض کنیم و تنها ..... آن را ببینیم. ای بسا چیزی که ..... یا ..... به نظر می رسیده، زیبا و با عظمت باشد. مثل عاشقان واقعی که تنها ..... یار را می بینند.»

- |                                  |                             |
|----------------------------------|-----------------------------|
| 1) تو قد بینی و مجنون جلوه ی ناز | تو چشم و او نگاه ناوک انداز |
| 2) از دگر خوبان تو افزون نیستی   | گفت خامش چون تو مجنون نیستی |
| 3) اگر در دیده ی مجنون نشینی     | به غیر از خوبی لیلی نبینی   |
| 4) گر هنری داری و هفتاد عیب      | دوست نبیند مگر آن یک هنر    |

## پرهیز از ظاهر بینی

« نباید به ظاهر افراد و اشیا توجه کرد. زیرا هیچ گاه ..... و ..... یک چیز ما را از ..... و ..... آن آگاه نمی کند»

- |                                |                                  |
|--------------------------------|----------------------------------|
| 1) تو مو بینی و مجنون پیچش مو  | تو ابرو او اشارت های ابرو        |
| 2) تنگ چشمان نظر به میوه کنند  | ما تماشا کنان بستانیم            |
| 3) دل مجنون ز شکر خنده خون است | تو لب می بینی و دندان که چون است |
| 4) زشت باید دید و انگارید خوب  | زهر باید خورد و انگارید قند      |

## کدام گزینه با دیگر گزینه ها قرابت معنایی ندارد؟

- |                                          |                                        |
|------------------------------------------|----------------------------------------|
| 1) لاله ای را نتوان یافت در این سبز چمن  | که دلش سوخته ی آتش رخسار تو نیست       |
| 2) چون قضا سلسله ی زلف تو عالم گیر است   | گردنی نیست که در حلقه ی زنار تو نیست   |
| 3) چشم پرشش ز تو دارند چه مخمور و چه مست | نرگسی نیست در این باغ که بیمار تو نیست |
| 4) هر کسی را لب لعنت به زبانی دارد       | شیوه ای نیست که در لعل شکر بار تو نیست |

## کدام گزینه با دیگر گزینه ها قرابت معنایی ندارد؟

- |                                          |                                                |
|------------------------------------------|------------------------------------------------|
| 1) بر این میله ها گلی / نمی روید ای دریغ | غریب اوفتاده ای / در این باغ آهنی.             |
| 2) دریغا که زندگی / تو را به بازیگری     | به گلخن فکنده است / بدین طبع گلشنی             |
| 3) در اینجا برادران / ز یوسف گران ترند   | که پتیارگی بسا / به از پاک دامنی               |
| 4) چه جای تو؟ چون به گل / دهانش بیاکنند  | چو خورشید دم زند / ز پاکی و روشنی (حسین منزوی) |

## کدام دو گزینه با هم تناسب بیشتری دارند؟

- |                                         |                                       |
|-----------------------------------------|---------------------------------------|
| الف) عطر تو تراود مگر از بستر امشب      | کاین گونه گریزان شده خواب از سرم امشب |
| ب) چون تشنه پس از وصلت دریا و چه کوتاه  | از هر شب دیگر تک و تنها ترم امشب      |
| ج) اشکت چه شد ای چشم! که آن برق شهابی   | شعری شده آتش زده در دفتر امشب         |
| د) تا پیش تر از آن که شوم سنگ در این شب | رخت خود ازین مهلکه بیرون برم امشب     |
| هـ) بیدار نشستم که غمت را چو چراغی      | از شب بستانم به سحر بسپرم امشب        |

- 1) الف ، ج      2) الف ، هـ      3) ب ، د      4) ب ، هـ

کدام گزینه با دیگر گزینه ها تناسب کمتری دارد؟

- |                                                                                                                                                           |                                                                                                                                                                    |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم<br/>که من دل شده این ره نه به خود می پویم<br/>گوهری دارم و صاحب نظری می جویم<br/>که از آن دست که او می کشدم می رویم</p> | <p>(1) در پس آینه طوطی صفتم داشته اند<br/>(2) بارها گفته ام و بار دگر می گویم<br/>(3) دوستان عیب من بیدل حیران مکنید<br/>(4) من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست</p> |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

کدام گزینه نشان دهنده ی بیت هایی است که دو به دو با هم قرابت دارد؟ (یک بیت اضافی است)

- |                                                                                                                                                                                                                                                    |                                                                                                                                                                                                                                                                         |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>با سر اند کوی دلبر عشق نتوان باختن<br/>آفتابیش در میان بینی<br/>موج این دریا به گرداب فنا پیچیده است<br/>نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم<br/>در اسما قطره ای مانند نیل است<br/>زان که داند که سر بود غماز<br/>از کف خاکم غباری بیش نیست</p> | <p>الف) عشق بازی چیست سر در پای جانان باختن<br/>ب) دل هر ذره را که بشکافی<br/>ج) عشق اگر خواهی برو دست از حیات خود بشوی<br/>د) به مجمعی که در آیند شاهدان دو عالم<br/>ه) به اعضا پشه ای همچند پیل است<br/>و) عشق با سر بریده گوید راز<br/>ی) آرزوهای دو عالم دستگاه</p> |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
- (1) (ی / و) - (د / ب) - (الف / ج)  
(2) (الف / ی) - (ب / ه) - (و / ی)  
(3) (ی / د) - (ه / ب) - (و / الف)  
(4) (الف / ج) - (ب / ه) - (د / ی)

قدرت کلماتت را بالا ببر، نه صدایت را؛ این باران است که باعث  
رشد گل ها می شود، نه رعد و برق!

## آیه در قرابت

**اشاره:** این بخش شامل آیات و احادیث و جملاتی عربی می شود که بر شعرهای ادبیات فارسی تأثیر گذاشته و به آن ها تلمیح داده شده است.

**اَنَا عَرْضْنَا الْإِمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ ... (احزاب - 72)**

**معنی:** ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم؛ اما از پذیرفتن و حمل آن پرهیز کردند و از آن هراسان بودند و انسان آن را بر دوش کشید. به درستی که او ستمگر و نادان بود.

**پیام** ← تلمیح به سپردن امانت به انسان

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قرعه ی کار به نام من دیوانه زدند (حافظ)  
شکوه عشق را گردون گردان برنمی دارد      که هر موری ز جا تخت سلیمان برنمی دارد

**تَعَزُّوْا مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّوْا مِنْ تَشَاءُ**

**معنی:** بزرگی می بخشد هر که را بخواهد و خوار می سازد هر که را بخواهد.

**پیام** ← همه ی بالا و پایین شدن ها به خواست خداست.

سجده کنی به پیش او عزت مسجدت دهد      ای که تو خوار گشته ای زیر قدم چو بوریا (مولوی)  
بوریا: حصیری که فرش خانه ی مستمندان بوده

**أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُم رَاكِعُونَ (مائده - 55)**

**معنی:** همانا ولی شما خدا و رسولش و کسانی که ایمان آوردند همان کسانی که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

**پیام** ← بخشندگی + انگشتی دادن امام علی به گدا در حال نماز

برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن      که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

**لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلَىٰ لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ**

**معنی:** جوانمردی چون علی و شمشیری چون ذوالفقار نیست.

**پیام** ← جایگاه والای امام علی + توان رزم او در جنگ احد

آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد      بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور

اطلبوا العلم من المهد الى الحد

معنی: ز گهواره تا گور دانش بجوی

پیام ← اهمیت کسب دانش

چنین گفت پیغمبر راست گوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

---

الدعا یردّ القضاء و لو ابرم ابراماً

معنی: دعا قضای بد را برمی گردان هر چند قطعی و محتوم شده باشد.

پیام ← بلاگردان بودن دعا

چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را (شهریار)

---

اذا زلزلت الارض زلزالها

معنی: وقتی زمین به سختی بلرزد

پیام ← زلزله

---

اصبحت امیراً و امسیت اسیراً

معنی: صبح فرمانده و امیر بودم و شب اسیر و زندانی شدم

پیام ← ناپایداری قدرت

بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟ (خیام)

---

ولیکن فی القصاص حیوة یا اولی الباب (بقره - 187)

معنی: در قصاص برای شما زندگی قرار دادیم ای خرمندان

پیام ← توصیه به قصاص (انتقام)

مفهوم مخالف ← گذشت

---

لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من الظلم

معنی: خدا دوست ندارد کسی صدایش را به بدگویی بلند کند مگر کسی که به او ظلم شده است.

پیام ← ستم ستیزی

---

كَلَّ اِنَّاء يترشح بما فيه

معنی: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

پیام ← ظاهر نشان دهنده ی باطن است + هر چیز متناسب با ذاتش عمل می کند

---

(حشر - 9)

و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة

معنی: دیگران را هرچند خود نیازمند باشند بر خود برمی گزینند.

پیام ← از خودگذشتگی

---

لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار

معنی: چشم ها او را درک نمی کند و او چشم ها را درک می کند.

پیام ← علام الغیوب بودن خدا

---

اذهب الب فرعون انه طغى فقولا له قولا لينا

معنی: به سوی فرعون بروید او طغیان کرده است پس با زبان نرم با او سخن بگویید.

پیام ← برخورد نیک

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر به دام ودانه نگیرند مرغ دانا را (حافظ)

---

اشداء على الكفار، رُحماء بينهم

معنی: برخورد شدید و تند با کافران و مهربانی با دوستان

پیام ← دشمن ستیزی و دوست گرایی

---

و مارميت اذ رميت و لكن الله رمى

معنی: تو تیر نزدی وقتی که تیر را انداختی بلکه این خدا بود که تیر زد.

پیام ← عامل اصلی کارها خداست

ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی (سنایی)

---

الملك يبقى مع الكفر و لا يبقى مع الظلم

معنی: سرزمین با کفر باقی می ماند اما با ظلم باقی نمی ماند

پیام ← ناپایداری ظلم

نرون مرد اما رم نمرده است

---

اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتْقٰىكُمْ

معنی : همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

پیام ← پرهیزکاری (تقوا / پرهیز از گناه)

مکن کاری که بر پا سنگت آید جهان با این فراخی تنگت آید (بابا طاهر)

---

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اٰخُوَةٌ

معنی : همانا مؤمنان با هم برادرند.

پیام ← برادری و برابری

در کم زخویشتن به حقارت نگه مکن گر برتری به مال به گوهر برابری

---

فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ

معنی : آفرین بر خدا که بهترین آفریدگاران است.

پیام ← خود را تحسین کردن خدا

---

مَا اَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ اَقَلَّ الْاِعْتِبَارَ

معنی : پندها چه فراوانند و پند پذیرفتن ها چه اندک

پیام ← سفارش به پند پذیری ( پندناپذیری بیشتر مردم)

---

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيْلًا مِّنْ عِبَادِی الشُّكُوْرَ

معنی : ای خاندان داود سپاس گزارید و عده ی کمی از بندگان من سپاسگزارند.

پیام ← سپاسگزاری خدا

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

---

مَاعِبْدُنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ

معنی : تو را چنان که شایسته است پرستش نکردیم

پیام ← ناتوانی از سپاس گزاری خدا

---

ما عرفناك حق معرفتك

معنی: تو را چنان که شایسته ی توست شناختیم.

پیام ← ناتوانی از درک و شناخت خدا

---

لعمرك انهم لفی سكرتهم يعمهون

معنی: به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردانند.

پیام ← غفلت

به زیر خاک بسی خواب داری ای عطار      مخسب خیز چو عمرت رسد به نیمه ی شصت (عطار)

---

شفیع مطاع نبی کریم قسیم جیسیم نسیم وسیم

معنی: شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب زیبایی، خوش اندام، خوش بو، دارای نشان پیامبری

پیام ← صفات نیکوی پیامبر

---

بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله، حسنت جمیع خصاله، صلّو علیه و آله

معنی: به خاطر کمال خود به جایگاه والایی رسید و با زیبایی نورانی خود تاریکی ها را کنار زد همه ی خوبی ها و

صفات زیباست، بر او و خاندانش درود بفرستید

پیام ← جایگاه والای پیامبر

---

یا ملانکتی قد استحییت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له

معنی: ای فرشتگانم، من از بنده ی خود شرمگینم و او جز من پناهی ندارد، پس آمرزیدش

پیام ← شرمندگی خدا به خاطر گناه انسان + بخشایش گری خدا

کرم بین و لطف خداوندگار      گنه بنده کرده ست و او شرمسار

---

و لا تبدیل لخلق الله

معنی: آفرینش خدا تغییرناپذیر است.

پیام ← آفرینش خدا تغییرناپذیر است.

ما را هرچند بهتر پروری      چون یکی خشم آورد کیفر بری (رودکی)

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| درختی که تلخ است وی را سرشت | گرش برنشانی به باغ بهشت      |
| ور از جوی خلدش به هنگام آب  | به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب |
| سرانجام گوهر به بار آورد    | همان میوه ی تلخ بار آورد!    |

(فردوسی)

وحده لا اله الا هو

معنی : یکی است خدا و خدایی جز او نیست.

پیام ← یکتا پرستی + وحدت وجود

(اسراء - 84)

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ

معنی : بگو هر چیز متناسب با ذاتش عمل می کند.

پیام ← هر کس متناسب با ذاتش عمل می کند + ذات هر کس از جانب خدا تعیین شده

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| مه فشاند نور و سگ عوعو کند | هر کسی بر خلقت خود می تند |
|----------------------------|---------------------------|

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| هر کسی را سیرتی بنهاده ام | هر کسی را اصطلاحی داده ام |
|---------------------------|---------------------------|

|                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| آستین گر ز هیچ خواهی پر | از صدف مشک جو ز آهو دُر |
|-------------------------|-------------------------|

(سنایی)

اَنۡیَ خَالِقُ بَشَرًا مِّنۡ طِیۡنٍ

معنی : من بشری از گل می آفرینم.

پیام ← آفرینش انسان از آب و گل

خَلَقَ الْاِنۡسَانَ مِّنۡ صَلۡصَالٍ کَلۡفَخَّارٍ

معنی : انسان را از گل خشک هم چون سفال آفرید.

پیام ← آفرینش انسان از آب و گل

اِنَّ اَعۡلَمَ مَا لَا یَعۡلَمُوۡنَ

معنی : من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

پیام ← علم بسیار خدا + علام الغیوب

أَنْتَى جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

معنی : من در زمین جانشینی قرار می دهم.

پیام ← جانشین خدا بودنِ انسان.

---

مَدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ

معنی : قلم دانشمندان از خون شهیدان ارزشمندتر است.

پیام ← ارزش دانش

---

كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ

معنی : هر چیزی به اصل و ریشه ی خود باز می گردد.

پیام ← معاد

ملک ملوک دهر به ملک تو بازگشت      آری به کل خویش بود جزء را مآب (مختاری)

---

وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ

معنی : کسی که به بندگان خدا ستم کند علاوه بر بندگان با خدا نیز دشمن است.

پیام ← پرهیز از دشمنی + آشتی جویی

---

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ

معنی : اگر دین ندارید دست کم در جهان آزاد مرد باشید.

پیام ← آزادگی

---

نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ

معنی : ما به ظاهر حکم می دهیم.

پیام ← ظاهر بینی

---

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ

معنی : و ما آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت داده ایم.

پیام ← توصیف ستارگان نورانی بر آسمان

---

انار الله برهانه

معنی : خدا دلایلش را آشکار گردانید.

پیام ← وجود خدا نیاز به اثبات ندارد.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

---

و امرهم شوری بینهم

معنی : در کارهایتان مشورت کنید.

پیام ← توصیه به مشورت

---

الدنيا مزرعه الآخرة

معنی : دنیا مزرعه ی آخرت است

پیام ← هر کار نتیجه ی مخصوص به خود دارد.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو      یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو (حافظ)

---

و العاقبة للمتقين

معنی : آینده برای پرهیزکاران است.

پیام ← پرهیزکاری

---

ليس للإنسان إلا ما سعى

معنی : انسان چیزی به دست نمی آورد مگر به میزان تلاشش

پیام ← سفارش به کوشش + نا برده رنج گنج میسر نمی شود

---

الكرام بالإتتمام

معنی : کار نیکو و بخشش را باید به پایان رساند.

پیام ← کار نیکو کردن از پر کردن است.

---

شرف المكان بالمكين

معنی : ارزش هر مکان به کسی یا چیزی است که در آن مکان قرار دارد.

پیام ← ارزش و جایگاه هر چیز به ذاتش است نه ظواهرش.

---

یک درخت میلیون ها پوب کبریت می سازد و یک پوب کبریت برای سوزاندن  
میلیون ها درخت کافی است!

### قرابت در متن و داستان

سیاست نامه (سیر الملوك)

(خواجه نظام الملک توسی)

اسیر شدن عمرو بن لیث : ناپایداری قدرت

- 1) اتفاق چنان افتاد که عمرو بن لیث به در بلخ شکسته شد و هفتاد هزار سوار او همه به هزیمت رفتند.
- 2) عبرت گیرید که من آن مردم که بامداد مطبخ مرا چهارصد شتر می کشید و شبانگاه سگی برداشته و می برد!
- 3) اصبحت امیراً و امسیت اسیراً

اسرار التوحید

(محمد بن

منور)

زنبور و مور : زیاده خواهی موجب نابودی ست

- 1) قصاب فراز آمد و کاردی بر وی زد و آن زنبور را به دو نیمه کرد و بینداخت.
- 2) هر که آن جا نشیند که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود.

برخورد عیسی با نادان:

**(الف) خوش خلقی (برخورد نیک) + جواب بدی را با خوبی دادن:**

- (1) روزی حضرت روح الله می گذشت. ابلهی باوی دچار شد و از حضرت عیسی سؤالی پرسید. بر سبیل تلافی جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز سفاقت و عربده نهاد. چندان که او نفرین می کرد عیسی تحسین می فرمود.
- (2) من از وی در غضب نمی شوم و او از من صاحب ادب می شود. من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خلق و خوی من صاحب ادب می شود.

**(ب) ظاهر نشانه ی باطن است:**

کلّ اناء یترشّح بما فیهِ؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست

**تحفه الاخوان**

(عبدالرزاق کاشانی)

**خانواده ی میهمان نواز: از خود گذشتگی و ایثار**

- (1) برخیز و کودکان را به تعلل و بهانه از قوت خویش مشغول گردان تا در خواب روند و چیزی نخورند. بعد از آن چراغ برافروز و آن چه هست پیش مهمان آور...
- (2) و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة

**مجالس پنج گانه**

(سعدی)

**شریت وصال خواستن بایزید: ترک خود برای خدا**

به سرّش ندا آمد که بایزید، هنوز تویی تو همراه توست. اگر خواهی که به ماری، خود را بر در بگذار و درآی.

**کلیله و دمنه**

(ابوالمعالی نصرالله منشی : مترجم فارسی)

**سه ماهی: خرد ورزی و دوراندیشی**

- (1) «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلّت است. هرچند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند»
- (2) «پس خویشان مرده کرد و بر روی آب می رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلّت خویشان به جوی افکند و جان به سلامت برد.»
- اگر گل را خبر بودی، همیشه سرخ و تر بودی  
ازیرا آفتی ناید حیات هوشیاری را (مولوی)

والی ستمگر : پیشگیری بهتر از درمان است

ذوالنون مصری گفت: شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد. گفت: روزی سزای او بدهم. گفت بلی، روزی سزای او بدهی که مال رعیت تمام شده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟

قابوس نامه

(عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر)

پسر منعم و پسر درویش : عزت نفس + قناعت

(1) گفت: اگر خواهی پاره‌ای (حلو) به تو دهم، تو سگ من باش و او گفتی: من سگ تو ام. پسر منعم گفت: پس بانگ سگ کن. آن بیچاره بانگ سگ بکردی؛ وی پاره‌ای حلو بدو دادی.

(2) نگه کنید که قانع و طامعی (فزون خواهی) به مردم چه رساند. اگر چنان بودی که آن کودک بدان نان تهی قناعت کردی و طمع از حلوای او برداشتی، وی را سگ همچون خویشتنی نیابستی بود.

پارسا شو تا بباشی پادشا بر آرزو      کارزو هرگز نباشد پادشا بر پارسا      (ناصر خسرو)

کلیله و دمنه

(ابوالمعالی نصرالله منشی : مترجم فارسی)

زاهد و طایفه‌ی دزدان : نادانی موجب ناکامی

از این نسق (روش، شیوه) هر چیز می‌گفتند تا شکی در دل زاهد افتاد و خود را در آن متهم گردانید و گفت که شاید بُود که فروشنده‌ی این، جادو (جادوگر) بوده است و چشم بندی کرده. در جمله (فوراً) گوشپند را بگذاشت و برفت و آن جماعت بگرفتند و ببرند.

گلستان

(سعدی)

شاعر و مدح امیر دزدان: خوبی نمی‌کنی بدی نکن

امیر از دور بدید و بشنید و بخندید و گفت: «ای حکیم، از من چیزی خواه.» گفت جامه‌ی خود می‌خواهم اگر انعام فرمایی.

امیدوار بود آدمی به خیر کسان      مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان

## بی توجهی درویش به سلطان:

## الف) قناعت:

وزیر نزدیکش آمد و گفت ای جوان مرد، سسلزان روی زمین بر تو گذر کرد؛ چرا خدمت نکردی و شرط ادب به جای نیاوردی؟ گفت: سسلزان را بگوی توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد،

## ب) خدمت به زیردستان

و دیگر، بدان که ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر پاس ملوک:

پادشه پاسبان درویش است  
گوسپند از برای چوپان نیست  
گرچه رامش به فرّ دولت اوست  
بلکه چوپان برای خدمت اوست

## روضه ی خلد

(مجید خوافی)

## سه صحابه ی مجروح در جنگ احد: از خود گذشتگی

سه صحابه را مجروح یافتم، از تشنگی می نالیدند. چون آ را به نزد یکی بردم، گفت: بدان دیگری ده که از من تشنه تر است. به نزد دوم بردم به سیم اشارت کرد، سیم نیز به اول اشارت کرد. به نزدیک اول آمدم، از تشنگی هلاک شده بود، به نزد دوم و سیم رفتم؛ نیز جان داده بودند و

معاش اهل مروت بدین نسق بوده ست  
که جان خود به مروت نثار می کردند  
به اتفاق ز بهر حیات یک دیگر  
هلاک خویش همه اختیار می کردند

## اخلاق الاشراف

(عبید زاکانی)

## وصیت مرد ثروتمند: ستایش ثروت + خست

1) ای فرزندان روزگاری دراز در کسب مال زحمت های سفر و حضر کشیده ام و حلق خود را به سرپنجه ی گرسنگی فشرده تا این چند دینار ذخیره کرده ام. زنهار، از محافظت آن غافل مباشید و به هیچوجه دست خرج بدان میازید و یقین دانید که:

زر، عزیز آفریده است خدای  
هر که خوارش بکرد خوار بشد

2) اگر کسی با شما سخن گوید که پدر شما را در خواب دیدم قلیه ی حلوا می خواهد. زنهار، به مکر آن فریفته مشوید که من چیزی نگفته باشم و مرده چیزی نخورد. اگر من خود نیز در واب با شما نمایم و همین التماس کنم، بدان التفات نباید کرد که آن را اضغاث احلام (خواب های پریشان) خوانند؛ باشد آن دیو نماید. من آن چه به زندگی نخورده باشم، در مردگی تمنا نکنم.

علت شکست سلطان سنجر: لایکلف الله نفساً آلا وسعها = از هرکس به اندازه ی توانش بخواه + تدبیر حکومت داری سلطان سنجر را در آن وقت که به دست غزان گرفتار شده بود، پرسیدند: علت چه بود که ملکی بدین آراستگی که تو را بود، چنین مختل شد؟ گفت: کارهای بزرگ به مردم خُرد فرمودم و کار های خُرد به مردم بزرگ.

بِهانه جویی مرد بی ادب : تأثیر تربیت

گران جانی بی ادبی می کرد. عزیزی او را ملامت نمود. او گفت: چه کنم؟ آب و گل مرا چنین سرشته اند. گفت: آب و گل را نیکو سرشته اند اما لگد کم خورده است!

مرد مقروض :

(1) اهمیت دقت در حساب و کتاب (معامله)

به درمی معامله می کرد و به حبه ای مکاس (چانه زنی) می کرد.

(2) بخشندگی

خواجه به غلام اشارت کرد؛ صرّه ای (کیسه ای) هزار دینار به وی داد. مرد را عجب آمد؛ گفت: آن چه بود و این چه؟ گفت: آن معاملت و این مروّت؛ اِهمال (کوتاهی) آن بی مزد و منت است و امهال (مهلت دادن) این دور از فتوت.

جولاهه ی وزیر شده: فراموش نکردن گذشته ی خود

وزیر گفت: یا امیر، این همه دولت که مرا هست همه از امیر است. ما ابتدای خویش فراموش نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز خود را از خود یاد دهم تا خود به غلط نیفتم.

«تهران را پشت سر گذاشتم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود»

به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم (حافظ)

پنداشتی که ریشه ی پیوند من گسست؟ در سینه ام هزار خراسان نهفته است (اسکندر ختلانی)

## شب‌نم عشق:

(مرصاد العباد- نجم الدین رازی)

### 1) سرشت انسان عشق است

« پس از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گِل از گِل دل کرد»

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| از شب‌نم عشق خاک آدم گل شد | بس فتنه و شور در جهان حاصل شد |
| سرنشتر عشق بر رگ روح زدند  | یک قطره فرو چکید و نامش دل شد |

### 2) برتری روح بر جسم

«شما در گل منگرید، در دل نگرید»

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| چشم ابلیسانه را یک دم ببند    | چند بینی صورت آخر چند چند      |
| جان گوهر و جسم معدنست آن را   | روزی ببرند گوهر از معدن        |
| ترسم ز ننگ صحبت زاغ سیاه تن   | باز سپید تن ببرد زین نشیمنم    |
| پس همچو کرم پبله ز جان گداخته | بر کهنه گور تن، کفن نو همی تنم |

(پروین) (سید حسن غزنوی) (سید حسن غزنوی)

### 3) عشق تنها در انسان و خداست

« گوهری بود در خزانه ی غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود و خزانه داری آن به خداوندی خویش کرده، فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست الا حضرت ما یا دل آدم. »

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی | بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز |
| پرتوی تا ز عشق، آدم یافت        | زان ملک ساجد آمد او مسجود        |

(حافظ) (منسوب به حلاج)

### 4) پرهیز از ظاهر بینی

ابلیس پرتلبیس (نیرنگ) یک باری گرد او طواف می کرد و بدان یک چشم اعرانه (یک چشم) بدو در می نگریست.

### 5) انا عرضنا ... (سپردن امانت الهی (عشق) به انسان و نپذیرفتن آسمان ها و زمین )

مجموعه ای می بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم محبت و بندگی به کمال دارد و هم علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد.

آسمان کی می تواند کرد کار عشق را  
بر نمی آید ز دست شیشه گر آهنگری

## 6) پنهان بودن علت (راز) آفرینش انسان

جملگی ملائکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دهان تحیر بماند. الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرّ (دل) ملائکه فرو میگفت: «اَنّی اعلم ما لا تعلمون» شما چه می دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است؟

---

### نی نامه

**کشش عاشق و معشوق + نیاز عارف به جذبه الهی + عامل اصلی کارها خداست**

آن چه در این نی آوازی پدید می آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی استو در حقیقت، این «نی عشق» را پروردگار می نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نیّ وجودش برمی خیزد که جذبه ی حق بر او اثر می گذارد.

---

### کشف المحجوب

(ابوالحسن جلابی هجویری)

**من این همه نیستم : فروتنی**

گفت: نگاه کن از همه کسی به من نامه است که فرستاده اند؛ یکی مخاطبه ی «شیخ امام» کرده است و یکی «شیخ زگی» و یکی «شیخ زاهد» و یکی «شیخ الحرمین» و مانند این و این همه، القاب است نه اسم و من این همه نیستم.

---

### چند حکایت از اسرار التوحید

(محمد بن منور)

**غرورشکنی : پرهیز از غرور و خودپسندی**

شیخ گفت: نباید، ما را بهشت نباید با مشتی لنگ و لوک و درویش. در آن جا جز شلان و کوران و ضعیفان نباشند. ما را در دروزخ (دوزخ) باید، جمشید درو و فرعون درو و خواجه درو – و اشارت به شیخ ابو عبدالله کرد- و ما درو و اشارت به خود کرد.

**مستوجب آتش : فروتنی + گذشت**

ناگاه زنی پاره ای خاکستر از بام بینداخت؛ نادانسته که کسی می گذرد. از آن خاکستر بعضی به جامه ی شیخ رسید. شیخ فارغ بود و هیچ متأثر نگشت. جمع در اضطراب آمدند و خواستند حرکتی کنند. شیخ ما گفت: آرام گیرید؛ کسی که مستوجب آتش بود به خاکستر بازو قناعت کنند، بسیار شکر واجب آید.

انسان راستین : دعوت به معاشرت + یاد خدا

مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و بخسبد و بخرد و بفروشد و در بازار در میان خلق ستد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.

**بهترین خلق:**

**(الف) آن که خود را از دیگران برتر ندارند ← فروتنی**

روا بود که او را قدری و پایگاهی بود، به قول مردمان خطی به وی فرو نتوان کشید و به اینکه خلق مرا اختیار کردند که

بهترین خلقی، غرّه نتوان گشت. چون هر چه کنم به گمان خواهد بود این گمان در حق خویش برم، بهتر.

|                               |                                                     |
|-------------------------------|-----------------------------------------------------|
| گاهی که به طینت خود افتد نظرم | گویم که من از هر چه به عالم بترم                    |
| چون از صفت خویشتن اندر گذرم   | از عرش همی به خویشتن می نگرم (خواجه عبدالله انصاری) |

**(ب) زود قضاوت نکردن (پرهیز از قضاوت ظاهری)**

اندیشه ای به دلش درآمد که به ظاهر حکم نباید کرد؛ روا بود که او را قدری و پایگاهی بود، به قول مردمان خطی به وی فرو نتوان کشید.

---

**ذکر حسین بن منصور**

**(الف) برتری خواست خدا بر خلق خدا**

اگر مقبول بود به رد خلق مقبول نگردد و اگر مردود بود، به قبول خلق مقبول نگردد.

**(ب) ظاهربینی**

نحن نحکم بالظاهر؛ یعنی بر ظاهر حال کشتنی است و فتوا بر ظاهر است و باطن را خدای داند.

**(ج) تقابل عرفان و زهد و تصوف (تقابل عرفا با ظاهربینان)**

آن روز که من سر چوب پاره سرخ کنم، تو جامه ی اهل صورت پوشی.

**(د) افشای رازهای الهی**

باز به اهواز آمد و اهل اهواز را سخن گفت و نزدیک خاص و عام قبول یافت و از اسرار با خلق سخن می گفت تا او را « حلاج الاسرار » گفتند.

## ک) شکایت از دوست

پس هرکس سنگی می انداختند. شبلی موافقت را گلی انداخت. حسین بن منصور آهی کرد، گفتند: از این همه سنگ چرا هیچ آهی نکردی، از گلی آه کردن چه سرّ است؟ گفت: آن که آن ها نمی دانند معذورند، از او سخت می آید که می داند نمی باید انداخت.

## ه) جان فشانی + لزوم تحمل سختی های عشق (بلاکشی)

1) نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که «عشق چیست؟» گفت: «امروز بینی و فردا و پس فردا». آن روزش بکشتند و دیگر روز بسوختند و سوم روزش بر باد دادند: یعنی عشق این ست.

2) گفتند حال چیست؟ گفت: معراج مردان سر دار است.

3) خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم که گنگونه ی مردان، خون ایشان است.

بسیار کسا که اندرونش چون رعد می نالد و چون برق لبش می خندد (سعدی)

## ن) فناء فی الله + وحدت وجود : انا الحق

### و) یکتا پرستی:

جماعت مریدان گفتند: چه گویی در ما که مریدیم و آن ها که منکرانند و تو را سنگ خواهند زد؟ گفت ایشان را دو ثواب است و شما را یکی، از آن که شما را به من حسن الظنی بیش نیست و ایشان از قوت توحید و صلابت شریعت می جنبند و تو حید در شرع اصل بود و حسن الظن فرع.

## ی) برتری عالم معنوی بر عالم مادی

حلاج گفت: دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است. مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش درمی- کشد قطع کند. پس پای هایش ببریدند؛ تبسمی کرد و گفت: بدین پای ، سفر خاک می کردم؛ قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کنم. اگر توانید آن قدم ببرید.

---

### شب کویر:

### الف) تسبیح عمومی:

و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره ی سنگش و سنگ ریزه اش آیات وحی بر لب دارند و زبان گویای خدا می شود.

### ب) درد و دل و گریه ی امام علی در چاه (تلمیح)

ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که هم چون این شیعه ی گم نام در کنار آن مدینه ی پلید و در قلب آن کویر

بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست.

### ج) تیر شهاب بر دیو شب

آن تیرهای نورانی که گاه گاه بر بر جان سیاه شب فرو می رود، تیر فرشتگان نگهبان ملکوت خداوند در بارگاه آسمانی...

### د) پرهیز از ظاهر بینی + برتری دید معنوی بر مادی

1) شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بینند و دهاتی های کاه کش کویر، شاهراه علی،

راه کعبه! راهی که علی از آن به کعبه می رود!

2) کلمات را کنار زبید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است تماشا کنید!

### و) رهایی یافتن با مرگ

انسان های خوب از این زندان خاکی و زندگی رنج و بند و شکنجه گاه و درد، با دست های مهربان مرگ نجات می یابند.

چو جان بمرد ازین زندگانی ناخوش ز خود برید و میان خوشی به حق پیوست (عطار)

### ی) برتری احساس بر عقل + نارسایی عقل و دانش:

1) آن باغ پر از گل های رنگین و معطر پر از شعر و خیال و الهام و احساس که قلب پاک کودکانه ام هم چون پروانه های شوق در آن می پرید در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد. و صفای اهورایی آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود.

2) لطافت زیبای گل در زیر انگشت های تشریح می پژمرد! آه که عقل این ها را نمی فهمد!

**مفهوم مخالف** ← برتری عقل بر احساس: بترس از جهان دار یزدان پاک خرد را مکن با دل اندر مغاک (فردوسی)

جهاد:

### 1) اهمیت اتحاد

به خدا که هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود، دل را می میراند و اندوه را تازه می گراند.

### 2) سست عنصری و بهانه جویی

اگر در تابستان شما را بخوانم، گویند هوا سخت گرم است؛ مهلتی ده تا گرما کمتر شود. اگر در زمستان فرمان دهم، گویند سخت سرد است؛ فرصتی ده تا سرما از بلاد ما بدر شود. شما که از گرما و سرما چنین می گریزید با شمشیر آخته کجا می ستیزید؟

---

هجرت :

الف) ناپایداری قدرت:

تاج ها در هم می شکند و امپراتوری ها به خویش می لرزند

ب) شورانگیزی و تأثیرگذاری غزل های حافظ:

مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش بیتی چند از غزل های شورانگیز تو را می خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهنان کوه و دشت را بترساند.

اعتراف : عشق پنهان کردنی نیست

1) چه چیز را دشوار پنهان می توان داشت؟ آتش را که در روز دودش از راز پنهان خبر می دهد و در شب، شعله اش پرده دری می کند.

2) عشق نیز چون آتش است که پنهان نمی ماند؛ زیرا هر چه عاشق در رازپوشی بکوشد، باز نگاه دو دیده اش از سرّ ضمیر خبر می دهد.

تقلید از حافظ :

1) ظرافت کلام و مهارت حافظ در غزل سرایی:

حافظا دلم می خواهد از شیوه ی غزل سرایی تو تقلید کنم. چون تو قافیه پردازم و غزل خویش را به ریزه کاری های گفتار تو بیارایم.

## (2) ژرف نگری و مفهوم گرایی در شعر:

نخست به معنی اندیشم و آن گاه بدان لباس زیبای الفاظ پوشانم

## (3) جناس تام

هیچ کلامی را دوبار در قافیه نیلورم؛ مگر آن که باظاهری یکسان معنایی جدا داشته باشد.

## (4) سرگشتگی از عشق

هم چنان که جرّقه ای برای آتش زدن و سوختن شهر امپراتوران کافی است، از گفته ی شورانگیز تو چنان آتشی بر دلم  
نشسته که سراپای مرا در تب و تاب افکنده است.

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر      وه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد (حافظ)

برگ ها درست هنگامی می ریزند که فکر می کنند طلا شده اند!